

MANCHESTER  
1824

The University of Manchester

---

[روصم نارەت, Tihrān Musavvar. (۱۷)., Tihran Musavvar (17)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: روصم نارەت تاراشتنا

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166693>

---

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact [support@jstor.org](mailto:support@jstor.org).

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to  
*University of Manchester*

JSTOR

# تهدیه ان معمور

جمعه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۸ - شماره ۱۷ - سال سی و هفت

صفحه ۱۲

## آیندگان

۵۰۰۰ نسخه - ۵ اردیبهشت ۱۳۵۸  
شماره ۳۳۴۲ - سال دوازدهم - بهار ۱۵ ریال

اساساً - که گذشت داشته باشند

مقن لایحه  
کتاب  
تهدیه  
داد وخوا

۱۵ ریال

## آیندگان

۵۰۰۰ نسخه - ۵ اردیبهشت ۱۳۵۸  
شماره ۳۳۴۲ - سال دوازدهم - بهار ۱۵ ریال

اساساً - که گذشت داشته باشند

مقن لایحه  
کتاب  
تهدیه  
داد وخوا

جمعه ۳۱ فروردین ۱۳۵۸ - شماره ۱۳ - سال سی و هفت

## تهدیه ان معمور

ماجرای واقعی ربودن  
فرزندان آیت الله طالقانی



شبه ۵

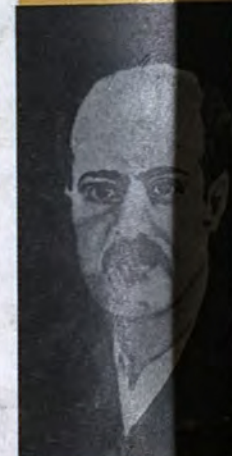
## پیغام امروز

۱۳۵۸ اردیبهشت  
۴ جمادی اول ۱۳۹۹  
۲۷ آوریل ۱۹۷۹

شماره ۴۱ دوره جدید سال بیستم  
تعداد ۱۰۰ ریال



مصاحبه‌ی  
جانانه  
احمد شاملو



نگرد شهادت  
سرور روزبه

تحریم مطبوعات و مسأله آزادی بیان مردم و اندیشمندان نظر می‌دهند...

# کلام نخست

بار دیگر موضع ما مورد سؤال قرار گرفته است. از زمانی که رادیو و تلویزیون حمله دفتر امام به دو روزنامه را تا سطح هفته‌نامه آهنگر و مجله تهران‌مصور تعمیم داد و از يك وسیله ارتباط همگانی، نه استفاده‌ای ملی و مردمی بلکه بهره‌ای شخصی و انحصارگرایانه کرد، خوانندگان بسیاری در تماس‌های تلفنی و حضوری، نگرانی خود را ابراز می‌دارند که آیا تهران‌مصور این هفته انتشار خواهد یافت یا نه؟ و اگر انتشار یابد بر سر موضع خود ایستادگی خواهد کرد یا آنکه تغییر روش خواهد داد؟

نگرانی‌هایی که در سطح وسیعی ابراز می‌شود، حتی اگر در این وسعت هم مشاهده نمی‌شد، قابل فهم بود. مردم برای به دست آوردن آزادی تلاش‌ها کرده‌اند، خونها داده‌اند، و انتظار ندارند که آزادی بدست آمده به این سرعت محو شود و نباید هم بگذارند که به ایران پیش از انقلاب بازگردیم و سانسورهای آریامهری و تفتیش‌های آریامهری و شکنجه‌های آریامهری بازگردد.

مردم به درستی می‌دانند که سانسور نخستین حربه حکومتگرانی است که می‌خواهند دیکتاتوری و زور و قلدری را به جای آزادی و حاکمیت مردم بنشانند.

مردم ما دلبسته آزادی‌اند و سانسور، این سلاح سیاه حکومتگران ورشکسته را به خوبی می‌شناسند. پس نگرانند، و حق دارند.

با توجه به همه این نگرانی‌ها هیات تحریریه تهران‌مصور در هفته‌ای که گذشت بار دیگر گذشته و چشم‌انداز آینده خود را ارزیابی کرد، هر چند روش تهران‌مصور اکنون برای همه مخاطبانش روشن است، اما برای آنکه جای هیچ تردید و دودلی برای هیچکس باقی نماند، آن را بار دیگر تأکید می‌کند.

هیات تحریریه تهران‌مصور معتقد است که آزادی صرفاً يك مفهوم ذهنی که هر کس براساس منافع خود، هر چند تنگ‌نظرانه آن را تحریف کند نیست، بلکه آزادی، بیانی از روابط عینی انسانها در جامعه و عظیم‌ترین دستاورد انقلاب شکوفان ماست. و در این انبوه تعاریف آزادی از دیدگاههای گوناگون حداقل يك وجه مشترك وجود دارد که تعریف دقیق و شناخته آن در حقوق بشر که مورد تأیید دولت کنونی نیز هست ارائه شده است. آزادی یعنی وجود روابط دموکراتیک بین افراد يك جامعه و مراکز قدرت سیاسی، و روابط دموکراتیک در پایین‌ترین سطح آن شامل آزادی بیان، قلم و اجتماعات سیاسی است. آزادی تقسیم حق انتخاب آگاهانه و آزادانه برای همه افراد جامعه است، و این

دستاورد انقلاب که جوهر آزادی است نباید از طرف هیچ مقامی مورد تهاجم قرار گیرد.

هیات تحریریه تهران‌مصور معتقد است که محتوای انقلاب ایران ملی و دموکراتیک بوده و باید در همین جهت گسترش یابد، بنابراین آزادی بیان و نوشتن و انتقال آزاد خبر و اندیشه محصول طبیعی آن است و هر کوششی در جهت تضعیف آن حرکتی برای نابود کردن آزادی‌های اجتماعی به حساب می‌آید و نادیده انگاشتن خون کسانی که در این راه شهید شدند و آزادی را برای ایرانیان به ارمغان آوردند.

و تهران‌مصور، تمامی تلاش خود را در جهت پاسداری از دستاورد انقلاب به کار خواهد بست.

هیات تحریریه تهران‌مصور معتقد است که هیچکس از کوچک‌ترین تا بالاترین مقام محترم‌تر و بالاتر از قانون نیست و بر این اساس هیچ جرم مطبوعاتی نباید سبب تعطیل روزنامه یا نشریه شود مگر به حکم قانون.

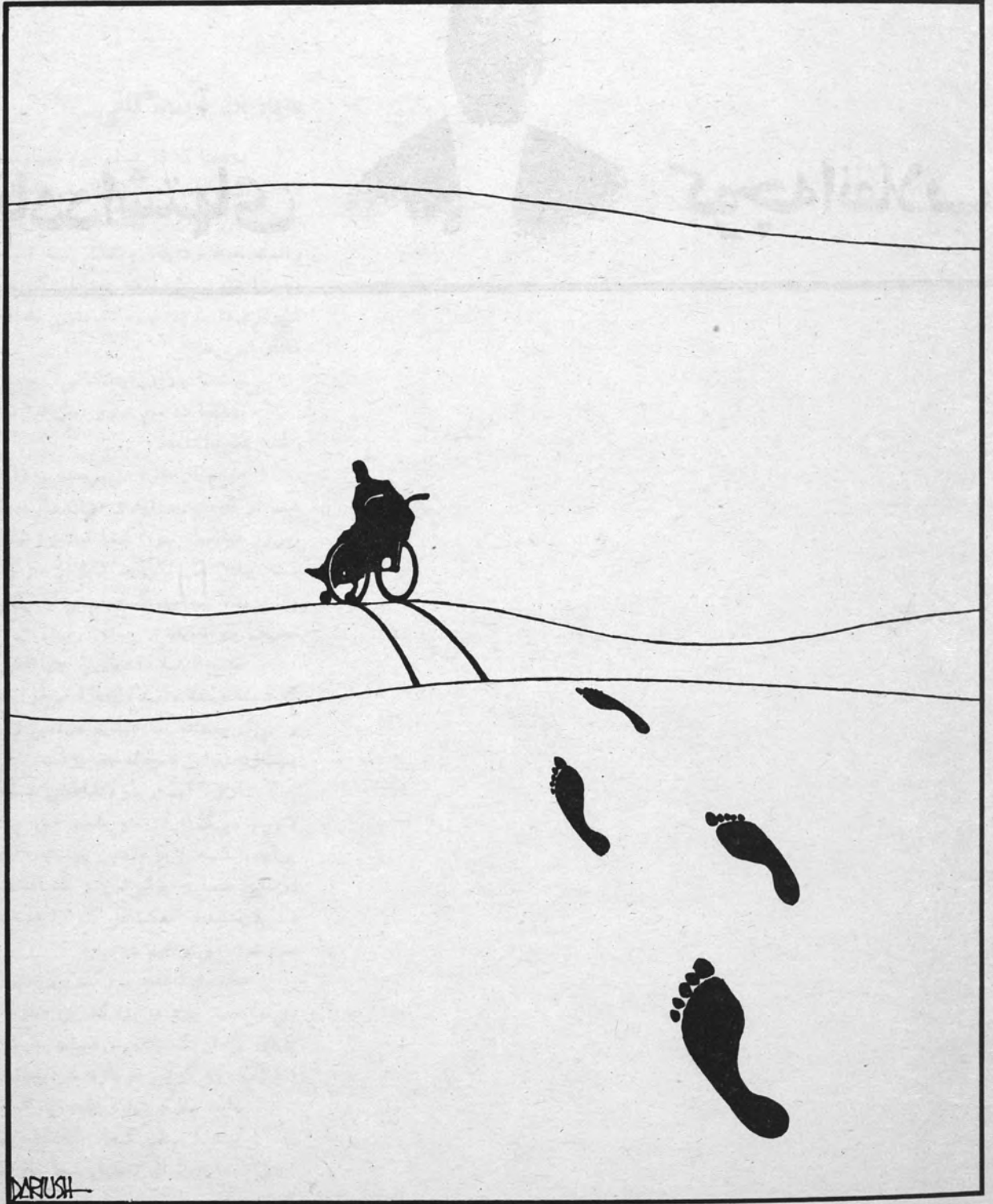
به نظر هیات تحریریه تهران‌مصور، آزادی بیان و نوشتن در انحصار هیچ گروه خاصی نباید باشد، حق همه گروهها و افراد جامعه است، و فقط بر این پایه است که گوکب علم سر بر خواهد کرد آزادی خواهد شکفت و نهال انقلاب ثمر خواهد داد.

هیات تحریریه تهران‌مصور اعتقاد دارد صفحات مجله، همچنانکه تاکنون نشان داده است، تیول هیچ گروه و دسته و فرد خاصی نیست در این مجله به همه گروهها حق اظهارنظر منطقی و اصولی داده خواهد شد، تا نظرات خود را درباره رویدادها و مسائل مملکت بازگویند و هم میهنان را از مآووقع بی‌آگاهانند و بگویند آنچه باید گفته شود تا هیچ چیز از چشمها و گوشها پنهان نماند و همه چیز براساس اصول منطقی جریان یابد.

هیات تحریریه تهران‌مصور تصمیم دارد در برابر گروههای فاش که هر روز از سوی کسانی تحریک می‌شوند، و دست به تهدید و ارعاب و خشونت می‌زنند، هرگز تسلیم نشود و اعتقاد دارد آنها که چنین گروههایی می‌سازند آگاهانه یا ناآگاهانه، در جهت منافع ضدانقلاب و آزادی در حرکتند و تنها تسلیم‌ناپذیری و ایستادگی است که آنها را اگر ناآگاه هستند، آگاه خواهد کرد و اگر آگاهانه عمل می‌کنند بر سر جای خود خواهد نشاند.

هیئت تحریریه

شما که		فهرست	
تهران‌مصور می‌خوانید			
شمايي که خواننده این مجله‌اید		۳	کاریکاتور رادیو
اگر از صبح چهارشنبه که روز موعود مجله ماست، مجله ما را روی میز روزنامه‌فروشها نیافتید - برای تهران - و در شهرستانها نیز اگر روزشنبه در همان محل همیشه نبود، با دفتر مجله تماس بگیرید.	۳۲	۴	یادداشت‌های کوچک انقلاب
با سپاس از گروههایی که آماده‌توزیع مجله شده بودند. آنان نیز همینطور. شاید لازم باشد که با یاری هم بایستیم.	۳۴	۶	صفحات ایران
	۳۶	۱۲	مقاله حسین مهری
	۳۷	۱۴	مقاله مسعود بهنود
	۳۸	۱۶	مضاحبه با احمد شاملو
	۴۰	۲۴	مقاله احمد کی‌نژاد
	۴۶	۲۶	اردشیر و طرح شاه
	۴۸	۲۷	آلبوم عکسهای فقر
	۵۰		



DARUSH

۲۰۰۰

کوچه انقلاب



یادداشتهای

## به یاران آیندگانی

به شما که در تمام این چهار ماهی  
که - از پایان اعتصابمان می‌گذرد که  
تازیان‌هایی برپیکر استبداد بود - راه  
راست خود رفتید، به شما که شہامت  
روزنامه‌نویسی را که پس از کریمپور  
شیرازی‌ها مرده بود، نخستین نشانه و  
نشان بودید!

به شما یاران آیندگانی!

به شما که نام صور اسرافیل‌ها را  
زنده نگه‌داشتید.

مردم از خود می‌پرسند به راستی  
شما از آن «آینده» اید و از آن «آیندگان»  
امروز شایسته چون شما نیست؟ شمایی  
که چادر سر نکردید تا از در پشت  
بگریزید، شمایی که استبداد را به  
مصاف خواندید.

صبح شنبه ما دیدیم، جوانانی را  
که دسته دسته «آیندگان» را می‌فروختند  
و می‌گریستند. ما دیدیم مردمی را که  
بہت زده‌ی این سوء تفاهم بودند.

آری، این سوء تفاهمی بود و  
لاجرم می‌گذرد. خورشید حق چون  
برآید، که لاجرم دیر نیست، آنجا  
درستی شما و پاکی‌تان و شہامت‌تان،  
می‌درخشد، انمکاس آن را در چشم  
خورشید می‌توانیم دید.

سفیدی کاغذ، بزرگترین اعتراض  
می‌توانست بود و بزرگترین ضربه‌ها،  
برای بیدار کردن تن‌های خسته از  
انقلاب، که گویی دوباره خوابیدند.

باید بازگردید. باید بازگردید.  
به زبان شما، کاغذ سفید  
اعتراضمان را از تعطیل شما باز می-  
گوئیم.

همکارانتان در تهران مصور

# «آیندگان» مسأله جنگالی و مهم هفته

در هفته‌ای که گذشت، مهمترین ماجراها، برسر روزنامه‌ها، اتفاق افتاد، و بیشترین جنگالها را باعث آمد. ماجراها و جنگالهایی که اگر چه در قالب مسائل دوره انقلاب می‌گنجد، اما خاطره‌های رعب آوری را در ذهن روزنامه‌نویسان و مردم دوستدار آزادی زنده می‌کند. خاطره‌هایی نظیر آنچه از کریم‌پور شیرازی‌ها و محمد مسعودها در یادها مانده است. آیا چنین وقایعی در تاریخ ایران تکرار خواهد شد و بار دیگر ملتی به سراشیبی سقوط خواهد افتاد و آزادی محو خواهد شد؟ یا آنکه، همه اینها مسائلی گذراست. مسائل دوره انتقالی است و از آنها نباید بیم و هراس به‌دل راه داد؟

ماجرا از «آیندگان» و «پیغام امروز» شروع شد و سپس ابعاد وسیع‌تری یافت و به «آهنگر» هفته‌نامه‌ای که طنز نیشدار آن فرصت‌جویان را به ستوه آورده و نیز «تهران مصور» خودمان رسید و می‌رفت که ابعاد وسیع‌تری یابد، اما واکنش منطقی روزنامه‌ها و سازمانهای دموکراتیک شاید مانع آن شده است.

روز پنجشنبه، در دومین روزی که تهران مصور شماره پیش برسر پیشخوان روزنامه فروشان بود، روزنامه آیندگان مانند همیشه انتشار یافت، اما هنوز ساعتی از انتشار آن نگذشته بود که اعلامیه‌ای از سوی دفتر امام خمینی، نویسندگان و گردانندگان آن را هراسان کرد و این سوال را پیش آورد که چه شده است که چنین اعلامیه‌ای منتشر شده، حتی به‌درست نمی‌دانستند که مسأله بر سر خبر صفحه اول روزنامه است یا آنکه گزارش مربوط به گروه فرقان - گروهی که مسئولیت ترور آیت‌الله مطهری و سرلشکر قرنی را به عهده گرفته است - آن را باعث آمده است. در این اعلامیه چنین آمده بود:

آنچه روزنامه آیندگان درباره عوامل دست‌اندر کار شهادت استاد آیت‌الله مطهری نوشته است دروغ محض است این روزنامه که از اول انقلاب تاکنون همیشه نقش انحرافی و برخلاف مصلحت ملت مسلمان داشته است، مورد تأیید مسلمانان متدین و انقلابی نبوده و نیست و امام فرموده‌اند که این روزنامه را از این پس هرگز نمی‌خوانند و مطلب مندرج در آن هرگز مورد تأییدشان نیست و حساب هیات تحریریه این روزنامه از کارکنان مسلمان و متعهد آن جدا است. در ضمن خاطرنشان می‌سازد از این پس رسانه‌های خبری روزنامه‌ها و مجلات صحت مطالب راجع به امام را می‌توانند از دفتر امام سؤال بنمایند در غیر اینصورت دفتر امام خود را موظف به تکذیب آن میدانند زیرا پیامدهای نسبت اخبار دروغ و جعلی بامام از طرف بعضی نشریات مغرض و منحرف بسیار خطرناک می‌باشد.

این واکنشی از سوی دفتر امام بود، درباره خبری که به خود ایشان مربوط می‌شد. در خبر آیندگان، درباره ترور آیت‌الله مطهری، و سرلشکر قرنی از قول امام - در مصاحبه‌ای با روزنامه معتبر و پر پیراژ لوموند، چاپ پاریس قیتر زده شده بود که: «چپ‌گرایان در این جنایات هیچ دخالتی نداشته‌اند.» و عین خبر از روزنامه لوموند ترجمه شده بود.

رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی که مدیر عامل آن، از آغاز کار در این سازمان تاکنون مورد انتقاد شدید بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات، از جمله «آیندگان» بوده است، اطلاعیه دفتر امام را چندین بار و به نحو برانگیزاننده‌ای پخش کرد، آنگونه که هراس نه‌تنها نویسندگان آیندگان، بلکه تمامی روزنامه‌نویسان را در بر گرفت که این مسأله تا چه اندازه و تا کجا دارد بزرگ می‌شود؟ از همان آغاز پیدا بود که

رادیو تلویزیون دیگر نه به مثابه یک وسیله ارتباط همگانی که به ملت تعلیم دارد، بلکه به‌عنوان تریبون و تیول‌شخص آقای قطب‌زاده عمل می‌کند. و این‌ناگوار بود، و نادرست.

در کنار مسأله آیندگان، مسأله کوچکتري هم وجود داشت و آن مشگل روزنامه پیغام امروز بود. در اعلامیه‌ای ک از سوی دفتر امام منتشر شده بود، خبر روزنامه پیغام امروز را درباره تشکیل شورای ملی به فرمان امام، تکذیب می‌کرد و آن را دروغ محض می‌خواند. اعلامیه به این شرح بود.

آنچه در روزنامه پیغام امروز راجع به تشکیل شورای ملی به فرمان امام مرکب از احزاب مذهبی و غیر مذهبی و سیاسی‌نقل شده است دروغ محض می‌باشد و دفتر امام این مطلب را شدیداً تکذیب می‌کند این دفتر مصمم است در مقابل اخبار دروغ و انحرافی که موجب از هم‌ناشدگی وحدت همه قشرها باشد عکس‌العمل مناسب نشان دهد و نظر حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی را درباره این چنین روزنامه‌ها اعلام دارد.

قضیه هم واقعا به همین اندازه اهمیت داشت، نه بیشتر. چنانکه دفتر آیت‌الله طالقانی نیز در اطلاعیه‌ای این خبر را تکذیب کرد و در آن گفت: خبر مربوط به تشکیل شورای ملی به فرمان امام و به رهبری اجرائی آیت‌الله طالقانی مرکب از احزاب سیاسی و مذهبی و غیر مذهبی که در روزنامه پیغام امروز مورخ ۵۸۲۲۰۵ درج گردید شدیداً تکذیب می‌شود و ضمن هشدار تاکیدی می‌نماید جراید سعی نمایند در مسیر راستین انقلاب نقش خود را ایفا کنند. این خبر تکذیب شد همانگونه که خبر دعوت از آیت‌الله طالقانی از طرف جنبه ملی ایران تکذیب شد، و طبیعی است



۷۰۰۰۰۰۰۰



**چرا روزنامه آیندگان «از اول انقلاب تا کنون همیشه نقش انحرافی و برخلاف مصلحت ملت مسلمان» داشته است؟**  
**رادیو تلویزیون اعلامیه دفتر امام را به نحو برانگیزاننده‌ای پخش کرد.**

**سندی‌کای نویسنده‌گان از مسئولان خواست از تحریک افکار عمومی علیه مطبوعات جلوگیری کنند.**

**رادیو تلویزیون با استفاده شخصی از یک مسأله کوچک به آن بعد ملی می‌دهد - کیهان.**

**بعضی مطبوعات حتی نقش منافق را بازی می‌کنند که مطرح شوند - میناچی.**

که در جریان نقل و انتقال خبر، اشتباهاتی رخ دهد و باز طبیعی است که آن خبرها تکذیب شود.

اما مساله به همین ختم نشد و از سوی رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی ایران، شکل و شمایل دیگری به خود گرفت و به اندازه‌ای دور از انتظار بزرگ شد.

پیغام امروز که از آغاز دوره تازه انتشار خود - که به واقع می‌توان آن را تولدی دوباره برای این روزنامه خواند - دست به انتقاد و افشاگری وسیعی زده است، مورد نفرت آقای صادق قطب‌زاده بود که به قول این روزنامه یکی از اعضای مثلث بیق است - بنی‌صدر، یزدی، قطب‌زاده - بدین جهت آقای قطب‌زاده بهانه خوبی پیدا کرد تا به نحوه دلخواه به این روزنامه بتازد. قضیه وقتی اوج گرفت که در یک گفتار رادیو تلویزیون، این روزنامه‌ها و مجله تهران‌مصور و هفته‌نامه آهنگر به باد ناسزا و افترا و تمهت گرفته شدند. جمعه شب این گفتار پخش شد و در آن صداوسیما جمهوری، در حالی که پشت سر امام‌آزادی و انقلاب پنهان شده بود و دمام آزادی و آزادگی و آزادگان را فریاد می‌کرد، هرچه خواست و توانست به این روزنامه‌ها و نشریات نسبتاً آزاد بدوبیراه گفت و سعی کرد وضعی پدید آورد که دیگر کسی را یاری آن نباشد که درباره فرصت طلبانی که اکنون قدرت را بدست گرفته‌اند، و مهمترین بلندگوهای کشور را در اختیار دارند، کلامی بگویند یا بنویسند. این موضوع علاوه بر این که روشن ساخت که قطب‌زاده‌ها، راه و شیوه استفاده از یک وسیله

ارتباط جمعی را نمی‌دانند، معلوم کرد که آنها نیز مانند گذشتگان، رادیو تلویزیون را برای خود و حفظ قدرت خود می‌خواهند، نه برای ملت ایران.

اما همه اینها سبب نشد که آزادگان و نهادهای آزادی خفه شوند و نباید که می‌شدند. سندی‌کای نویسنده‌گان و خبرنگاران مطبوعات، درباره آنچه در رادیو و تلویزیون راجع به مطبوعات پخش شده بود، موضع گرفت و چنین نظر داد: پخش این مطالب نه تنها به حل مشکلات مطبوعات کمک نخواهد کرد، بلکه مردم را بیش از پیش تحریک می‌کند و باعث خوشحالی ضدانقلاب می‌شود. این عمل در صف یکپارچه ملت شکاف می‌اندازد و به وحدت کلمه‌ای که همواره مورد تاکید امام بوده است، لطمه می‌زند. سندی‌کای از همه کسانی که نسبت به انقلاب و تکامل آن احساس مسئولیت می‌کنند و نمی‌خواهند عناصر ضد انقلاب و امپریالیسم بین‌المللی از هر مساله‌ای به‌زیان انقلاب سوءاستفاده کنند، تقاضا می‌کند از تحریک افکار عمومی علیه مطبوعات جلوگیری به عمل آورند و در جهت ایجاد یک فضای مساعد بحث و تبادل نظر به منظور حل مشکلات و رفع سوءتفاهم‌ها بکوشند.

جمعیت دفاع از آزادی مطبوعات، در رابطه با همین مساله، اعلامیه‌ای صادر کرد که متن آن در همین شماره تهران‌مصور چاپ شده است. روزنامه کیهان نیز سکوت خود را در این زمینه شکست و در «یادداشت روز» شنبه ۲۲ اردیبهشت ماه نوشت:

رادیو تلویزیون به خود بارها مسائل عمده‌ای را بوجود آورده، اکنون رسالت خود را فراموش کرده و به مساله‌ای که در ذات

خود مساله فرعی است و نباید هرگز بصورت یک مساله اصلی و عمده درآید، ابعادی هرچه وسیع‌تر می‌دهد، رادیو تلویزیون که بیش از هر چیز باید در خدمت اکاهمی توده‌های انقلابی کشور باشد و در جهت تحکیم دستاوردهای انقلاب بکوشد، با استفاده شخصی از یک مساله ساده، به آن بعدی ملی می‌دهد و آن را بصورت یک مشکل عمده درمی‌آورد.

در یک چنین شرایطی، حمله بسیار خشن رادیو تلویزیون را چکونه می‌توان توجیه کرد. و حمله به نمایندگان کی‌های روزنامه‌ها، اتش زدن بعضی از آنها، آیا درخور تامل جدی نیست؟ مگر نه اینکه اگر کسی خواهان موضع‌گیری در این باره باشد باید فقط از گفته امام اقتدا کند؟ روزنامه‌ای را که نمی‌پسندیم، نمی‌خریم و نمی‌خوانیم. از این بالاتر، می‌توان حتی علیه آن تبلیغ کرد. می‌توان با مقالات مستدل در مقام جواب‌گویی به مقالات و نوشته‌های آن برخاست و ثابت کرد که فلان روزنامه در فلان مورد اشتباه، غرض‌ورزی و حتی خیانت کرده است. این همه را باید بهمان طریق کرد که خود روزنامه کرده است.

کیهان همچنین خبر مربوط به روزنامه آیندگان را به نحو شایسته‌ای منتشر کرد. روزنامه آیندگان با توجه به وضعی که برایش پیش آمده بود، روز شنبه ۲۲ اردیبهشت، سفید انتشار یافت. یعنی از چهار صفحه که فقط در صفحه اول آن مقاله‌ای با عنوان «آیا انتشار آیندگان باید ادامه یابد؟» چاپ شده بود - و بقیه صفحات کاملاً سفید - منتشر شد. این حرکت، به خوبی اعتراض آیندگان را درباره وضعی که برای آن پیش آورده‌اند، نشان می‌دهد. در این مقاله آیندگان ضمن اعتراض به وضع خود اعلام کرد که: در وضعی که پیش آمده به اعتقاد نویسندگان و کارگران و کارکنان آیندگان، ادامه کار ممکن نیست و تا روشن شدن موضع دولت در برابر اصل آزادی مطبوعات و بیان (که از هدفهای اصلی انقلاب ما بود) این روزنامه در شکل همیشگی منتشر نخواهد شد.

روزنامه با چنین هیتی که توصیف شده، انتشار یافت و مردم، از آن جهت که تصور می‌کردند ممکن است از فروش روزنامه در روزنامه‌فروشی‌ها جلوگیری کنند، به خیابان ریختند و روزنامه را فروختند. واکنش مردم بزرگترین دلیل آن است که خوانان

## نظر شاعران و نویسندگان در باره تحریم روزنامه‌ها

مبارزه شود.

خلقی که با دست خالی موفق شده است به بهای خون دهها هزار رزمده، مهم‌ترین پایگاه امپریالیزم را در آسیای میانه، درهم ریزد مسلماً شایستگی این را دارد که بداند در کشورش چه می‌گذرد.

باید خلق همه چیز را بداند تا حقیقت را برگزیند و حقیقت میوه‌ای است که جز بر درخت آزادی نمی‌روید.

غلامحسین متین - مترجم و شاعر - ایران در حال گذراندن يك دوره بسیار دشوار انتقالی است که در این دوره زیربنای آینده کشور ما ساخته می‌شود و طبیعی است تا وقتی که خصوصیات و میراث این زیربنا مشخص نشده باشد هر گروهی سعی دارد به نفع خود روی این زیربنا، تأثیر بگذارد. بدون شک گروههایی تأثیر خواهند گذاشت که نقطه‌نظرهایشان از بطن جامعه، یعنی از عمق و ژرفای خواست ملت ما سرچشمه گرفته باشد و کسانی که سعی می‌کنند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند با هوشیاری خلقهای قهرمان ایران که در جریان انقلاب و وطن‌مان نمود بازی داشتند، بدون هیچ تردیدی ناکام خواهند ماند.

محمد مختاری - شاعر - فکر می‌کنم (در باره روزنامه آیندگان) اگر قرار بود تکذیب کنند باید، خبر و مصاحبه لوموند را تکذیب می‌کردند. و این تکذیب و تحریم که در مورد روزنامه آیندگان صورت گرفته دقیقاً نشان‌دهنده آن است که تکذیب‌کنندگان با مهیارهای روزنامه‌نگاری و طرح مسائل سیاسی کم‌آشنا هستند، و این نوع اعمال نشانه این است که از قبل راجع به پیشگیری از طرح بسیاری از مسائل در روزنامه‌ها فکر می‌کردند و این مورد حاصل وسیله‌ای بوده تا بتوانند پیشگیری کنند. در هر روزنامه‌ای.

به دلیل اینکه مسائلی که در مصاحبه مطرح شده، چیزی نبوده که مخالف مصالح ملی باشد، بلکه نشان‌دهنده این است که مخالف مصالح برخی است که حتی حرفهای شخصی امام را هم می‌توانند، تعدیل کنند. جای تأسف است.

هوشنگ گلشیری - آغاز فاشیسم است.

غلامحسین ساعدی - روزنامه‌ها در مقابل هر نوع سانسور و تسلط و اختناق شدیداً مقاومت کنند، و اصلاً تسلیم نشوند. تسلیم شدن همان و برجیده شدن هر نوع آزادی هم همان.

احمد شاملو - تحریم روزنامه‌ها نشانه این است که تعارضات کنار گذاشته شده و شمشیر را کاملاً از رو بسته‌اند.

گیرم نظر من، این است که این عمل به سود انقلاب نیست ولی بهتر نیست حرفهایی که گفته می‌شود نخست با دقت سبک و سنگین شوند؟

باقر پیرهام - مایه تأسف است که مسائل مربوط به مطبوعات و خطراتی که آزادی اندیشه و بیان را تهدید می‌کند یا بطور کلی مسائلی که در زمینه نقش مطبوعات مطرح است در محیط سالم و مثبت و سازنده‌ای مورد بحث قرار نمی‌گیرد، و گروههای فشار تنها گروههایی هستند که عملاً دستشان برای حل و فصل اینگونه مسائل باز است و به شیوه خودسرانه عمل می‌کنند.

این خطری است جدی برای آزادی در ایران، که همه جناحها اعم از آنها که در داخل دولتند یا آنها که خارج از دولت قرار دارند باید برای مقابله با آن بسیج شوند و همکاری کنند.

مسعود محمودی - شاعر - دقیقاً يك حرکت ضدفرهنگی است و تازگی هم ندارد، از دو ماه پیش شروع شده و ادامه‌اشی خطرناکترین لطمه‌ها را به انقلاب می‌زند. منصوره هاشمی - نویسنده - سئوالی پیش می‌آید، اگر رژیم ما «ملی» است، پس چرا با تمام مظاهر ملی خود ظاهر نمی‌شود. آزادی بیان و عقیده یکی از ابتدایی‌ترین خواستها در انقلاب و در این مقطع زمانی است، ولی کو؟

نعمت میرزازاده - م. آزرد -

ارژنده‌ترین دستاورد انقلاب، همانا آزادی است. به این اعتبار هرگونه سانسور آشکار و پنهان پدیده‌ای دقیقاً ضدانقلاب است و مسلماً باید با این عارضه ضدانقلابی

انتشار این روزنامه هستند و گفته می‌شود که تا ظهر روز شنبه بیش از ۱۵۰ هزار نسخه از روزنامه در تهران به فروش رسید. با وجود این وزارت اطلاعات دست به انتشار اظهارنظرهایی زد که با اصول قانون مطبوعات و اصول آزادی وفق نداشت، و به جای آنکه به قانون بپردازد، بیشتر در آن سعی کرده بود خود را پشت سر رهبر انقلاب پنهان کند. آقای دکتر ممکن معاون مطبوعاتی وزارت اطلاعات در این زمینه گفت: نظری که امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی اعلام فرمودند برای ما بهترین رهنمود است و اصولاً در قبال کسانی که نقش منافق را بازی می‌کنند، بهترین روش بی‌اعتنائی نسبت به آنها است. وزیر اطلاعات نیز بعضی از روزنامه‌ها را «منافق» خواند و گفت که ما همه مطبوعات را به یک چشم نگاه نمی‌کنیم، اما این واقعیت است که بعضی از مطبوعات می‌خواهند به هر صورتی مطرح باشند و حتی نقش منافق را بازی می‌کنند تا مطرح شوند که احياناً ما آنها را توقیف کنیم تا موضع مظلومیت به خود بگیرند.

چنین اظهارنظری بی‌تردید، نشان‌دهنده عمل نکردن به قانون و بی‌اعتبار کردن آن از سوی دولت است، و هرگز از دولت انقلابی، موجه نیست و ملت ایران نیز آن را فراموش نخواهد کرد.

اما شنبه شب گفتاری که از تلویزیون پخش شد، معلوم کرد که آیندگان باید چوب نداشتن صاحب امتیاز را هم بخورد. ■

## حماسه کویر

اثر باستانی پاریزی

آنجا که مسایل روز و حوادث تاریخی ریشه بسیاری از رویدادهای روز و خصوصاً ضعف اقتصادی سالهای اخیر کشور را بدست می‌دهد - چاپ دوم منتشر شد.

انتشارات امیر کبیر

## احزاب سیاسی

اثر موریس دو ورژه

ترجمه دکتر رضا علومی

طرح نخستین تئوری کلی احزاب سیاسی جهان، چاپ دوم منتشر شد.

انتشارات امیر کبیر

## نظر مردم

حسین فرهمند - دانشجو - نظر من نظر امام است و بسیار کار خوبی کرده‌اند. از روزنامه‌نگارها حواشی می‌کنم کمی وطن دوست باشند.

خسرو سیاسی - سرباز - روزنامه‌ها تا دیروز (قبل از انقلاب) نظر مردم را نمی‌نوشتند، حالا هم نظر مردم را نمی‌نویسند. تحریم روزنامه‌ها کار خیلی خوبی بود.

منوچهر درانی - کتابفروش - تحریم روزنامه‌ها کار درستی نیست، هر چه که باشد، اگر روزنامه‌ای مطلبی بنویسد طبق قانون مطبوعات روزنامه موظف است در همان صفحه تکذیب کند و نه تحریم.

یوسف - کتابفروش - من مخالف هستم، معتقدم روزنامه‌ها نباید تحریم شوند، در حال حاضر تنها وسیله آگاه کننده مردم روزنامه‌ها هستند و تحریم آنها یعنی بازگشت به دوران سابق.

محمد - الف - قاضی دادگستری - تحریم مطبوعات معنی ندارد. باید پرسید چه فرقی است بین سانسور و تحریم حالا و زمان کیانپور؟

منوچهر - دانشجوی پزشکی - به عقیده من هر روزنامه باید عقیده خود را مطرح سازد و آزاد باشد. تشخیص خوب و بد آن به خواننده مربوط است و تحریم هیچ صحیح نیست.

اقدس صالحی - خانه‌دار - تحریم روزنامه‌ها کار نادرستی است. آقایان در واقع می‌خواهند به این وسیله از آگاهی مردم جلوگیری کنند.

پوران - خانه‌دار - هیچ دلیلی نمی‌بینم که روزنامه‌ها و مجلات تحریم شوند، یعنی مردم خود قدرت تشخیص ندارند؟ ابراهیم - شغل آزاد - از خوددولت راضی هستیم، که از تحریم مطبوعاتش راضی باشیم؟

امیر - نجار - روزنامه‌ها نقش مهم و سازنده‌ای در انقلاب داشتند و به‌خاطر نظر شخصی کسی نباید جلوی چاپ آنها گرفته شود.

پروین - شی - کارمند و دانشجو - تحریم روزنامه‌ها کار بسیار نادرستی است، و تعمیم نظر شخصی و اعمال آن در جامعه کار آنهایی است که از موضع نادرست و ناآگاهانه‌ای با مسائل برخورد می‌کنند.



رضا - دانشجو - چی بگم؟ ظاهر به اسم آزادی هر کار می‌شود کرد حتی سلب آزادی.

ایرج - محصل - مطبوعات باید خودشان را اصلاح کنند، ما که گناه نکرده‌ایم. امام کار درستی کرده است.

عباس - کتابفروش - پدر این روزنامه‌ها و مجله‌ها را باید درآورد، اگر خودشان را اصلاح نکنند، با تحریمشان موافقیم.

میراحمد یوسفی - شغل آزاد - اینها همان رستاخیز سابق را باز با اسم دیگری در آورده‌اند، برای همین می‌خواهند جلوی انتشار روزنامه‌های دیگر را بگیرند. اگر این کار را ادامه بدهند مردم را یواش یواش به همان موقع رستاخیز برمی‌گردانند.

## اعلامیه انجمن دفاع از آزادی مطبوعات

روز پنجشنبه ۲۵ ر ۱۳۵۸ر۱۳۵۸ دو تکذیب‌نامه شکفت‌انگیز از طرف دفتر امام دربارهٔ مندرجات روزنامه‌های آیندگان و پیغام امروز منتشر شد. اکنون امنیت این دو روزنامه در معرض خطر قرار گرفته است. آزادی مطبوعات و رفع هر گونه فشار و اختناق از هدفهای اصلی انقلاب ایران است. به‌هیچوجه باور کردنی نیست رهبر انقلاب که همیشه ضرورت آزادی مطبوعات را در سخنان خود تاکید کرده‌اند اجازه دهند سوءتفاهمی در مورد انتشار یک خبر وسیلهٔ اختناق و وارد آوردن فشار بر مطبوعات قرار گیرد، مخصوصاً در روزهایی که انتشار متن قانون اساسی در پیش است و مطبوعات وظیفه دارند در کمال آزادی دربارهٔ آن اظهارنظر کنند.

انجمن دفاع از آزادی مطبوعات حیرت و تاسف خود را از این پیشامد ابراز می‌دارد و برای آنکه این مسئله دستاویز مخالفان آزادی مطبوعات قرار نگیرد از همهٔ سازمانها و گروهها و شخصیتهای آزادیخواه دعوت می‌کند که در یک دیدار فوری نمایندگان خود را برای رفتن به محضر آیت‌الله خمینی و طرح مشکل مطبوعات نزد ایشان انتخاب کنند، و امیدوار است که با دخالت مستقیم حضرت آیت‌الله اختناق رفع شود و مشکل آیش پیش پای مطبوعات برخیزد.

انجمن دفاع از آزادی مطبوعات

۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸

درست يك هفته پس از ترور ناجوانمردانه استاد مطهری، که ایران را غزادار کرده، روز سه‌شنبه ۱۸ اردی‌بهشت یکی از پرسروصداترین اعدامهای انقلابی در کشور انجام گرفت. صبح این روز اعلام شد که ۲۱ تن از عمال رژیم سابق را تیر-باران کرده‌اند. و از ۲۱ تن سه تن از برجستگان دولتهای پیشین بودند: عاملی تهرانی، غلامرضا کیانپور، و جواد سعید، کیانپور همان کسی است که در زمان او مطبوعات اعمال بیشترین سانسور را به‌خود دید، سهل است، بسیاری از آنها یک‌جا و با يك تلفن به تعطیل کشانیده شد. زبونها و سختی‌هایی که در دوره او بر مطبوعات رفت هرگز پیش از آن نرفته بود و به‌جرات می‌توان گفت او را انتخاب کردند تا کار مطبوعات را برای آن چند کلمه‌ای هم که گاه‌گداری در الابلائی سخنها و ستونها و مقالات نوشته می-شود، یکسره کنند و کردند. در همین دوره بود که «ممنوع‌القلم» کردن رواج یافت و بدور از هر گونه انصاف و وجدان و قانون هر که اندکی به‌میل آنها رفتار نمی‌کرد، ممنوع‌القلم می‌شد تا دیگر نتواند حتی در فضای آلوده مطبوعات هم نفس بکشد.

دکتر جواد سعید، همان کسی است که تا هر وقت عبدالله ریاضی رئیس فرمایشی مجلس شورای ملی بود، او نائب رئیس فرمایشی مجلس می‌شد. براستی گاه اعمال و حرکات دولتهای طاغوتی‌خنده‌دار است و یکی از آن حرکات همین مدام نائب رئیس بودن جواد سعید بود. او پس از آنکه رئیس فرمایشی مادام‌العمر معدوم! به مصحلت روزگار کنار گذاشته شد، جانشین او گردید و شاید به آرزوی خود رسید، اما در این دوره نیز همانگونه رفتار کرد که سلفش، همواره برضد ملت و سرانجام سزای اعمال خود را دید.

در این میان محمد رضا عاملی تهرانی وضع دیگری داشت. او در تمام دوره‌هایی که زدوبندها جریان داشت برکنار بود. در این اواخر در دوره شریف‌امامی که مثلا عده‌ای پاکتر را برگزیده بودند تا به کارها سامان دهند، وزیر اطلاعات شد. پیش از آن مدتی قائم‌مقام و دبیر کل حزب رستاخیز بود، اما از قائم‌مقامی آن به‌اعتراض استعفا کرده بود. گناه او بیشتر آن بود که علاوه بر آنکه در دوره شریف‌امامی وزیر اطلاعات بود و ناگزیر در کشتار بیرحمانه ۱۷ شهریور

مسئولیت مشترك داشت، در دوره ازهارى نیز از پای نشست و وزیر آموزش و پرورش شد. جز این سه نفر ۹ فرمانده نظامی و ۹ سوبگرو شکنجه‌گر ساواک نیز به اعدام محکوم و تیر-باران شدند.

اما از اینها پرسروصداتر اعدام ۸ تن دیگر بود که در بین آنها حبیب‌القائیان نیز بود. سپهبد سعادت‌مند وزیر اطلاعات ازهارى و دکتر بقائی یزدی پزشک مخصوص ساواک نیز در بین اعدام شدگان بودند، اما از اینهمه آمریکا و اسرائیل از اعدام حبیب‌القائیان برآشفند و واکنش‌هایی نشان دادند.

### کوشش برای احیای جبهه ملی

موضوع قابل ملاحظه دیگر هفته کوشش برای احیای جبهه ملی بود. ظاهرا از آن زمان که دکتر سنجابی از وزارت خارجه استعفا کرده، جنب و جوش تازه‌ای برای احیا و تقویت جبهه ملی آغاز شده است. هفته پیش اعلام شد که جبهه ملی از آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله زنجانی، دکتر شایگان واللبیار صالح دعوت کرده است تا مانند قدیم به جبهه بپیوندند و بدینسان جبهه خواست خود را به صورت قدرتی قابل توجه در جامعه امروز ایران در آورد، و به اصطلاح وزنه‌ای به حساب آید تا بتواند در برابر

### طرح قانون اساسی

جز مساله مطبوعات که درباره آن سخن رفت، موضوع قانون اساسی، از مسائل مهمی بود که در هفته گذشته مطرح شد. آقای سبحانی، در يك مصاحبه تلویزیونی در باره آن سخن گفت و معلوم شد برخلاف تکذیبی که در مطبوعات چاپ شد، طرح قانون اساسی همان بود که در روزنامه کیهان انتشار یافت. آقای سبحانی این نکته را به تاکید گفت که این طرح قانون اساسی است و حتی از بینندگان تلویزیون خواست که براساس همان طرح، نظرات خود را به نخست‌وزیری بفرستند تا مورد توجه قرار گیرد. حتی گفت که این طرح، زمانی که امام خمینی در پاریس مقیم بودند، به نظر ایشان رسیده است. منتها قرار است این طرح پس از آنکه در شورای انقلاب تصویب شد، به مجلس موسسان خواهد رفت و در آنجا به تصویب نهائی خواهد رسید.

جالب توجه این است که وقتی این طرح انتشار یافت، چندان دور از انتظار بود

رویدادها موضع‌گیری قدرتمندی داشته باشد. تا زمانی که این خبر نوشته می‌شد، چنین استنباط می‌شد که این کوشش کاری از پیش نمی‌برد، زیرا آیت‌الله طالقانی اصولا دریافت دعوت عضویت در جبهه ملی را تکذیب کرد. آیت‌الله زنجانی پیش از آن اعلام کرده بود که مستقیما به عضویت جبهه در نخواهد آمد و دکتر شایگان مشغول آشتی‌دادن جناحهای مختلف جبهه است و... بدین ترتیب نباید به حیات توام با قدرت دوباره جبهه ملی چندان امید بست. بویژه آنکه در طول انقلاب جبهه نتوانست با موضع‌گیریهای مستقل و اصولی، قدرت از دست رفته را باز یابد.

### توضیح

در خبر «حمله به‌خانه امام» که هفته گذشته چاپ شد، محل اعدام سروان اشراقی به‌جای اهواز، اردبیل ذکر شده بود که گویی چاپ این مطلب مشکلی برای پاسداران انقلاب در آن شهر بوجود آورده، پوزش.

### اثر ناصح ناطق

پیدایش و گسترش مانوی‌گری یا یکی از عجیب‌ترین پدیده‌های تاریخی جهان - منتشر شد.

### انتشارات امیر کبیر

که یکی از روزنامه‌ها در مقاله به روزنامه-نگارانی که سبب انتشار آن شده بودند تاخت و نوشت: روزنامه‌نویس ایرانی باید شرم‌داشته باشد که این طرح را به عنوان پیش‌نویس قانون اساسی منتشر کند، و همین سبب بگومگوها و بحث و جدلهائی بویژه در روزنامه کیهان شد و دوستان روزنامه‌نویس استدلال کردند که آنها به عنوان يك ماموریت خبری که جزئی از وظایف روزنامه-نگاران است می‌بایست آن طرح را منتشر و ملت ایران را از حقایق آگاه می‌کردند. و حالا دریغ که می‌بینیم طرح همان بود که دوستان کیهانی انتشار داده بودند.

و مهمتر اینکه آیا اصولی است که این طرح در شورای انقلاب به تصویب یا تأیید برسد و آنگاه به مجلس موسسان برود؟ و آیا مجلس موسسانی خواهیم داشت که به خود اجازه و حق بدهد که در آنچه به تصویب شورای انقلاب رسیده، تجدیدنظر کند؟ و آیا این تجدیدنظر اصولا موثر خواهد بود و قانون اساسی را - در صورت لزوم - از بنیاد دیگرگون خواهد کرد؟

# با یان عصر

از آنجا که نگفتن و به سکوت برگزار کردن و از ترس پذیرفتن، در همه کیش‌ها و مسلک‌ها، گناهی نابخشودنیست، از آنجا که به تجربه ثابت شده است که خرد خرد زیر بار رفتن، زمینه را برای طاعت‌های کور آماده می‌کند و کار را به گسترش زور و تحمل زور می‌کشانند و زور را به اعتیاد روزانه تبدیل می‌کند، از آنجا که می‌دانم رهبری روحانی انقلاب، برخوردار از سعه صدر و شنوا و پذیرای نقد و نظر هاست، و گر نه علیه زور و پیداد قیام نمی‌کرد، از آنجا که می‌دانم بنیان این قیام، به نقد و نظر (خاصه آنجا که خیر همگان در میان است) نمی‌لرزد، و پای در زمینی سخت دارد،

و از آنجا که آزادی به ما می‌آموزد هیچ اقدامی را بررسی نشده و نسنجیده نپذیریم، می‌خواهم به‌رغم هرگونه ناخرسندی بگویم آنچه به‌عنوان اطلاعیه دفتر امام در باب «آیندگان» انتشار یافت، يك اشتباه بود که اطمینان دارم اهل نظر، آن را از چشم رهبر روحانی انقلاب، ندیده‌اند.

در درجه نخست، این اطلاعیه، از تنظیم و لحن مناسبی برخوردار نبود، انگیزاننده تنظیم شده بود و به مصلحت، گوشه چشمی نداشت. انگیزاننده برای گروه‌هایی بود که شیفته‌وار، آنچه را رهبری می‌گوید به جان و دل می‌پذیرند و سراپا آماده‌اند که هرچه را با نام او آغاز شده است و به‌نام او درآمیخته است همدل و همصدا، قبول کنند و بردیده پذیرش نهند.

گروه‌های شیفته، البته بیش‌ازنکرش، به حرکت، به عمل، به اقدام، دل می‌سپرند و چون عشق، آن‌ها را سوق می‌دهد، هرچه را خلاف طبع و معارض سلیقه و ناسازگار با عقیده رهبر جاذب انگارند می‌خواهند با همه قوا، از سر راه بردارند. عشق، سد و مانع نمی‌شناسد، به‌باصره نیاز دارد.

این خاصیت رابطه‌ی است که میان جاذب و مجذوب برقرار می‌شود. این سرشت



حسین مهري

هر انجذاب و هر شیفتگیست. نباید آن را شکفت‌انگیز دانست. این نیروی مجذوبیت می‌تواند کوه‌ها را به‌گرد تبدیل کند، می‌تواند چون آتش‌فشان عمل کند، می‌تواند قدرت‌ها را جا به‌جا کند، می‌تواند با انفجارهای پیاپی‌اش، پایه‌آورنگ‌ها را بلرزاند، چنانکه به چشم دیدیم لرزاند.

این نیرو را نمی‌توان دست‌کم گرفت و همیشه هم نباید به‌هر مقصودی آن را به کار گرفت. حس تشخیص باید داشت. صلاح‌دان باید بود و همه‌سونگر و به‌دور از طغیان حس. این نیرو، ذخره قدرت است، و بهتر بگویم يك توان آماده انفجار و آماده فوران است. نباید به آن دست زد. اولاً کاربرد نابه‌جای آن، خطرناک است، ثانیاً کاربرد دایمی آن چون‌سلاحی که دورسر می‌گردانند، از مهابت و ایبت آن می‌کاهد، ثالثاً حضور بی‌امان آن، موجب ترس است و در نتیجه،

پدید آورنده کانون‌های مقاومت. رابعا این نیرو منبع توقع است و چون توقعش به‌موق برآورده نشود، به خصم سرسختی تبدیل می‌شود و سر می‌کشد.

پس کاربرد این نیرو، نفع صد در صد به‌بار نمی‌آورد. این کنترل نشده‌ها باید کنترل کرد. باید از این نیروی قابل انفجار توانایی و دانایی ساخت.

این نیرو به صاعقه می‌ماند که بی‌دریغ می‌زند و می‌سوزاند. باید آن را با کفاله‌ها و مجاری زمینی سوق داد و از آن نیروی برق گرفت و بدان، فضا‌های تیره را روشن ساخت.

آری، باید عشق و مجذوبیت را با آگاهی و وقوف توأم کرد. احساس خالص عقل ناخالص است. این نیرو، به انبار باروت شبیه‌تر است. چرا کبریت بکشیم؟ مگر سر سوزاندن داریم؟

اشتیاهی که در اطلاعیه رخ می‌نماید به‌اشتباه کبریت کشیدن نزدیک است. اطلاعیه، انگیزاننده بود و با توجه به سرشت و خصلت این نیرو، هراس‌آور.

وقتی اطلاعیه منتشر شد، هراس‌زده به‌خودگفتم اینک است که بریزند و آید کانی برای آینده باقی نگذارند، و چنانکه دیدیم و خواندیم، حرکت‌های کنترل نشده‌ی آغاز شد.

حق نبود در فضایی که چنین استعداد هنوز کنترل نشده‌ی برای ریختن و سوختن، زدن و زخمی کردن، وجود دارد، اطلاعیه‌ی چنین محرك انتشار یابد، آن‌هم در این شرایط حساس مملکتی که باید هزار برنامه و طرح ریخت و مهم‌تر از همه، طرح آزادی، باری، سلاح سنگینی برای پیکاری

کوچک به‌میدان شده بود و نحوه تنظیم اعلامیه، گروه‌های مجذوب را بالقوه با جنکی دلالت می‌کرد که جنگ با «آیندگان» نبود، جنگ با اصل مدارا (تولرانس) بود، بسیجی سخت برای به‌زانوندر آوردن فکر متفاوت. از دیپلماسی به دور است که به خاطر مفصلی که با قفاهم، آسان‌تر می‌شود

# اطلاعت کور

آن را حل کرد، سپاه کشی کرد. اگر يك رسانه گروهی، ضدانقلاب پنداشته می‌شود، درخور، آن است که آن را به عدالت حقانی سپاریم، نه به عدالت‌هایی که در خیابان، حکم صادر می‌کنند و درجا حکم محکمه را به اجرا می‌گذارند. محکمه به تعمق، به غور و بررسی نیاز دارد. در خیابان، تعمق نیست، چه بسا که هیستری حکمفرماست.

پس نحوه تنظیم، بر حسن استفاده از نیروی مجذوبان نظر نمی‌کرد و این، اگر بیایی رخ دهد، خطرها به بار می‌آورد، چنانکه مصرف يك دارو بیش از حد تجویز، خطرناک است.

آنچه در اطلاعیه، شگفت‌انگیزتر از این کم‌توجهی بود، نشانه‌های تحمل از دست‌دادگی و بی‌تاب‌شدگی و به‌تنگ‌آمدگی بود که هیچ‌یک را من در مقام رهبری نمی‌بینم. از این دید نیز، تنظیم نامناسب بود و دور از شان رهبری.

شکیبایی، تشریف‌برازنده يك رهبر است. چگونه تنظیم کنندگان به این جلوه از سعه صدر رهبری روحانی نیندیشیدند؟ اطلاعیه، چنان سخن می‌داشت که گویی هیچ کاری در این مملکت جز نبرد با يك روزنامه نمانده‌ست یا گویی پای نبرد با اختناق در میان است که بسیج، چنان صورت‌غافلگیرکننده پیدا کرده است.

نحوه تنظیم به این نکته باریک‌نیندیشید که این روزنامه، توده بزرگی از خوانندگان دارد و اگر روزنامه را می‌توانند ضدانقلاب بخوانند، آن صدهزار یا دویست و سیصد هزار خواننده را نمی‌توانند. مگر ما این همه ضد انقلاب داریم؟

نحوه تنظیم چگونه فکر نکرد که این توده بزرگ از خوانندگان، ممکن است روزنامه خود را بسی دوست بدارند و بسا که به آن عشق ورزند و چگونه در نظر نیارود انتشار اطلاعیه علیه این روزنامه، آن توده را به واکنش‌هایی برای حفظ و حراست آن، وامی‌دارد که معای دیگرش ایستادگی در

برابرمدلول اطلاعیه‌ست و لاجرم، تبدیل توده‌یی معتقد به آزادی، به توده‌یی که بیندیشد آزادی وجود ندارد و اگر وجود داشت، از موضع اقتدار، يك رسانه آزاد را گرفتار نمی‌ساختند؟

و چطور نحوه تنظیم به انعکاس اطلاعیه در افکار عمومی ایران و جهان نظر نداشت؟ مگر به آسانی، ذخیره معنوی يك رهبری را به مرز اتلاف می‌رسانند؟ مگر سطوح تصمیم‌گیری را در هم برهم می‌کنند؟ از انقلاب ایران باید مدام تابش‌هایی از آزادی و آزادگی گستراند. هیچ به‌نفع ما نیست که جهان بگوید کسانی آمده‌اند که از آزادی، مفهوم آزادی خودشان را برای دست‌زدن به هرکاری دارند و به‌جای آنکه رسانه‌یی را به‌خاطر انتقادهای ناخوشایندش، به محکمه صالح سپارند، معنویت و جاذبیت رهبری را پشتوانه خود برای حمله با توپخانه به آن رسانه قرار می‌دهند و حال آنکه رهبری روحانی، بیش از همه به ارزش و اهمیت نقد و نظر آگاه است و بیش از همه به تجربه می‌داند که اگر رسانه‌های غربی، صدای او را در فضای به‌خود مشغول جهان‌بخش نمی‌کردند، کار به این زودی پیش نمی‌رفت. رهبری روحانی که از پایگاه «توفل‌لوشاتو» شب و روز، جهان را مخاطب می‌ساخت بهتر از همه به چشم دید که بررغم همدستی امپریالیسم غرب با شاه، همان رسانه‌های غربی که امروز، متأسفانه همه به‌یک چوب‌رانده می‌شوند و همه به‌یک اندازه، از اتهام غرض‌ورزی سهم می‌برند صدای او را، به غریب انفجار تبدیل کردند.

شما فکر می‌کنید «ژیسکارداستن» و «کارتز»، از این که رسانه‌های شان همدست ایشان، شاه را سکه يك پول‌کند خوششان می‌آمد؟ ولی آن‌ها با همه همدستی‌شان، نهاد دموکراتیک‌سرزمین‌شان را زیر پانگذازدند. آن‌ها چنین عمل کردند و ما که معتقدیم حلم انقلابی داریم و انقلاب ضدامپریالیستی کرده‌ایم، بهتر از آن‌ها باید عمل کنیم.

حقانیت این انقلاب، به نقدها و تحلیل‌های این یا آن رسانه مخدوش نمی‌شود. بترسید از روزی که رسانه‌ها يك صدا حمد و ثنا بگویند، تملق بگویند و ناگزیر به ستایش‌هایی شوند که تمی از هرگونه محتواست. ناگزیر نکنیم. آگاهی دهیم.

به جای ترساندن مردم از رسانه‌ها، به جای وادادن در برابر خشک‌اندیشان و تندروان و سنت‌زدگان، به جای «کانالیزه» کردن افکار عمومی و يك دست‌گرداندن همه اندیشه‌ها، بگذارید جامعه به رشد طبیعی خود ادامه دهد، خواهید دید که بلوغ‌فکری، بهتر از هر اطلاعیه انگیزاننده و هراس‌باری، از انقلاب حراست می‌کند.

نهاد این انقلاب، دموکراتیک بوده است. این آزادمنشی را ننگه داریم. دريك فضای آزادمنش خواهید دید که ثمره کار امثال «آیندگان»، بسی در خورتر است تا شیوه کار رسانه‌هایی که يك صدا تایید می‌کنند و از نشان‌دادن راه خودداری می‌ورزند و به این خوش‌اند که شما از آن‌ها خوشنود باشید.

رسانه‌هایی مانند «آیندگان» دشمن نیستند، اما اگر هم دشمن می‌بودند بخت با شما بود که دشمنان دانا دارید، نه... به گفته «ولتر»، مردی که در تیرگی عصر «لویی»‌ها با اختناق می‌جنگید، اشتباه، بزرگ‌تر از این نیست که تاب شنیدن انتقاد نداشته باشیم. بدا بر آن کس که می‌خواهد همیشه بگوید و هرگز نشنود و اگر می‌شنود تنها مدح و ثنا بشنود.

آزادگی، موهبتی نادر است و مقامی دیر به دست آمدنی. آزادگی بی‌آموزیم. بی‌آموزیم که به‌خاطر آنکه دیگری بتواند سخنش را بگوید، جان فدا کنیم، هرچند که گفته‌های او مقبول طبع ما نباشد. آزادگی درست همین است. آزادگی، روا دانستن آزادی دیگران است. اگر دیگری در بند باشد و تو آزاد، انسانیت، به‌هدف خود نرسیده است. ■

در برابر آنها که می‌پرسند «تهران‌مصور» مگر چه کرده بود که چنین تیغ برویش کشیده‌اند، چه بگوئیم؟ به آنها که پس از شنیدن جعل رادیوتلوویزیونی پیام دفتر امام که «تهران‌مصور و اهملر را نیز سرخود به «آیندگان و پیغام امروز» افزود، می‌پرسیدند: چطور چنین وفاحتی امدان دارد؟ چه بگوئیم. راستی چه بگوئیم به بهزاد پیشخدمت «تهران‌مصور» که او را چشم‌بسته به کمیته برده‌اند و شکنجه داده‌اند و شلاق زده‌اند و برای ما، به این نشانی‌ها، پیام تهدیدآمیز فرستاده‌اند که: اگر تا يك هفته دیگر... چه بگوئیم به او که سخت مذهبی است و وقتی به دفتر تازه آمدیم، روز اول تصاویری از امام را به در و دیوار کوید و تا دیروز شیفته‌وار نظر در آن می‌افکند و دیروز با چشمانی پر اشک می‌گفت: آقا، اینها لاید کمیته امام نبودند! و ساعتی بعد از من می‌پرسید اگر به قم بروم دستم به امام می‌رسد که بگویم با من چه کردند؟

راستی در برابر اینهمه سؤالهای بی‌جواب چه بگوئیم. بگوئیم همه‌ی انقلابیون واقعی و مردانی که در مبارزه موی سپید کرده‌اند، آن بازرگان آزاده و آزادمنش، آن پدر مجاهد آیت‌الله طالقانی، آن مرد که سالها در کنار علی شریعتی مبارزه کرد و حسینیه ارشاد یادگار اوست، میناچی و همه و همه آنها که می‌شناسیم و همواره ستایشمان نثارشان بوده است، همه خوابند. بگوئیم کسی نیست و يك جاهل می‌کوشد تا گروههای فشار، به فرمان او که قصد مطرح کردن مدام خود را دارد، افراد را گروه‌گروه از صف معتقدان، مبارزان و پاسداران انقلاب جدا کند. بگوئیم چه... بگوئیم کدام نیرو، انقلابیون را به این سرعت به مردان حزم و احتیاط بدل کرده است که در برابر تندروها، زبان گفتار ندارند. و مدال شجاعت در دوران انقلاب نیز از آن، کسی شده است که بهزار دلیل و بهانه - برای پنهان نگه داشتن علت واقعی - استعفا داد و



مسعود بهنود

کسی نیست که هنگام تهدید آزادی مطبوعات جز تائید اعلامیه دفتر امام، کار دیگری کند.

آزمان که آزادیمان در خطر می‌افتاد می‌گفتیم «امام می‌آید... درست می‌شود» حالا چه بگوئیم؟

رفت. این رسم نظام طاغوتی بود که استعفا می‌سرودند «به دلیل کسالت» بیشترین امکان مبارزه برای آدمهایی بود که می‌خواستند پاکی خود را حفظ کنند.

امروز وقتی آزادی مطبوعات - یعنی جزئی از آن آزادی که ملتی برای به دست آوردنش به پاخاست و کشته داد - در خطر قرار می‌گیرد، کسی در این مرزوبوم نیست که جز دادن اعلامیه و تائید نظر دفتر امام کار دیگری بتواند کرد... راستی را صدای آزادیخواهی در این ملک باز تنها شد؟ باز ما ماندیم و وحشت مدام. ما ماندیم و حسرت آزادی... اگر چنین است راستی را از «غمکینان» باید بود. راستی را از سرخوردگان باید بود، از نومیدان باید بود. باید فوجی سرود. باید مرثیه خواند به حال ملتی که برخاست و دیو را راند و فرشته درآمد و اطرافیانی با عشوهای دیو!

آن روزها که زیر فشار بودیم و مدام این نظامیان به خانه‌ها و دفترمان می‌ریختند، آن روزهای سرگیجه آن سفاک که بهر دری می‌زد و نمی‌توانست راه راست را برگزیند، در دل می‌گفتیم و گاه به زبان که «امام می‌آید... آزادی می‌آید... شما دیوها می‌روید و...» امروز چه بگوئیم. من سوزش نگاه ملامت‌بار آنها را که از شرکت مدام ما در راه‌پیمایی‌ها و از جهت‌گیری مطبوعات در برابر ضد انقلابیون شکوه داشتند، و ما را در راه میدان آزادی (شهباد سابق) بنا نگاه خشمگین بدرقه می‌کردند، روی صورتمان احساس می‌کنم، وقتی که سر به زیر انداخته‌ایم. نگاهشان می‌گوید: «هان! چه شد. این بود آزادی موعود شما. حنجره پاره کنید بیچاره‌ها!» ما به آنان می‌گوئیم هنوز هم اگر قرار باشد که با شاه، با آن طاغوت و با امیر یالسم و نوکران سرسپرده‌اش مبارزه کنیم، همه در يك صفیم. ولی متأسفیم که از صف ما کسانی جدا شده‌اند، به قدرت چسبیده‌اند. وای دریغاکه این قدرت همچنان فاسدکننده است و آدمها را از آدمها دور

ما را به کجا

می‌کند.

\* \* \*

در برابر همه‌ی واکنش‌ها در برابر تحریم‌واره مطبوعات که آن «جوجه امریکائی» این افتخار را به «تهران‌مصور» نیز داد، که در پناه نادانی او به صف برادران خود در آیندگان و پیغام امروز بیوند - واکنش وزارت اطلاعات نا منتظرتر از همه بود. وزارت اطلاعات دولت بازرگان که در راس آن میناچی با آن سوابق نشسته است و در معاونت آن به‌جای ماموران نشاندار ساواک برادران دکتر ممکن که تا پریروز با بسیاری از ما هم سلول بود، این وزارتخانه‌ی نیست که در لاک مصلحت اندیشی فرو رود، و بدین اکتفا کند که «از سوی دولت فشاری بر مطبوعات وارد نمی‌آید». نه... این توقع، از یک وزیر بی‌غرض - در حد عاملی تهرانی یا سیروس آموزگار - در روزگار طاغوت بود. همین کار را می‌کردند. توقع ما از وزارت اطلاعات دولت انقلابی اینست که در لاک «ما کاری نداریم» نخزد، بلکه مدام مطبوعات را بخواند و در نظر آورد، در موقع لازم نظر بدهد: آری یا نه! این که صبر کنیم و صبر کنیم و نظاره کنیم که دفتر امام زیر فشار تدریجی‌های خشونت طلب اعلامیه بدهد و روزنامه‌ی را بگوید، اکتفا در اعلامیه‌ی یداور شویم «دفتر امام درست گفته است»... در شان وزارت دولت انقلاب نیست.

دولت انقلاب کی با ما ارتباطی ساخت و در آن به دادن اطلاعات و نصیحت‌کونی نشست، کدام زبان پلی شد بین مطبوعات و دولت - بطور کلی قدرتمندان انقلاب - . مازیاران چشم‌یاری داشتیم!...

\* \* \*

اینک ما مانده‌ایم و گروه‌های فشار و تهدید. ما مانده‌ایم و افراد علاقمند اشک در چشمی که برای تأیید می‌آیند و می‌پرسند و پاسخی نداریم. ما مانده‌ایم و خیل خوانندگانی که می‌پرسند تغییر موضع می‌دهید؟ پاسخ می‌شنوند: نه. می‌گویند:

اعتراض نمی‌کنید. می‌گوئیم: نه. مدام می‌گویند: سلامتید. اگر یاری می‌طلبید، بگوئید. و با این پرسش نشان می‌دهند که در محیط ناامنی روزگار می‌گذرانیم. جبهه‌ی در حال ساخته شدن است. این جبهه‌ها معمولاً در برابر ارتجاع، در برابر فاشیسم، در برابر امپریالیسم و نوکرائش ساخته می‌شود. چه زود همراهان راه‌پیمائی - های دیوکش و طاغوت شکن، در برابر هم به‌صف‌آرایی رسیدند. راستی کدام دیو شیشه عمر انقلاب را در دست داشت که قصد به‌زمین کوفتن آن کرده است.

اما: در برابر این موج فاشیسم، موج جعل، موج یکه‌تازی امید ما به همه‌ی آنهاست که در برابر خطراتی که آزادی را تهدید می‌کند، هیچ مصلحت اندیشی را مجال نمی‌دهند. امید ما به شماست. به قول نیما یک دست بی‌صداست.

آری ما نخواستیم تا نفاقمان و اختلافاتمان «دشمن شادمان» کند. ما نخواستیم تا بهانه‌ی و دستاویزی به دست مخالفان انقلاب بدهیم، آنها خواستند که شمشیر از نیام کشیده‌اند و مبارز می‌طلبند. بسیج نیروها و از میان برداشتن مخالفان و به توبه کشیدن خاک آزادگان را فریاد می‌دهند: آنها خواستند که دارند از نیروی معنوی امام که باید در کار ساختن باشد، سوء استفاده می‌کنند. آیا این نیرو بی‌سود مصرف نمی‌شود. هرز نمی‌رود؟

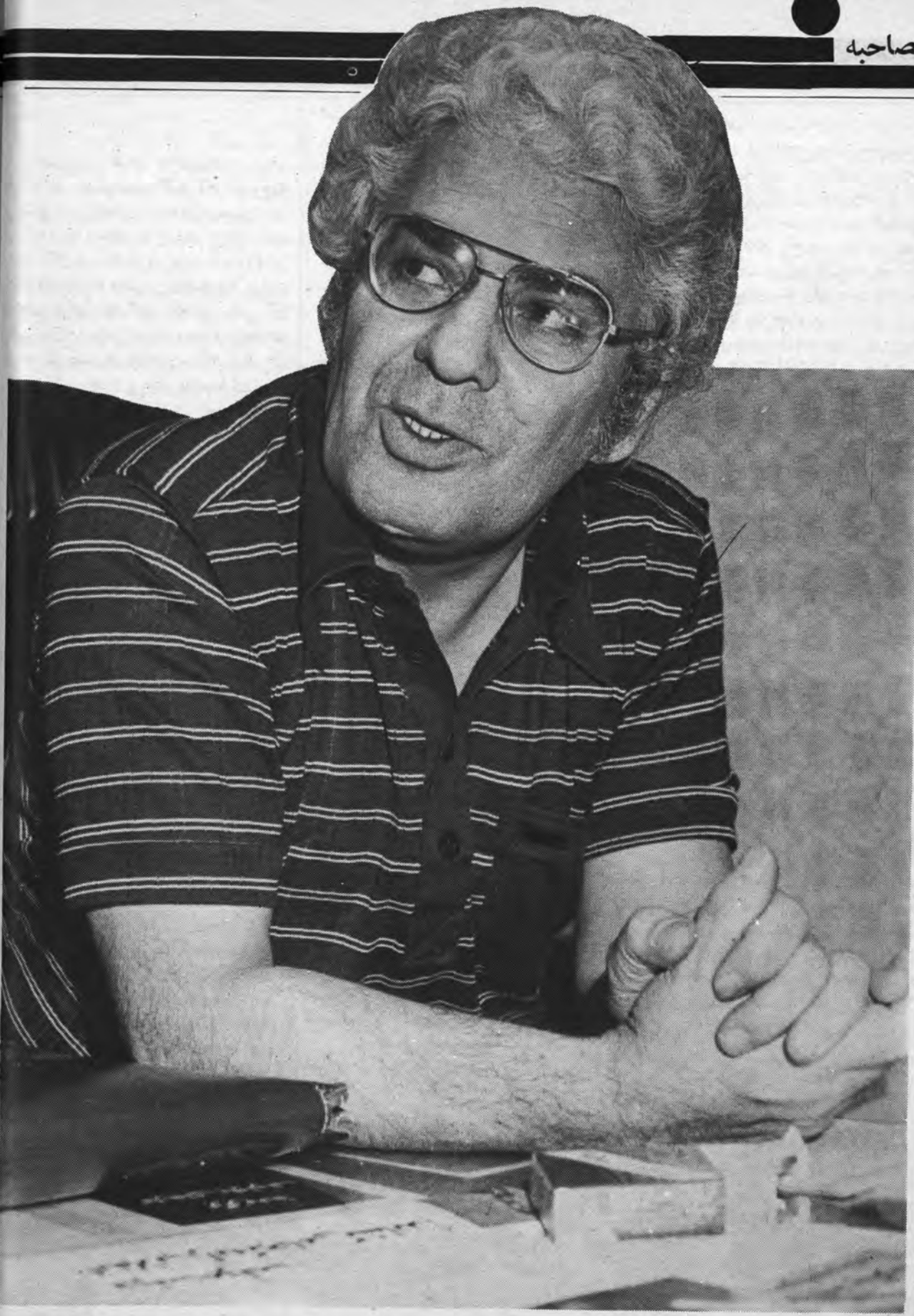
اینک می‌بایست این بیانیه‌ها، خیل خیل آدمیان را پیش از آن که در هیات اعتراض، خواستهای خود را بیان کنند، به این سو و آن سو گسیل می‌داد، تا آثار فقر سالیان اختناق را از چهره ایران پاک کند، کشاورزی را رونق بدهد که دست به دهان، به دریوزگی بیگانگان نرویم. که باز همچون بره‌ی در چنگال گرگ‌های جهانخواار اسیر نماییم.

در تفسیر قلم‌فرسایی شده که آن جوانک ازرق‌چشم - به قول پیغام امروز -

می‌خواند سخن از این رفته بود که «آزادی زیباست و این روزنامه‌ها چنان تصویری در چشم مردم می‌نشانند که گویی در جهنم می‌زیند». یکی از آن آزادیخواهان از آنان که آزادی را می‌شناسد، به این انقلابیون از فرنگ برگشته بگوید: «برادر. ایران آزاد که در آن هر کس آزادانه عقیده‌اش را بگوید، جهنم نیست، اگر چنین بود، تمام آزادگان جهان در جهنم می‌زیستند، همان سرزمینی که وجود آزادی در آن، به رهبر انقلاب مجال داد، تا انقلاب را در اوج رهبری کند و به شما مجال آن داد تا در کنار امام خودی بنمایند، اگر چنین بود، جهنم بود لاید. نه جهنم آن سرزمینی است که مطلوب شاه بود و مطلوب شماسست، شاه به آن رسید و سزایش را دید، شما نیز قصد رسیدن به آن دارید، اما نمی‌رسید. آن سرزمین خالی و متروک و بی‌انتقاد و بی‌نظر و پوچ، آن سرزمین آدم‌های یک شکل و یک اندازه و یک نظر. آن سرزمین مردگان که دیگر نامش جامعه نیست، چرا که تلاطمی ندارد، توجی ندارد، رنگارنگی، گونه‌گونی ندارد و... آری جهنم آنجاست. در بهشت آزادگان، همه آزادند. این فقط کوردلان و انقلابیون دروغین هستند که آزادی را به هرج و مرج می‌کشاند و دنیا را با خود هم عقیده می‌خواهند، خود را در کانون جهان می‌بینند و جهانی را در گردش پیرامون خود. سؤال اینست: آنچه که از آزادی می‌گفتید و از آن سفاک خرده می‌گرفتید که نمی‌گذارد کسی حرفش را بزند. تنها برای آن بود که نظر شما منعکس نمی‌شد. یا برای آزادی منم دل می‌سوزاندید؟ اگر آزادی را یکبار در ذهن خود، درست معنی کرده بودید، یا آن شعارها را نمی‌دادید و یا چنین رفتاری نمی‌داشتید. زاست گفته‌اند که عمری به دروغ نمی‌توان راستگو ماند!

# کشانید؟





گفت‌وشنودی با احمد شاملو،  
و اعتراض جاودانه مرد شعر امروز، مرد مبارزه

## شاملو: انگلها به جهل و تعصب توده دامن می‌زنند

دیگرش بود و فی‌الواقع قاتل خون‌اشام داستان هیچکاکي «مردی که می‌نگید» را به یاد می‌آورد. تیرم ساریوی فیلم ناگهان از وسط کار منحرف می‌شد و داستان سراسر زدوخورد و قتل و جنایتی که اجزایش با این دفت فراهم آمده بود ناگهان سانتی‌مانتال از آب درمی‌آمد: آدمکش ساواک، پس از تمهید همه مقدمات، از مشاهده دشمن سرسخت‌رژیم گرفتار رقیق‌ترین عواطف بشر دوستانه می‌شد، دست‌وپایش به لرزه می‌افتاد، به‌جوانی وجهالت «هدف متحرک» رحمش می‌آمد و طی مراسم سوزناکی آلات و ادوات قتل را با یک شاخه گل سرخ در یکی از کافه‌های پاریس تسلیم او می‌کرد (البته در برابر دوربین خبرنگار!).  
فات خارجی برنامه اینهاست:

(۱) از مخالفان رژیم که در دسترس ما بودند کسی این «سرسخت‌ترین دشمن رژیم شاه» را نمی‌شناخت. فقط یک نفر اظهار داشت که آقا از چپ‌نماهای ایام صباوت بوده که هشت نه سال پیش، به‌دلیل کشف‌روابطش با سازمان سیا از کنفدراسیون دانشجویان اخراج شده است.

(۲) در آن ایام و تا دو سال بعد از آن، وسایل ارتباط‌جمعی آمریکا کلمه‌ئی در مخالفت با رژیم شاه پخش نمی‌کردند. حتی چند ماه بعد، پاسخی که من به‌مقاله توهین‌آمیز فریدون هویدا (منتشر شده در نیویورک‌تایمز) نوشتم، علیرغم گوشش من و دوستانم و توصیه‌هایی که چند نویسنده سرشناس به‌سردبیر روزنامه کردند به‌چاپ نرسید، و هنگامی که ناگزیر خواستیم آن را به‌صورت آگهی چاپ کنیم برای آن چند هزار دلار (مبلغش به‌خاطر من نیست) حق‌الدرج مطالبه کردند که سنگ بزرگ بود و علامت نزدن. در چنین شرایطی پخش یک چنان برنامه‌ئی در آن ساعت و با این محتوا از شبکه سراسری آمریکا به‌شدت «بو می‌داد». کسانی

برای ملت آشنا نبود. اینها بیشتر کسانی هستند که بیرون از ایران فعالیت داشته‌اند، حوالی کاخ سفید و زیر نظر پلیس آمریکا تظاهراتی با روی پوشیده علیه رژیم شاه داشته‌اند، و اینک که با جلال و جبروت و پس از آن که ملت ۵۵ هزار کشته داد و همین کشته‌ها راه بازگشت آنها را هموار کرد، به‌وطن بازگشته‌اند، آنها را که سالها در این زندان بزرگ زیسته‌اند، قبول ندارند، آنها انقلابیون روزهای آخرند، در دو سال و نیمی که دور از وطن می‌زیستند، با هیچکدام اینها برخورد داشته‌اید؟

ناچار! وان‌هم چه چهره‌هایی، و میان این چهره‌ها چه رشته‌های تار عنکبوتی مرموزی!

آشنائی با بعضی از این چهره‌ها در شرایطی صورت می‌گرفت که قابل نام‌نبرد بود. مثلاً فیافه ملیح آقای قطب‌زاده را اولین بار اواخر زمستان ۵۶ زیارت کردم. در برنامه ۶۰ دقیقه‌ای که کم‌وبیش پربیننده‌ترین برنامه یکی از کانال‌های تلویزیونی سراسری آمریکا است و در اهمیت آن همین بس که ساعت پخشش هشت شب یکشنبه است.

برنامه حکایت از آن می‌کرد که شاه و ساواک مخوفش آدمکش ویژه‌ئی را استخدام کرده به‌پاریس فرستاده‌اند، با پاسپورت مخصوص و دعای زبان‌بند و آلات و ادوات ناریه، تا یکی از سرسخت‌ترین دشمنان رژیم را از سطح زمین براندازد. آدمکش ویژه نام سینمائی ویژه‌ئی داشت که بینندگان محترم را سخت تحت تأثیر قرار می‌داد. اگر اشتباه نکنم، این‌نام ویژه خان‌پیرا یا پیراخان بود. جالب این که هیات ظاهری او هم کاملاً با نقش سینمایش تطبیق می‌کرد: فیافه‌ئی داشت کم‌وبیش شبیه فرانکشتین، و یک‌پایش هم از زانو تا نمی‌شد یا کوتاه‌تر از پای

نه برای نسل که من از آنم، که برای نسل قبل و بعد از ما نیز، شاملو چیز دیگری بود و هست. ما در کلام او والاین اندیشه آدمی را پیدا کردیم. در صدایش عشق به آزادی را شنیدیم. او با جسم بیماری که بار ۳۰ سال مبارزه را با خود می‌کنند، مبارزه می‌کند. ما منطق سرخ‌نکردن را در محضر او آموختیم که بویج بهانه‌یی به‌تسلیم رضایت نمی‌داد. شعر او، حتی شعرهای عاشقانه «الف» بامده نیز سرشار از روحیهی مقاوم اوست. برای او توقف مرگ است. او در اعتراض می‌زند: در فریاد خانه دارد. برای آتمیزان یعنی آن که معترض است و آن که آرام نمی‌گیرد. سراپا محبت است، چنانکه سالها اگر او را نبینی، دیگر بار چون روزهای نخستین آشنائی است. مهربان و گرم و دوست‌داشتنی. بیشترین سرودها و تجلیل‌ها در کلام والایش، که اوج شعر معاصر ایران است، از انسان است. شعر برای من و سبیل‌ی برای انسان‌تر دیدن انسان، هیچ‌چنانکه عشق.

احمد شاملو، تنها برای من نیست که چنین است، نوجوانانی که امروز سالخورده‌اند، نسلی که اینک در پایان راه عمر است، او را به یاد دارد که زندانها را درنوردیده، جوانی را در بند گذرانده و به قول خودش بعدها نیز در زندان بزرگی زیسته است، اما هیچگاه او با احساس یک زندانی زندگی نکرده است. اندیشه دور پرواز و ذهنی متعالی‌اش با بتواند فرهنگی ارزنده و گرانقدر، از او موجودی ساخته است که کلامش فخر کلام فارسی است. هر چند جمله که می‌گوید مثلی، تشبیهی، اشارتی و کنایاتی دارد که همه ریشه در فرهنگ توده دارد. در حرف‌هایش و نوشته‌هایش زندگی جاری و مدومی دارد. با او ساعتها می‌توان نشست و گفت و شنید. ساعتی با او گفت‌وگوشنودی نشستم، باری، برای من که سالهای سال او را با عشق تمام، با شیفتگی تمام شنیده‌ام. این بار نیز چیزها داشت، صد بار دیگر نیز، اگر بنشینم، چنین است، چیزها دارد که باید یاد بگیرم. شبهای گفت‌وگو و شنود ما را گاه صدای تیری می‌برد. و چون سخن از امروز و انقلاب و... داشت گلوله‌ها در زمینهی صدایش می‌نشستند که چون موسیقی آرام و پرخوشی بود، مثل پنبه‌تون، مثل حافظ. اما، او بریناز از تعریف من است. او برای نسل ما همه چیز است.

۴. ب

پس از سقوط رژیم سابق، چهره‌های عجب و غریبی ظاهر شدند که نامشان

بی‌درنگ گفتند که برای آینده انقلابی رئیس جمهور می‌تراشند، و کسان دیگری به یاد اوائل کار اخوند بی‌سروپایی به‌نام سید ضیاء‌الدین طباطبائی افتادند و گفتند کار شاه ساخته است!

بله. چهره‌های به‌راستی عجیب و غریب! فی‌المثل یک روز آقای رالف شانمن در رکاب حضرت بابک زهرائی سرافرازم کرده بود که مرا به‌لزوم همکاری با آقای دکتر براهنی مجاب کند. البته تا این جای مساله قابل قبول است، چون که آقای شانمن از همکاران موثر گروه «کیفی» بود، و آقای براهنی رئیس افتخاری آن (توضیحا عرض کنم «کیفی» از حروف اول «کمیته برای دفاع از آزادی هنر و اندیشه در ایران» تریب شده بود). چیزی که به‌قول جاهل‌ها «توی کت ادم نمی‌رفت» و سلطت آقای زهرائی بود که چندی پیش از آن، با کومک دوست بسیار عزیز من نعمت جزایری کشف کرده بود که آقای دکتر براهنی مرا به‌انجمن بین‌المللی قلم «رئیس سابق اداره سانسور» معرفی کرده و از این طریق باعث به‌هم‌خوردن سخنرانی من در یکی از مهم‌ترین جلسات روشنفردی نیویورک شده است! - خوب، و حالا رالف‌شانمن را آورده بود که مرا به همکاری با دکتر براهنی و کمیته کیفی متقاعد کند!

یک سال بعد اتفاق جالب‌تری افتاد: پروفیسور کلینتون (از دانشگاه پرینستون) به‌من اطلاع داد که چندتن «آمریکائی خوب» می‌خواهند برای بررسی جریاناتی که در ایران آغاز شده به‌ایران بروند. فلان روز برای مطالعه در این امر جلسه‌ئی تشکیل می‌شود و از من مصرا خواسته‌اند شما را در جریان بگذارم و به حضور در آن جلسه دعوت کنم.

- جلسه در کجا تشکیل می‌شود آقای کلینتون؟

- در منزل رالف شانمن.  
- پس لابد مربوط به فعالیت‌های «کیفی» است.

- اوه، نه، کیفی را فراموش کنید. از ایرانی‌ها فقط شما هستید. جلسه مربوط است به‌چند «آمریکائی دوستدار ایران».

رفتیم. آدم‌های مشکوکی بودند که خوشبختانه در همان لحظات اول معشان باز شد، زیرا پروفیسور «ریچارد فالک» (که سرشناس‌ترین فرد جمع بود و او را به‌عنوان رهبر جنبش جوانان مخالف با جنگ ویتنام معرفی می‌کردند و این خودش مهم‌ترین

سندی بود که او را به‌همدستی با بوروکراسی رسوای آمریکامتهم می‌کرد) احمقانه خودش را لو داد. معلوم شد از دوستان نزدیک سیدحسین نصر است و دو ماه قبل در اسپانیا با او دیداری داشته و از طرف او و دولت‌علیه به‌ایران دعوت شده (لابد برای تهیه گزارش از جو انقلابی ایران!).

من بی‌معنی بودن ترکیب هیئتی را که قرار بود به‌ایران سفر کنند خاطر نشان کردم و گفتم در ایران هیچ کس حاضر نخواهد شد با این افراد سخن بگوید و خود آنها هم طی هفته بعد به‌این بهانه که «رهبر جنبش جوانان مخالف جنگ» می‌ترسد به‌ایران برود و منصرف شده است، قضیه را محتومه اعلام کردند (و در واقع به‌این دستاویز مرا از تعقیب قضیه مانع شدند).

اما نکته مهمتر حضور جوانی ایرانی بود در این جمع، که در راه بازگشت با من به‌خانه آمد. او یکی از فعالین کنفدراسیون در شاخه مائوئیست‌ها بوده که از سرسخت‌ترین مخالفان گروه کیفی بودند و آنها را به‌مخالف عمومی خود نیز راه نمی‌دادند و هر جا سر و کله براهنی آفتابی می‌شد کاسه کوزه‌اش را به‌هم می‌ریختند. او به‌من توضیح داد که از طرف سازمان خود مامور کار کردن با این «آمریکائی‌های دوستدار ایران» است. (قیافه آقای رالف شانمن و بابک زهرائی از جلو نظرم دور نمی‌شد!)

چندی بعد مرا برای ایراد سخنرانی برای «آمریکائی‌های ایران دوست» به واشینگتن دعوت کردند. این که من چه‌داشتم به‌این دوستداران مشکوک ایران بگویم مساله دیگری است و نوار آن سخنرانی هم موجود است، اما نکته جالبی که می‌خواهم بگویم آشنا شدن من بود با یکی از آن به‌قول شما «چهره‌های عجیب و غریب»!

یکی دو ساعت پیش از شروع برنامه، ما را به‌خانه یکی از آن «آمریکائی‌های خوب» بردند که با «دیگران» آشنا بشویم. صاحبخانه یکی از «ایران‌شناسان فارسی‌دان آمریکائی» بود. جوان کنفدراسیونی در آنجا بود و یک ایرانی دیگر که ظاهرا از روز قبل مهمان آن ایران‌شناس بود و رفتاری عشوهِ لود داشت و در افاق‌ها با جوزاب می‌کشت و پیدا بود که «خانه خودی» است، و هنگامی که ما را به‌هم معرفی کردند دهانم از حیرت باز ماند. اسم شریف حضرتش دکتر یزدی بود، کسی که چند بار دیگر حرفش را شنیده بودم و همیشه شیخی فشری و اهل پاکی نجسی ازش در ذهنم ساخته شده بود. این که زن من مجاور ایشان

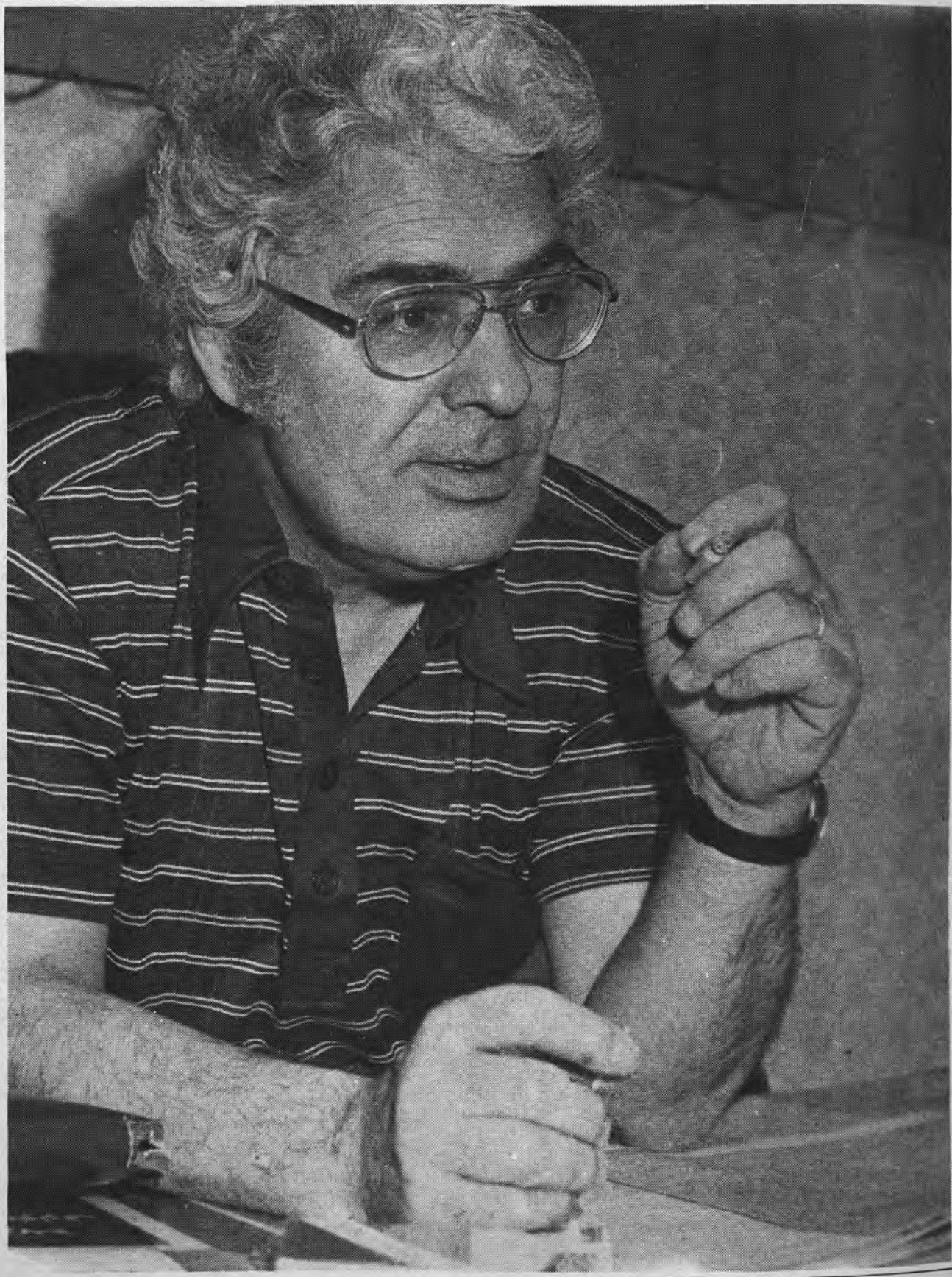
نشسته بود و پس از چند لحظه با نفرت جای خود را عوض کرد آن قدر مرا متعجب نکرد که دریافت این واقفیت که تدارک کننده این کنفرانس با شرکت آقای دکتر یزدی (مذهبی؟) و دوستان آمریکائی (سیاه؟) و هم‌زمان رالف شانمن (کیفی؟)، درست همان شاخه کنفدراسیون (مائوئیست؟) است!

می‌بینید که چهره‌ها واقعا عجیب و غریبند و عجیب غریب‌تر از آنها رشته‌های تار عنکبوتی در ظاهر غیر قابل تشخیص است که آنها را به‌یکدیگر می‌پیوندند.

### ماجرای جواب هویدا

- به‌دو قضیه اشاره کردید، یکی مقاله فریدون هویدا و یکی معرفی فردن سما به‌عنوان رئیس اداره سانسور در ایران. توضیحی می‌دهید؟

یک ماهی از رسیدن من به‌آمریکا نگذشته بود که، یک روز دوست من احمد کریمی خبر داد که آقای مندلسون - دبیر اجرایی انجمن جهانی قلم - از نیویورک تلفن زده، نسبت به‌من اظهار لطف فراوان کرده، پیغام داده است که اگر در امر اقامت در آمریکا با اشکالاتی مواجه شدم می‌توانم روی اقدامات و یاری‌های موثر این انجمن و نویسندگان سرشناس آمریکا عمیقا حساب کنم، و غیره و غیره، و بالاخره آقای مندلسون گفته است که روز دوشنبه دوازدهم آوریل، در سالن بزرگ مادیسون اسکوائر نیویورک به‌مناسبت اهدای جوایز سالیانه کتاب مراسم مفصلی برپاست که در آن بسیاری از روشنفردان آمریکا حضور خواهند داشت و جریان آن را تلویزیون‌ها و فرستنده‌های رادیوتی‌بخش می‌کنند و روزنامه‌ها می‌نویسند، و به‌همین دلیل انجمن جهانی قلم از من دعوت کرده است که از این فرصت برای افشای اختناق سیاسی و فرهنگی در ایران استفاده کنم. فرصت مغتنمی بود. سرفرصت دست به کار تهیه مطلبی شدم که کریمی وقت‌زیادی صرف ترجمه آن کرد و آماده شدیم که از تریبون انجمن جهانی قلم لگد جانانه‌ئی نثار رژیم شاه کنیم که در آن تاریخ در اوج قدرت ابلیسش مستقر بود. اما روز جمعه نهم آوریل کریمی پیش من آمد با دل‌ودماغ سوخته که مندلسون امروز صبح تلفن کرد، و این بار به‌خلاف دفعه قبل لحنی سرد و بی‌محبت داشت، و گفت که چون تا این ساعت متن سخنرانی را به‌دبیرخانه انجمن نداده‌اید ناچار دعوت‌مان را پس می‌گیریم (در صورتی که مطلقا چنین قراری نداشتیم).





مدتی از این جریان گذشت تا آن که ناگهان يك روز دیدیم فریدون هویدا - نماینده شاه در سازمان ملل - مقاله‌ای در نیویورک تایمز سر قلم رفته است تحت این عنوان که «عقربه‌های حقوق بشر در همه جای دنیا ساعت واحدی را نشان نمی‌دهد» و در آن نوشته است که «مردم امریکا نباید خیال کنند برداشتی را که از حقوق انسانی دارند می‌توان به کشورهای عقب‌مانده‌ی نظیر ایران هم تعمیم داد. امریکائی‌ها باید بپذیرند که مثلا در ایران که غالب مردم بی‌سوادند، مسأله آزادی قلم، به‌عنوان یکی از آزادی‌هایی که در اعلامیه حقوق بشر تصریح شده، عملاً منتفی است» و خزعبلات دیگری از این قبیل... من بی‌درنگ به این مقاله که در آن به همه مردم ایران توهین شده بود جوابی نوشتم که باز زحمت ترجمه آن به انگلیسی به‌کردن کریمی افتاد، و آن را تسلیم سردبیر روزنامه کردیم و همه دوستان دست‌به‌کار شدند تا از هر طریقی که می‌توانند روزنامه نیویورک تایمز را برای چاپ آن زیر فشار بگذارند، و از آن جمله نعمت جزایری (دبیر کمیته «کیفی» - که بدون در نظر گرفتن اختلافاتمان در عقاید اجتماعی و فعالیت‌های سیاسی، روابطی بسیار صمیمانه باهم داشتیم و من به‌راستی مدیون محبت‌های بی‌دریغ او هستم) برای این امر به انجمن جهانی قلم رفته بود تا مساعدت آنها را هم برای چاپ این مقاله جلب کند.

نزدیک ظهر بود که نعمت از نیویورک تلفن کرد. بسیار عصبانی بود و گفت «به موضوع مهمی پی برده‌ایم که باید بنشینیم و درباره‌اش تصمیم بگیریم. من و بابک (زهرائی) آلان راه می‌افتیم». منتظر ماندم تا آمدند. با قیافه‌های گرفته و حالتی از رورفته. و رسیده و نرسیده نعمت وارد اصل مطلب شد که: «می‌دانی علت فسخ دعوت انجمن قلم برای سخنرانی در مراسم اهدای جوایز کتاب

چه بوده؟» - گفتم: «لابد محذوری برای شان وجود داشته». - گفت: «نه! امروز پیش از ظهر من به دیدن مندلسون رفتم و از او خواستم که از طرف انجمن، موقعیت ادبی تو را در ایران برای سردبیر نیویورک تایمز شرح بدهد و چاپ مقالات را توصیه کند. مندلسون با شنیدن اسم تو ناراحت شد و از این که ناگزیر بوده جلو آن برنامه را بگیرد اظهار تاسف کرد و شرح داد که ظهر جمعه نهم آوریل براهنی رفته پیشش، و بسیار عصبانی بود، که چرا او را برای این سخنرانی دعوت نکرده‌اند، و به مندلسون گفته است آیا شما که به‌شاملو گفته‌اید بیاید در مورد سانسور و اختناق حاکم بر ایران حرف بزنند می‌دانید که او خودش تا دو ماه پیش در ایران رئیس اداره سانسور بوده؟ - مندلسون که از شنیدن این خبر جا خورده بود، پس از رفتن براهنی سعی می‌کند بهنجوی با کسانی که تو را بهتر می‌شناختند تماس بگیرد. به‌دکتر بیمن، پروفیسور کلینتون، دکتر هلمان و آرتور میلیر تلفن می‌کند ولی هیچ کدامشان را گیر نمی‌آورد و چون فردا و پس‌فردایش هم تعطیلات آخر هفته بود ناچار به کریمی اطلاع می‌دهد که قضیه منتفی است و آن بهانه را عنوان می‌کند، ولی روز دوشنبه در مادیسون اسکوائر وقتی موضوع را با هلمان و بخصوص با آرتور میلیر که قرار بوده تو را به‌حضار معرفی کند در میان می‌گذارد، متوجه می‌شود که از براهنی رو دست خورده است.»

بابک و نعمت که از این ماجرا به شدت عصبانی بودند گفتند از براهنی دعوت کرده‌اند که بیاید و در این باره توضیح بدهد و فتوکپی نامه را به من نشان دادند که به طور رسمی روی کاغذ مارکدار کمیته خطاب به او نوشته بودند. آن‌دو، به‌عنوان همکاران نزدیک دکتر براهنی، ساعت‌ها و ساعت‌ها از اقدامات خلاف رویه او سخن گفتند که تایید یا تکذیبش در حد اطلاعات و در صلاحیت من نبود، فقط برایم حیرت‌انگیز بود که این دو جوان با این همه نفرت و این همه گلايه‌ئی که از او دارند و با تکرار مداوم این عبارت که «همه‌اش چوب او را می‌خوریم و تا حالا هزار بار ما را سنگ رویخ کرده است» چگونه می‌توانند به همکاری با براهنی ادامه دهند و حتی یکدیگر را تحمل کنند.

براهنی البته هرگز برای ادای توضیح به‌فعالین کمیته کیفی به‌خودش زحمتی نداد. همین‌قدر از آنجا که نامه معروضه را نعمت به‌عنوان دبیر کمیته امضا کرده بود، برداشت به‌عنوان رئیس افتخاری کیفی یادداشتی برای

کمیته پست کرد که «نعمت جزایری از این تاریخ معزول است»، و نمی‌دانم چه‌جوری موفق شد نامه‌ئی هم از حضرت مندلسون بگیرد مبنی بر اینکه آقای براهنی چنان چیزی به‌ایشان نگفته‌است؛ و این نامه اخیر را به‌خود من هم نشان داد، که گفتم «این آقای مندلسون ابله‌تر از آن است که من تصور می‌کردم، چون دارد زیر چیزی می‌زند که دست‌کم سه‌تا شاهد زنده دارد: دکتر هلمان، آرتور میلیر، و نعمت جزایری.»

خشم و خروش آنها به‌حدی بود که فکر می‌کردم اولین باری که دکتر براهنی را ببینند خرخره‌اش را خواهند جوید و ریشش را خواهند کند. ولی خوب، البته این فقط «تصور من» بود. چون رفقا علیرغم این نمایش «توهین‌شدگی» همچنان دوشادوش حضرت براهنی به‌مبارزه ادامه دادند. حتی چندی بعد عصبانی‌تر از پیش نزد من آمدند با نامه اول کانون نویسندگان ایران به‌هویدا، و دادشان بلند بود که «این نامه نزدیک به یک‌ماه قبل توسط اسلام کاظمیه به‌دست براهنی رسیده ولی آن را از ما پنهان کرده تا شخصا از آن بهره‌برداری کند، و ما تازه امروز و آنهم از یک طریق دیگر توانسته‌ایم به‌آن دسترسی پیدا کنیم!» ولی باز هم دوستان اصل «همیستگر» را نشکستند، و نه فقط همچنان به‌مبارزه تحت رهبری آقای براهنی ادامه دادند بلکه سعی می‌کردند مرا هم به‌سنگر خود بکشند. ظاهر به‌هه‌هان اندازه که من از روابط این «دوستان» من حاضر نمی‌شدم به «اتحاد خصمانه» آنها بیبوندم تعجب می‌کردند و دلایل کاملاروشن من برای آنها نامفهوم بود. به‌همین جهت وقتی دیدم که بابک، رالف‌شانمن را به‌خانه من آورده است تا مرا به‌قبول همکاری با براهنی در چارچوب فعالیت‌های کیفی متقاعد کند، واقعا از بابک تعجب کردم.

### تجربه مبارزه خارج کشور

- این دوسال و نیم، قاعدتا تجربه تازه‌یی از مبارزه بود، نه؟

- این دوسال و نیم... راستش فکر کردن به این دوسال و نیم مرا از با درمی آورد... این دوسال و نیم برای من خیلی چیزها بود اوج اختناق بود و همه ما را منزوی کرده بودند. راه به‌جائی نمی‌بردیم و امکان گفتن و نوشتن از ما سلب شده بود. فکر می‌کردم اگر جلای وطن کنم خواهم توانست در خارج کاری انجام بدهم و متأسفانه از روی کمال ناآگاهی این‌جور تصور کرده بودم که در

آمریکا بهتر و مؤثرتر می‌توان کار کرد و مزد این خوشحالی هم بدجوری کف دستم گذاشته شد. این دو سال و چندماه تجربه تازه‌ئی از مبارزه با رژیم نبود، تجربه مایوس کننده‌ئی بود از مبارزه با «سکتاریسم»، یعنی دقیقا همان چیزی که نیروهای مترقی امروز دارند چوبش را می‌خورند و اگر زودتر فکری به‌حال خود نکنند، فردا که فاشیسم همه سنگینی کن خود را بر سر آنها رها کرد کفاره آن را به‌تلخ‌ترین صورتی خواهند پرداخت.

آن دو سال و نیم کوشش بی‌حاصل را فراموش کنیم و به امروز و فردا ببندیم: به گروه‌های حمله‌ئی که دارند آموزش تروریسم می‌بینند، به دولتی که به چرخ پنجم درشکه می‌ماند و به ارتشی از لومین‌ها که طبیعت ضد روشنفکری و فردپرستی سنتی و اطاعت کورکورانه آن را با تزریق جهل و تعصب مطلق تقویت می‌کنند و از طریق تظاهر به این‌که غمخوار بی‌شیله بیله آنانند، با بذل و بخشش از کیسه دیگران و وانمود به اجرای برنامه‌هایی روبنایی در جهت نان و مسکن آنان می‌کوشند هرچه زودتر مبارشان را به دست گیرند و از این سیلاب کور بی‌منطق برای سرکوب دانش و پیش‌تخمای مقاومت ناپذیر بسازند.

بر کتاب قتلوار مبارزه شما علیه رژیم شاه، یک دوره روزنامه‌نویسی خارج از وطن نیز افزوده شد. انتشار روزنامه ایرانشهر، حاصل این تجربه چه بود.

- تعارف می‌کنید. مبارزه من با رژیم، مبارزه‌ئی شخصی و فردی و «برای خود» بود. در آن سال‌های سیاه، کوشش ما فقط مصروف این می‌شد که شرافت خود را حفظ کنیم، با سانسور بچنگیم، به فاجعه‌ئی که هر صبح مکرر می‌شد صادقانه شهادت بدهیم و به اعماق ابتدال در نغلتیم. در حقیقت، خیانتی که از طریق مشت‌های آسمانکوب آن روزگار (که امروز کاسه گدائی در دست دنبال لومین‌ها افتاده‌اند) به ما رفت، از ما نسلی ساخت که متأسفانه به اقتضای زمان تا سال‌ها بعد نومیدانه به‌حال خود گریستیم، و هنگامی به خود آمدیم و بر اعصاب خود مسلط شدیم که فاشیسم حاکم پایه‌های قدرتش را چنان که باید استحکام بخشیده بود. این بود که فقط به‌خود پرداختیم و کوشیدیم هویت خود را از دست ندهیم و برای کرده‌ئی نان ولقمه‌ئی گوشت به شرافت ملی و فرهنگی که کارگران آن بودیم خیانت نکنیم. پس نگوئید «کتاب قتلوار مبارزه»، که این به عقیده من حداکثر

می‌تواند «شناسنامه کوچک مقاومت» باشد و بس.

اما دوره روزنامه‌نویسی خارج از وطن هم چیزی بیش از دوره‌های روزنامه‌نویسی در محدوده وطن نبود. فی‌الواقع من در این مورد فریب کسانی را خوردم که فکر کرده بودند وقتش رسیده است که درست سر چهار راه انقلاب دکان دوتبشی باز کنند و کار و کسب پررونقی راه بیندازند. البته چنین خطری از همان ابتدای امر قابل‌پیش‌بینی بود و به همین جهت من از نخست صاحب‌عله را روشن کردم که بدین کار نه به چشم «فعالیتی تولیدی و معیشتی» بلکه فقط به‌عنوان یک «فعالیت سیاسی» نگاه می‌کنم. قرار ما بر این بود که سرمایه روزنامه (که بر طبق ادعای او توسط عده‌ئی از وطن‌پرستان تاملین شده) به دست هیاتی از افراد مورد اعتماد سپرده شود، همچنین به شخص من به‌عنوان سردبیر و مسؤول روزنامه «اختیار مطلق» داده شود که ضمن اجرای کافی نیز داشته باشد. که این همه پذیرفته شده بود لیکن سرعت گرفتن حرکتی که آن روز بدان «انقلاب» نام می‌نهادیم مرا واداشت که پیش از تاملین این مسائل انتشار نشریه را آغاز کنم. و طبیعی است که این ماجرا به‌سود حریف تمام شد که قول و قرارها را انجام‌دهد و اجرای آن را پشت‌گوشی بیندازد.

مشی نشریه تا اواسط بهمن‌ماه در طریق «همستگی» بود، اما به‌مجردی که ورق برگشت و گروه‌های متعصب ارتجاع به‌جبهه‌گیری در برابر نیروهای آگاه انقلابی پرداختند و علی‌رغم روحانیون که بارها اعلام کرده بودند نظری به تسخیر قدرت ندارند زیر پوشش مذهب به قدرت جوئی انحصارطلبانه پرداختند، من و دوستان هیات‌تحریریه مصمم شدیم در مشی تاکتیکی نشریه که تا آن هنگام بنا به اقتضای شعار «همستگی» چشم‌پوشی از این حرکات انحرافی را تجویز می‌کرد تجدید نظر کنیم. اینجا بود که «صاحبان مالی» نشریه یکبار تعارفات را کنار گذاشتند و صاف و پوست‌کنده گفتند که کاملاً «حق» باشماست و استدلال‌های‌تان هم مورد تاییدماست اما «منافع روزنامه» را فدای «حقیقت» نمی‌کنیم (جای آن است که از یکرویی و صداقت‌شان تشکر کنم). باری، در نهایت امر نان خود خوردیم و حلیم حاجی عباس را به هم زدیم. انکار حسن‌نیت در هیچ زمانی راه به‌جائی نمی‌برد، و به‌رحال، از خرواری حسن‌نیت هم در جنگ با مقالی سوء نیت کاری پیش نمی‌رود. اگر از این

تجربه‌جویای حاصلی هستید، همین است.

## فرهنگ اشارات و کنایات

- فرهنگ اشارات و کنایات توده، به‌کار امروز هم می‌آید؛ از آن رو سؤال می‌کنم که مردم بار دیگر به این فرهنگ متوسل شده‌اند. شعر، نقاشی، نوشته، لطفه و مثلها. همه از فرهنگ اشارات و کنایات که مخصوص دوران شاه بود، مایه می‌گیرد.

- چرا که نه؟ این اشارات و کنایات از اعماق قرن‌ها به‌ما رسیده است و تاهنگامی که تاریخ حوادث مشابهی را تکرار می‌کند می‌توان به حرکت انتقالی آنها از امروز به آینده مطمئن بود. کنایه‌ئی از قبیل «کاسه همان کاسه است و آتش همان آتش» ماحصل تجربه‌های فراوان تاریخی است. هر بار حرکتی در جامعه صورت گرفته که ظاهرش تغییراتی بنیادی را نوید داده ولی در نهایت امر حاصلی جز این به‌بار نیامده است که جلادی به‌جای جلادی و جاهلی به‌گرستی جاهلی بنشیند یا سفاکی تازه‌ئی جانشین سفاکی پیشین شود، هر فردی که حس کند از آن «امیدواری سفیهانه به تغییرات بنیادی» کلاه‌بوقی‌گشادی برای سرش ساخته بوده‌اند می‌تواند به‌حافظه مشترک توده‌ها رجوع کند و برای بیان نهایت سرخوردگی خود این کنایه را بیرون‌بکشد. من هر وقت تئوری‌های هشت‌من‌نه‌شاهی فلان میراث‌خوار انقلاب را می‌شنوم خیلی راحت به‌یاد سرنوشت آن «باغی» می‌افتم که «کلید درش چوب مو» است و لاجرم هر عابر تنگ‌گرفته‌ئی را به‌خود می‌خواند. - ولی راستی چه شد که شما میان این هیروویر به‌یاد اشارات توده‌ئی افتادید؟

- اصولاً شما از نخستین کسانی بودید که بلای نازل شده را دیدید. چرا، چطور؟ این سؤال از آنجهت مهم و اساسی است که بسیاری از شاعران و نویسندگان ما تا آخرین لحظاتی که پتک بر سرشان فرود می‌آمد، آنرا ندیدند، یا وزن آنرا دریافتند. بعضی از آنها بانمک است که شعر را گفته‌اند و در قافیه‌اشی مانده‌اند و هنوز دارند در آن دست و پا می‌زنند.

باری، شما از معدود کسان بودید که گول همراهی و اشتراک نظر و هدفی را که در مرحله تخریبی انقلاب لازم بود نخوردید، این وحدت کلمه که در مرحله نخست بکار می‌آمد. و در نتیجه ظاهراً از همان ابتدا، دوست را از دشمن باز شناخته بودید.

- من هم مثل خیلی‌های دیگر عمق و ظلمات‌نهاد ارتجاع را می‌شناسم، و جهان‌شیران



خوشش به خوابم فروبرد.

به گمان من نیروهای آگاه و اصیل انقلابی می‌بایست در محاسبات خود دقت بیشتری می‌کردند و بی‌درنگ در برابر ضد انقلاب می‌ایستادند. آنها می‌بایست پیشاپیش دست تحفه‌های فرنگ و انقلابیون روز آخر را خوانده باشند. آنها می‌بایست اصول شکل‌گیری فاشیسم را می‌شناختند و به آن فرصت عمل نمی‌دادند. با «انشاءالله گریه است» گفتن، کاری از پیش نمی‌رود.

ضد انقلاب در بدو امر می‌کوشید ارتش شاه را به‌طور درستی در اختیار بگیرد. اگر آن آرزوی سیاه تحقق پیدا کرده بود، تا امروز، ارتجاع و ضدانقلاب چنان آسیاب‌هایی از خون انقلابیون ضداثباتی به‌راه انداخته بودند که فاجعه اندونزی از یاد می‌رفت. در آن صورت، دیگر ضد انقلاب نیازی به مانورهای امروزش نداشت، دسته‌های لومین را برای هیاهو در برابر ستاد نیروهای رادیکال جمع نمی‌کرد و روزنامه‌های افشاگر آزادیخواه را مورد هجوم گروه‌های فشار قرار نمی‌داد، آقای صباغیان اسم مرا در تقویمش یادداشت نمی‌کرد و آن سه جوان اعرابی، در تاکسی، راجع به تصفیه آدم بی‌طرف چون من تصمیمات خونبار نمی‌گرفتند. اگر ضدانقلاب توانسته بود با پادریانی ژنرال «هویزه» (که گفته می‌شود از دوهفته پیش مجدداً به ایران برگشته) و برطبق نقشه سازمان سیا ارتش شاه را درسته تحویل بگیرد، امروز ناچار نبود در علی‌آباد قم به تربیت آدمکشان حرفه‌ای بپردازد، بلکه رو راست سرهمه ما را لب باغچه و کنار جوی خیابان‌ها می‌برید و همچنان که رژیم شاه‌مورد تایید چین و روسیه شوروی و آمریکا بود، همچنان مورد تایید همه این دولت‌ها قرار می‌گرفت.

خوشبختانه نیروهای رادیکال که این توطئه را دریافته بودند به‌موقع جنبیدند و ارتش شاه و آمریکا را در همان مرحله تحویل و تحول از کمر شکستند، چیزی که بیشتر به روحیه ارتش صدمه زد تا به هیات خارجی آن، و گرنه مژده باد شما را که باقی ارتش با همان طینت ضدملیش به نقاطی دور از دید دسترس عقب کشیده است و حضورش درست سر بزنگاه در نقاطی چون نقده و سنندج و گنبد احساس می‌شود. این نیروها می‌بایست در مورد ضد انقلاب نیز همین آمادگی را از خود نشان می‌دادند. تجربه‌های متعدد تاریخی می‌باید به ما آموخته باشد که چه افرادی در توده‌های مردم به مثابه گله‌گوسفندان نظر

● ماجرای برنامه تلویزیونی سینمایی و سراسر زدوخورد آقای قطب‌زاده و مورد قتل دلرحم او!  
● آن آقای ایرانی پر عشو‌ه‌یی که در منزل امریکائی «خانه‌خودی» بود، دکتر یزدی از کار درآمد.

● وقتی دکتر براهنی مرا «رئیس اداره سانسور شاه» معرفی کرد تاجلو سخنرانی درباره سانسور در ایران را بگیرد!  
● دیروز را فراموش کنید... به گروهبانان حمله‌یی که دارند آموزش می‌بینند، به دولتی که به چرخ پنجم درشکه می‌ماند، به ارتش لومین‌ها که طبیعت ضد روشنفکرانه دارد... فکر کنیم.

● کنایه‌هایی مثل «آش همان آش، کاسه همان کاسه» ماحصل تجربه‌های تاریخی فراوان است.  
● وقتی ارتجاع در مبارزه با من همگام می‌شود، گولش رانمی‌خورم، او نهادش عوض نشده است.

● تقسیم‌بندی جامعه به اقلیت و اکثریت، بزرگترین فریبکاری دنیا است. چنانکه در اقلیت قرار داشتن گالیله و پیغمبران نشانه «بی‌حقی آنان» شمرده نمی‌شود.  
● انگلهای جامعه به جهل و تعصب توده دامن می‌زنند و قدرت فاشیستی و مهاجم و کور خود را شکل می‌بخشند.

و هنجاری مجاب‌کننده. اما آخر من هم در جمجمه‌ام گچ و خاک ازه نیست، و اگر اندک تجربه‌ئی از زندگی یا تاریخ داشته باشم به راحتی می‌توانم راستان را از فریبکاران تمیز بدهم.  
وقتی ارتجاع در مبارزه با من همگام می‌شود، حسابش روشن است. او نهادش را عوض نخواهد کرد و منافقش را لحظه‌ئی از نظر دور نخواهد داشت. او انقلاب نمی‌کند، فقط دست به شورش می‌زند تا رقیب را براند و خود به‌جای او بنشیند. بنابراین بر من است که درست عمل کنم و نگذارم او با لائیه‌های

و سگان از هم جداست. با بعضی چیزها باید آشتی‌ناپذیر بود، زیرا کمترین معاشات با آنها گور خود را کندن است. بهتر است انسان درد را تحمل کند و برای تسکین آن به سراغ مورفین نرود، زیرا برای درد امید بهبود هست، اما برای نجات از اعتیاد به مورفین همت لازم است، یعنی درست همان چیزی که با نخستین ضربه مورفین نابود می‌شود.  
البته که فریب کلمات را نمی‌خورم. فریبکاران موفق، همیشه کسانی هستند که باری از کلمات مؤثر در چنته دارند و رفتار

کنند و چه اقلیتی از این توده‌ها، در اعماق جهل و ناآگاهی سیاسی و طبقاتی، به‌جان خواستار آنند که کسانی در آنان به‌مثابه گوسفند نظر کنند. این نیروها می‌بایست دانسته باشند که «جنبش متعبدانه» مفهوم انقلاب ندارد و از آنجا که هدف‌های چنین جنبشی «طبقاتی» نیست نمی‌تواند «انقلاب» خوانده شود. می‌بایست حساب کرده باشند که فرمان انقلاب از اعماق اجتماع صادر می‌شود و آنگاه سرداران خود را در عمل پیدا می‌کند.

هزاران تن از آگاه‌ترین جوانان ما در اسارتگاه‌های جنگی نابرابر به شادان رسیدند تا مشت‌های افراد مشکوک و بی‌هویت به‌موقع بر سر سفره «پیروزی» حاضر شوند و با وقیحانه‌ترین شکلی به تقسیم غنایم بپردازند و به‌خون‌هایی که هنوز بوی آن در فضاست تف کنند. تئوری شیخ‌فضل‌الله‌نوری را که هشتادسال پیش‌هم در جامعه ایرانی مقبول نیفتاد به‌حساب «اکثریت» بر مملکت تحمیل کنند، آب‌پاکی بر سر کاشانی‌ها بریزند، و هنگامی که در مبارزه کسب قدرت اختلاف‌هاشان آشکار شد و دست به ترور یکدیگر نهادند، به نعل وارونه‌زدن زیر عکس نواب صفوی بایستند و در تقبیح تروریسم خطابه ایراد کنند!

طی این روزهای انگشت‌شماری که از خلع‌شاه و برچیده‌شدن رژیم سیاه سلطنتی در کشور ما گذشته است، من بارها و بارها در رادیو، در تلویزیون و در مطبوعات اشغال شده به وسیله عوامل رژیم جدید شنیده و دیده و خوانده‌ام که از اکثریت و اقلیت سخن گفته‌اند. آن یکی که خیال ریاست جمهوری به سرش زده است بر اساس معادلات ریاضی به «مکلا»ها در برابر «معمین» فقط چهار دقیقه حق «ابراز عقیده» می‌دهد، و رئیس‌الوزرای موقت هم، چرتکه به‌دست، محاسبه می‌کند که «دیگران» باید فقط به اندازه نیم درصد خودشان توقع داشته باشند!

### تقسیم‌بندی غلط جامعه

در مسائل اجتماعی پیش کشیدن تقسیم‌بندی «اقلیت» و «اکثریت» بزرگ‌ترین فریبکاری ممکن است در اثبات همین فریبکاری برای خبرنگار روزنامه آلیک مثالی آوردم که اینجا هم تکرارش می‌کنم: ما به راحتی می‌توانیم مفهوم اقلیت را آن قدر کاهش بدهیم که برسد به «تنها یک نفر»، و در مقابل، مفهوم اکثریت را آن قدر بسط بدهیم که برسد به «تمامی مردم دنیا». - نمونه این اقلیت و اکثریت،

**گالیله.** - کشیش‌های عصر سیاه انگیز یسیون و تفتیش عقاید می‌گفتند زمین مرکز عالم است و شهر رم مرکز زمین است و جائی که حضرت پاپ اعظم جلوس فرموده مرکز توجهات ابوابین و روح القدس است و علت انگیزه اصلی خلقت عالم هم چیزی جز این نیست، و حتی خورشید هم برای کسب فیض دور زمین می‌گردد! - گالیله درآمد که همه این حرف‌ها لاطاللات است: مرکز عالم هیچ جای خاصی نیست و اصولاً عالم مرکزی ندارد، فقط می‌شود مثلاً درباره منظومه شمسی قائل به مرکزی شد که تازه آن هم مرکز خورشید است و زمین نیست؛ و تازه زمین در برابر سیارات دیگری که در همین منظومه کوچک هست کره حقیر کوچکی است که پیلی‌پیلی فوران دور خورشید پرتاب می‌زند.

گالیله وقتی این مطلب را عنوان کرد یک «اقلیت یک تنه» بود، یک «اقلیت یک نفر» در برابر اکثریت مطلق مردم ایتالیا و اروپا و کل دنیای آن روز به اضافه حضرت پاپ اعظم و جماعت کشیش‌ها و عمله واکره آدمخور آدمسوزش.

البته من صورت جلسات محاکمه گالیله طاغوت نشان ضد مستضعفین منافق را نخوانده‌ام، اما فکر می‌کنم اگر میرزا صادق‌خان رئیس دادگاه او بود کار کشیش‌ها را بسیار آسان می‌کرد: بیست و چهار ساعت وقت شبانه روز را به رقم اکثریت تقسیم می‌کرد و مثلاً نتیجه می‌گرفت که گالیله باید در یک صد هزارم ثانیه همه ادعایش را ثابت کند یا از «اکثریت» که مردمی مومن و پرهیزگار و پابره‌نه هستند تقاضای بخشش کند یا بر تل سوزان هیزم اعدام شود.

فریبکارانه بودن تقسیم‌بندی جامعه به اقلیت و اکثریت، حتی با متر مذهب هم قابل اندازه‌گیری است. آقایی که انگشت روی تعصبات مذهبی اکثریت می‌گذارند و رندانه می‌کوشند جامعه را (که ناگزیر به توده‌ها و روشنفکران تقسیم شده است) به مفاهیم «مذهبی» و «لامذهبی» تقسیم کنند در واقع هدفشان جز این نیست که تخماق را برای خود بردارند و منطق‌عریان و بی‌سلاح را برای روشنفکران باقی بگذارند؛ و خود از نخست پیداست که از جنگ کله برهنه و تخماق چه به‌بار خواهد آمد! - این است که من می‌گویم حتی اگر با تعصبات مذهبی هم بسنجیم می‌بینیم که تقسیم‌بندی اقلیت و اکثریت، در مسائلی که باید با عقل و منطق سنجیده شود، لزوماً به این نتیجه نمی‌رسد که اکثریت «حق» است و اقلیت «باطل».

هیچ پیغمبری، هنگامی که به تبلیغ دین خود برمی‌خیزد بیش از یک تن نیست و لشکری از ایمان و اعتقاد اکثریت را به دنبال ندارد. و البته در «اقلیت» قرار داشتن هیچ یک از پیغمبران صاحب کتاب دلیل «بی‌حقی» آنان در مورد رسالت‌شان شمرده نشده و فقط می‌تواند هشدار باشد بر این که هر جامعه‌ئی به هر حال ابوجهل‌های خودش را دارد که برای حفظ سود و قدرت خود خرافات و



تعصبات را دامن می‌زنند، خلط مبحث می‌کنند و توده‌ها را فریب می‌دهند. جهان را از قید خرافات و تعصب آزاد کنیم، آنگاه خواهیم دید که تنها منطق معیار پذیرش حقایق خواهد شد. آنگاه خواهیم دید که تنها خوبی و زیبایی و حقیقت پیروز خواهد بود، هیچ اندیشه زشت و مسمومی فرصت رشد و نمو نخواهد یافت و هیچ دغلتکاری و فریبی راه به جایی نخواهد برد.

(بقیه مصاحبه در شماره آینده)



احمدکی نژاد

آن که قدرت دارد، کیست:

قطب‌زاده است، یا یزدی.

مهدوی کنی یا هاشمی رفسنجانی!

# ابهام که آمد، اعتماد می‌رود

نزدیک به ۳ ماه از تغییر رژیم سابق می‌گذرد ولی علیرغم وحدت چشمگیر مردم در امر سرنگونی رژیم سابق، چه از نظر فکری و چه عملی، متأسفانه فضای فکری و سیاسی حاکم بر کشور طی سه‌ماه گذشته، روزبروز بسوی ابهام و تاریکی بیشتری رفته است.

امیدها جای خود را به نگرانی‌ها داده و اکنون آواهای هشدار دهنده‌ای که صدای چکمه‌های مخوف فاشیسم را به گوش هوش می‌شنوند از هر سو بلند شده است و در مقابل این هشدارها، علامتهای سؤال در ذهن مردم نقش می‌بندد که چرا چنین شده است و ما بکجا می‌رویم؟

مگر نه آنکه حسن‌نیت رهبری انقلاب مورد تأیید مردم بوده و هنوز اکثریت عظیمی گوش یفرمان او هستند؟

مگر نه آنکه رئیس دولت موقت با سوابق روشن خود از اعتماد و اطمینان مردم برخوردار بوده و مردم خواهان آن هستند که موجبات موفقیت او فراهم شود؟

و مگر نه آنکه مردم به حرکت در آمدند تا با سرنگون کردن رژیمی که مورد تأیید آنان نبود، امیدهای خود را برای ساخت فردائی بهتر و با حکومتی مردمی بارور سازند و هنوز هم برای رسیدن به این هدف از جان و مال خود مضایقه ندارند؟

پس این نگرانیها از چیست و صدای چکمه‌های فاشیسم از کدام سو بلند است؟ و چگونه با وجود عوامل مهم و مثبت فوق، افکار رنگ نگرانی گرفته و هشدارها آغاز شده است؟ جواب کوتاه است در حالیکه دنیائی بحث بدنبال خود دارد - تاریکی و ابهام.

دولت انقلاب و مسئولین آن، تاریکی و ابهام را بعنوان لاینفک وجود عملکرد خود، در درون خود دارد. تکرار «نمی‌دانم» و «اطلاع ندارم»‌های بی‌وقفه سخنگوی دولت عرصه را بر مردم تنگ کرده است و مردم در پاسخ سئوالات خود هیچ نمی‌یابند بجز تاریکی. و جایی که تاریکی و ابهام از در وارد شود، اعتماد از پنجره خارج می‌گردد.

مردم که سالها با بی‌اعتمادی به دستگاههای حاکمه و هدفهای آن‌نگریسته‌اند، علیرغم تمام احساسات اولیه مثبت خود، وقتی به جواب سئوالهای خود نمی‌رسند، وقتی نشانه‌هایی از خلاقکاری و ناپسامانی را، آنهم به‌سان گذشته به چشم می‌بینند و زمانی که تضاد بین ادعا و حقیقت و حرف و عمل را شاهد هستند، آنوقت است که باورهای اولیه خود را با شکست و تردید پیوند می‌زنند و در یک اتمسفر گیج و گم و دوراز حقایق، به حدس و گمانه‌زنی می‌پردازند و به‌شایعات اجازه رواج داده خود نیز بدنبال آن براه می‌افتند.

مردم می‌شنوند که صحبت از شهادت و جهاد و ارزشهای انسان انقلابی است ولی در عمل می‌بینند که مدعی‌ترین انقلابیون در شورای انقلاب، هنوز از بیم، چهره در تقاب می‌دارند و در سایه ابهام به‌سر می‌برند و این در جایی است که تعدادی جوانان این کشور هر شب اماج گلوله‌های خائنین بوطن قرار گرفته و به شهادت می‌رسند. و این پنهان ماندن گروهی در صدر و فدا شدن گروه دیگری در صحنه‌پیکار رودر روه انسان را به‌شک می‌اندازد که مبادا پنهان‌شوندگان را مرحوم شکسپیر می‌شناخته است که از

زبان حال آنان می‌سراید «بگذار آهوی دمل‌دار از درد بخود بیچد، اسب که سالم است»

مردم می‌شنوند که صحبت از برنامه ریزیهای انجام شده چند ساله براساس ارزشهای والای اسلامی و مطالعات عمیق چندین‌ساله متخصصین برای برنامه‌ریزی در مورد مبانی و دستورالعملهای ساخت‌جامعه توحیدی است ولی می‌بینند که علیرغم گذشت چند ماه هنوز مسئولین مزبور در موردشکل اولیه شناسنامه جمهوری اسلامی یعنی قانون اساسی آن، چون قایقی به گل نشسته‌اند.

مردم می‌شنوند که ادعاها حاکی از آزادی بیان و شغل و عقیده و احترام به حقوق اقلیت‌هاست ولی می‌بینند که چگونه شخصی در حضور رهبر انقلاب در یک مجلس عمومی و از طریق یک رسانه همگانی علناً دست به تهدید و تحریک می‌زند و چنان تند میرود که اظهارات او روز بعد بوسیله رهبر انقلاب تصحیح می‌گردد و عجب آنکه همین شخص به‌سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب منصوب می‌شود تا به مصداق تیغ در کف زنگی، بتواند احترام به حقوق اقلیت‌ها در جامعه توحیدی را، مفهوم عینی ببخشد.

و مردم می‌بینند که چگونه زیر فشار یک زن در کشور دیگر، رهبری جامعه را با آراء مردم بدست می‌گیرد، زنان قاضی ما حتی از حق انتخاب شغل و کار موردعلاقه خویش که مغایرتی با شئون آنان ندارد نیز محروم می‌شوند.

و مردم می‌بینند که چگونه زیر فشار گروههای بمضا اجیر، بعضی روزنامه‌ها برای ادامه حیات خود و ارتزاق کارکنانش، به تکه کاغذهای بی‌ارزش تبدیل می‌شوند و

دولت انقلابی، قدمی برای تامین امنیت آنان و تامین شرایط لازم برای ادامه کارسودمند آنان بر نمی‌دارد و تنها دلخوش است که دولت مطبوعات را زیر سانسور ندارد ولی نمی‌اندیشد که کیفیت مطبوعات هر کشور، کارنامه و نمودار پاسداری از آزادیها به وسیله دولت آن کشور است.

مردم می‌شنوند که دولتهای در دولت تشکیل شده ولی کسی را باین صداقت و شهادت نمی‌یابند که علناً به آنان بگوید این دولتهای در دولت را چه کسانی تشکیل داده‌اند و این کشور چند دولت دارد و چند رئیس دولت و کدام یک دولتمند حقیقی است.

آیا رئیس دولت واقعا آقای بازرگان است که در اکثر موارد دستورات وی چندان به اجرا در نمی‌آید و مورد توجه قرار نمی‌گیرد و بنظر میرسد که بیشتر جنبه تشریفاتی دارد تا حقیقی؟

آیا آقای قطب‌زاده است که نه از دولت حساب می‌برد و نه از ملت؟ و نغمه ریاست جمهوری را هم ساز کرده است و نمی‌داند اگر دست حمایت امام از پشت سرش برداشته شود آیا فرصت اینرا خواهد یافت برای رهائی از خشم مردم، طومارها و طومار سازانش را بکمک بخواند یا خیر؟

آیا رئیس دولت آقای مهدوی کنی است که ماموران زیر فرمانش دستور رئیس ظاهری دولت موقت را هم نمی‌خوانند؟ یا شاید آقای هاشمی رفسنجانی است که با قدرت خود جلو مردم را گرفته است تا دست به گشتار اقلیتها نزنند؟ و یا شاید آقای دکتر یزدی است که به وکالت و ولایت و وصالت از طرف ملت ایران روابط با امریکا را مستقیماً راست و ریس می‌کند؟ و شاید هم آن ژنرال معروفی باشد که پس از مدتی غیبت می‌گویند دوباره سروکله‌اش پیدا شده است؟!

و با این «آیا»ها است که زمانیکه پیامهای آقای بازرگان پخش می‌شود و مردم را به همکاری دعوت می‌کند مردم نمی‌دانند که همکاری آنها که در ظاهر با آقای بازرگان است در باطن، با کدام یک از روسای دولتهای مذکور در فوق خواهد بود و در این سردرگمی است که شک و تردید مانع حرکت قاطع و جوابگویی لازم به درخواستها می‌شود و علیرغم خواست مردم به حرکت، از انتخاب جهت حرکت باز می‌مانند. مردم می‌شنوند که سخنگوی دولت از سوابق سیاسی خود و از فعالیت درنیست

آزادی ایران می‌گوید و سپس می‌بینند که نهضت آزادی در اعلامیه خود مسئولیت اعمال و سوابق سخنگوی دولت را بعهده نمی‌گیرد و سپس دوباره می‌شنود که رئیس دولت می‌گوید من بهتر از ایشان نیافتم، عجبا، مگر نه آنکه از بنیانگزاران نهضت آزادی ایران و فعالین آن و معتقدین به آن یکی هم رئیس دولت است؟ پس مردم کدام حرف را باور کنند و چگونه قضاوت کنند؟

مردم از معیارها و ضوابط صحیح در نظام تازه می‌شنوند ولی می‌بینند که یک متخصص فقه اسلامی، بدون تجربه قبلی، سرپرست سپاه می‌شود، یک متخصص مبارزه با رژیم، با ناآگاهی کامل از نقش یک رسانه عمومی مثل تلویزیون سرپرست این رسانه شده و اعمالی می‌نماید که پشت‌امثال مک‌لوهان را به لرزه درمی‌آورد، یک دکتر محقق در سرطان بجای متخصص در حقوق و بدون هیچ ضابطه‌ای و فقط در یک مبارزه قدرت در راس دیپلماسی کشور قرار می‌گیرد در حالیکه به تنهایی پستهای دیگری را هم یدک می‌کشد، و افراد یک نمایندگی جدیدالولاده، حق قیمومیت مردم ایران را برای خود قائلند با این ادعا که تغییر رژیم سابق بعلت و مروهون وجود آنها بوده است!

مردم می‌شنوند که یک مثلث قدرت وجود دارد که وجود تشابهات عجیب بین آنان از نظر من، نحوه فعالیت سیاسی - تاریخ شروع فعالیت سیاسی - محل فعالیتها - شایعات مشابه درباره هر سه نفر و تمرکز هر سه نفر در اهمیای قدرت در این کشور آنهم در یک زمان، حکایت از نوعی مغایرت با قوانین حساب احتمالات دارد.

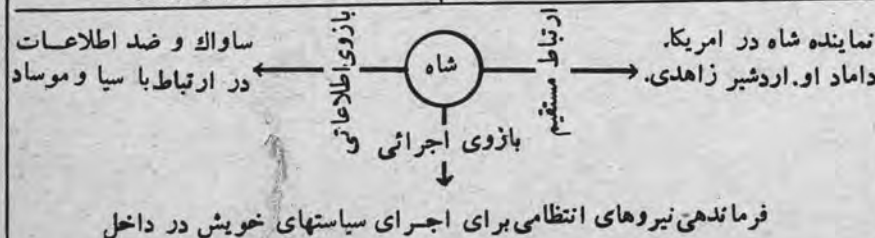
مردم می‌بینند که اینها باعث وجود عبث و تنش شده‌اند ولی در نمی‌یابند چرا دولت موقت یا مسئولین حقیقی امور، این عوامل ایجاد تنش و تشنج را به کنار نمی‌گذارند مگر آنکه مسئولین حقیقی امور خود این سه نفر باشند و دولت از پس آنان بر نمی‌آید والا چه عیب دارد آقایان که سالها از قدرت بدور مانده‌اند، برای ایجاد یک محیط سالم و پرتفاهم و بدون تنش در کشور، مدت دیگری را هم دندان روی جگر گذاشته و در حاشیه قدرت

قرار داشته باشند؟

آیا در این کشور هیچ جانشین دیگری برای ایشان یافت نمی‌شود؟ و یا اینکه برای بررسی کار ماندن و سپردن قدرت بدست ایشان، دولت آقای بازرگان تعهدی را پذیرفته است؟ در مقابل که؟ مردم می‌شنوند که صحبت از تعالیم قرآن و شاورهم فی‌الامر است ولی می‌بینند این اصل و دستور صریح چنان مورد بی توجهی و بی‌اعتنائی قرار گرفته است که سروصدای سایر مراجع دینی کشور بلند شده و خواستار ایجاد شوری و اختلاص تصمیم از طریق این شوری شده‌اند!

مردم می‌شنوند که آقای بنی‌صدر بارها ذکر می‌نماید که جامعه توحیدی بایستی از ایجاد هر نوع تمرکز قدرت دور بماند و از آن جلوگیری نماید چرا که این تمرکز قدرت باعث فساد خواهد شد ولی مردم به رای‌العین می‌بینند چه مبارزه شدیدی برای در دست گیری انحصاری قدرت بین گروههای مختلف مذهبی و سیاسی قدیم و جدید در نبر شده است و جلب آنکه همه اینها نیز خواستار جامعه توحیدی هستند که باید از تمرکز و انحصار قدرت بیگانه باشد!

مردم می‌شنوند که الگوهای طاغوتی باید به الگوهای توحیدی تبدیل شوند، یک الگوی طاغوتی عبارت بود از «یک خط ارتباط قدرت» که بین قدرت حاکمه ایران و امریکا برقرار گردیده بود و تمام وابستگی‌هایی که بین ایران و امریکا بوجود آمد و باعث سلطه اقتصادی - سیاسی امریکا بر ایران گردید همه حاصل وجود این خط ارتباط بود. چون با تمرکز نمودن روابط خاص و محرمانه بین ایران و امریکا در یک کادر تحت کنترل و غیرقابل نفوذ، اولاً چگونگی روابط و منافع امریکا در ایران و اسرار پشت‌پرده مربوط به آن از دسترس اغیار دور می‌ماند و دوم آنکه عناصر تشکیل‌دهنده این خط ارتباط در قسمت ایرانی آن «خودی» و «مطیع» بودند و سوم با قدرت بخشیدن به این خط ارتباطی از نظر اجرائی، مقاصد و منافع امریکا هر چه بیشتر در ایران تامین می‌گردید. شکل این خط ارتباط و بازوهای آن که در مرکز آن شاه قرار داشت به ترتیب زیر بود:



بقیه در صفحه ۳۷

## پلیس امریکا و دانشجویان ما

در حمله دانشجویان ایرانی به خانه مادر و خواهر شاه در امریکا پلیس با اتومبیلش به میان دانشجویان می‌زند. در اینجا خانم نه چندان جوانی از میان ایرانیان، در یک عکس جانانه نشان داده می‌شود. سرنگون شده روی اتومبیل پلیس امریکا.



تعجب آور و انتقاد برانگیز می‌شود. برایشان کوهی از سئوالهای بی‌پاسخ وجود دارد، که مدام بر آنها افزوده شده، تلنبار می‌شود. چرا... چرا؟

پاسخ درست در همین جاست. حکومت - به درست یا به غلط مطرح نیست رفتار خود را بر مدار این گروه که می‌بینید، تنظیم کرده است. طبیعتاً طبقه متوسط را خوش نمی‌آید. تفسیرهایتان اگر مدام غلط از آب درمی‌آید، برای همین است. هدف این حکومت دیگر طبقه متوسط نیست.

حالا بر این معادله که چندان مجسول نیست، این معلوم را هم اضافه کنید که علاوه بر طبقه بالا، حکومت شاهنشاهی، بخصوص در ۱۵ سال اخیر، سعی در راضی نگه داشتن، باج دادن و فربه کردن طبقه متوسط داشت، طراح تمدن بزرگ بر این اعتقاد بود که طبقه متوسط هرچه تعدادش بیشتر، و هرچه مرفه‌تر، حکومت در امنیت بیشتر.

# لکه ننگ کنار پایتخت

عکسها از محمد صیاد

حکومتش را برخواستهای واشنگتن نهاد و نه بر این‌ها که مظلوم بودند، و سرانجام نیز ما را گیر انداخت و خود گریخت و بزرگترین لعن تاریخ را برای خود خرید. به این تصاویر کمی با تامل بنگرید، شاید پاسخ سئوالهایی باشد که مدام در ذهنتان می‌نشیند. نگاه کنید! در این روزهای پس از انقلاب طبقه متوسط روز به روز دارد خود را از حکومت جدا می‌کند، تمام تصمیم‌ها و عملیهای حکومت

اینجا تمامی ابعاد کلمه مستضعف که این روزها بسیار می‌شنویم، در چشم می‌نشیند. این اهالی ناکجا آباد قربانیان ماشین «تمدن بزرگ»، قربانیان استثمار اقتصادی و استثمار فرهنگی‌اند، مهره‌هایی در دست تسلط جوئی بین‌المللی و توسعه طلبی‌ها. اینها باید می‌بودند تا بتوان هوایمائی فوق مدرن F. 18 خرید و میلیاردها دلار به جیب اربابان ریخت، تاعقدہ‌های خود بزرگ بینی ارضا شود، آن که پایه‌های



از همین رو هر تصمیمی که آن حکومت - طاغوت! - می‌گرفت، برمدار اگر نه فقط طبقه بالا، طبقه متوسط بود، وقتی آنها از «فقرا» صحبت می‌کردند، مقصودشان طبقه متوسط بود، آنها با طبقه فقیر - مستضعفین واقعی - چیزی نداشتند که بگویند. در حقیقت اکتفا می‌کردند به این که، طبقه فقیر ریزه‌خوار دوطبقه دیگر باشد. - به یاد بیاوریم که سازمان عمران جنوب شهر تهران، که رسیدگی به لکه ننگ کنار پایتخت کشور شاهنشاهی و کانون تمدن بزرگ را در هدف داشت، درگیر ۱۰ میلیون تومان بود که سرانجام پس از یک سال کشمکش فراهم شد، اما... - وقتی غلام خانه‌زاد علم خواست «شهادت آریامهر!» را به پیشگاه عظیم‌الشان هدیه کند، در یک نشست از چندتن صاحبان سرمایه ۸۵ میلیون تومان ظرف نیم ساعت جمع کرد...

- پول یکی از هواپیمایی که صدتا صدتایش خریداری می‌شد و به یک «آخ» بند بوده وهست ۴۴ میلیون دلار، ۱۶۰ میلیون تومان می‌شود.

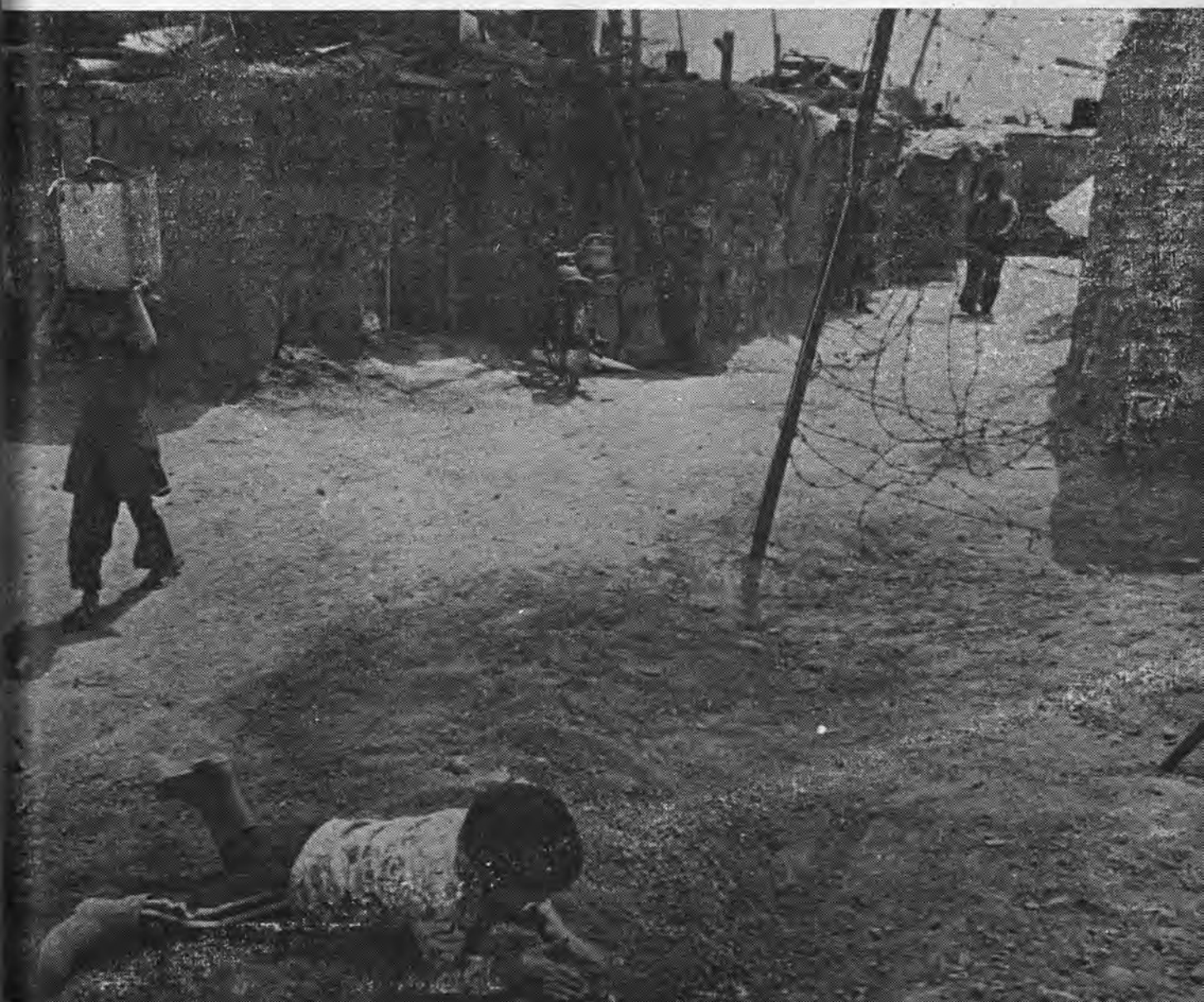
- پول یک روز فروش نفت بالغ بر ۴۰۰ میلیون تومان است. و... صدها مورد می‌توان پیش کشید.

پس، گفتیم که تمام تصمیمات آن رژیم براساس راضی و فربه نگه داشتن طبقه متوسط بود بنابراین دست کم در مرحله طرح و سخن و قانون نویسی این طبقه را راضی می‌کرد. و اما حالا...

حالا می‌رود که این نظم بهم ریزد دیگرگون شود، از فردای ۴۴ بهمن دیگر تصمیمی که برمدار آن گروه باشد، گرفته نشده است. تصمیم‌ها برمدار مستضعفین است. و گروههای متوسط را طبیعتاً خوش نمی‌آید. و مستضعفین نه آن گروهند که می‌شناسیم. اینها هستند که در عکس می‌بینید، اینها نه مقالات فاضلانه را می‌خوانند، نه به بحث‌های علمی - حتی جناب بنی‌صدر - دلخوش دارند، نه همه‌ی آن بحث‌ها و گفتگوها را که شب و روز می‌شنویم.

از همین جا. رمز بالا بودن تیراژ بعضی نشریات را دریابید - چرا که اینان تفر خود را از آن نظم در افساگری زندگی خصوصی‌شان می‌بینند - راز تظاهرات میلیونها نفری و تومارسازی، تهدیدها و تندرویها، جشن‌های شادمانی شب اعدام هویدا و نیک‌بوی و نصیری و... درمی‌یابید. این را از یاد نبرید..









منیژه روزبه

## روزبه، آن که ایستاده شهید شد



های «زندگی» کاملاً سیستماتیک، مستدل  
غروانگیز و حتی شیوا میگوید:  
«مردن بهرحال فاکوار است، بویژه  
برای کسانی که صاحب عقیده هستند.  
فلیشان آکده از امید به آینده، ایستاده  
روشن و تابناک است. ولی زنده ماندن بهر  
قیمت و به هر شرط نیز شایسته انسان  
نیست. زیرا هرگز راه نباید هدف را منتظر  
سازد. اگر زنده ماندن مشروط به هتک  
حیثیت، تن دادن به پستی، گذشتن از آبرو  
یا نهادن برسر عقاید و آرمانهای سیاسی  
و اجتماعی باشد، مرگ صد بار بر آن شرف

اتاروجودی و انبات موجودیت اوست، براستی  
قهرمان شهید، تبلور این ارزشهاست و در  
جریان حیات از آغاز برسالت خویش آگاه.  
بهمین جهت بود که خسرو روزبه در تمام  
مراحل زندگی کوتاه خود، بمفهوم واقعی  
کلمه چون یک قهرمان عمل کرد و بالاخره  
چون قهرمان «ایستاده» شهید شد.  
او در واپسین لحظات حیات - آن دم  
که برای انسانهای معمولی تمام حواس  
دستخوش نارسایی گردیده، اتصال فکری  
از میان رفته، زبان به لکت و حتی از سخن  
باز می ماند - در ترسیم حساس ترین قسمت-

از قهرمان گفتن همیشه مشکل است،  
بویژه وقتی سخن از قهرمان ملی، فرزند  
راستین حلقه های درد کشیده در فید استعمار  
و استعمار باشد. سخن از فرد نیست، صحبت  
از مجموعه ارزشهایی است که انسان را در  
یک سیستم اقتصادی - اجتماعی مبتنی بر  
بایه های طبقاتی و در فرایند فواین تداملی  
جامعه، دقیقاً در نقطه عطف تاریخ فرار میدهد.  
اگر قبول کنیم مبنای «پیدایش» در اصول  
نلسفی متکی بر علم استوار است، و اگر با  
ین حجت برای انسان بمفهوم «منفکر  
اجتماعی» رسالتی قائل شویم که لزوماً نتیجه



دارد... ایک بدون آنکه خودم را بزهکار و مستوجب مجازات و درخور اعدام بدانم چون شرفم در معرض خطر است رسماً از دادرسان محترم تقاضای صدور حکم اعدام خودم را مینمایم...»

او بخوبی با این واقعیت آگاهی داشت که وظیفه تاریخی مشخصی برعهده دارد که نباید کمترین نقصانی در آن ایجاد شود و این آگاهی در تمام مراحل زندگی او ملحوظ بود. وقتی هنوز نوجوان کم‌سنی بود، با درک موقعیت ویژه پدر، آنقدر کوشید تا دوران ۱۲ ساله تحصیلی را به ده سال تقلیل داد و خیلی زود خود را به دانشکده اجتماع رسانید. از تمام لایبای صفحات کتابها و یادداشت‌ها و خاطراتی که از او بمیراث رسیده این واقعیت متجلی است که همواره آموزنده‌ترین کلاس درس برای «کلاس درس اجتماع» بود، و بیشترین تأثیرات را در روحیه حساس او معلم جامعه گذاشته است. وقتی در بیدادگاه تجدید نظر نظامی از فرایند تکاملی خود و سیر تحولات روحی، از کودکی تا ورود به حزب توده ایران سخن میگفت، برآستی معلم ورزیده‌ای بود که با کاربرد دیالکتیکی، عملکرد جامعه و آثار علت و معلولی آنرا در پدیده‌ای جان‌دار موشکافی میکرد و بخوبی نشان داد که چگونه تاریخها قهرمان‌ها را می‌سازند و نه برعکس و در همین مسیر بصورتی اصولی و مسلکی اثبات نمود که در مرحله شناخت، هرگز نمیتوان بخاطر جلب منافع کوچک و شخصی و یا برای دفع خطرات ناچیز جانی، خواست، اقتضا، و رسالت تاریخی را ندیده گرفت و الحق این راه همه مردانی است که خویشتن را جدا از مسیر کوچک «زیست» - خورو خواب و خشم و شهوت - در فرایند تکاملی تاریخ بحساب میاورند. برغم او: «زندگی فقط این نیست که انسان خوب بخورد، خوب بیاشامد، و خوب بیبوشد، انسان فقط کارخانه تهیه‌ی کود حیوانی نیست، زندگی فقط این نیست که به کار بلع اکسیژن و پس دادن آن بگذرید که بزرگ بخورد...»

روزبه با درس گرفتن از معلم راستین تاریخ، عاشق و شیفته سوسیالیسم علمی شد و او که بمیمن و شرفش بیش از هر چیز اعتقاد و ایمان داشت، خطاب به هر دو اینها به‌عنوان گواه سوگندخورده بود که هرگز عملی بخاطر تأمین شخصی خود نکرده و

با تمام شعور و منطق، بعنوان يك عاشق پس از شناخت برتری اصول سوسیالیزم بر سایر رژیم‌ها، آرزوی تحقق این اصول و بالتبلیغه ایجاد بنای نوین برای جامعه ایران و سرانجام تأمین سعادت و رفاه و سربلندی و آزادی و شرف ملت عزیز را محرك اصلی در تمام فعالیت‌های خود میدانند.

علیرغم چنین نیت بشردوستانه‌ای، دستگاه‌های تبلیغاتی و بلندگوهای استبداد خانواده پهلوی و نوکران و دلان امپریالیزم غرب بسرکردگی شاه خائن، قریب نیم‌قرن کوشیده‌اند تا از نفوذ هرگونه اندیشه نو در میان مردم ما جلوگیری نموده و به هر قیمت حتی بقیمت کشتار بهترین فرزندان خلق‌های ایران نگذاشتند تا طبقه متری و زحمتکشان کشور ما به آیدئولوژی طبقه خود کمترین آشنایی پیدا کنند تا مبادا نادر شوند قدمی در جهت تأمین منافع طبقاتی خویش بردارند. هم از این‌رو بود که همه‌جا مذبوحانه فریاد برآوردند که «سوسیالیزم و کمونیزم یعی از بین رفتن همه چیز و بخصوص مملکت» و بی‌شرمانه چنین وانمود میکردند که گویا «انسانهای عاشقی مثل روزبه سوسیالیزم را میخواهد چون به استقلال مملکت خود علاقمند نیستند»، چنین جملاتی آنهم از زبان خودفروختگانی که مملکت و همه چیز خود را بخاطر منافع کثیف و حیوانی و مادی خویش دو دستی تسلیم امپریالیزم نمودند ملت قهرمان عاشقی مثل روزبه را بدرد آورد. آنها بیخیال خود با دادن چنین نسبت‌هایی به فرزندان خلق‌های ایران عوام‌فریبی میکردند و حال‌آنکه انقلاب ایران ثابت کرد چگونه این‌بی‌خبران روی دریای بی‌ساحل میچرخند و قضاوت درباره صداقت شیفتگان جانباز میمن با آنهاست که خون روزبه بیایشان ریخته است. روزبه سمبل میمن‌پرستی و جانبازی در راه خلق‌های ایران بود. او در تمام دوران تدبیر در دانشکده افسری می‌کوشید تا چکیده‌اصول عقاید خود را که متکی بر عشق به خلق‌های ایران و ایران بود بعنوان مهم‌ترین مسئله در ذهن دانشجویان خود جای دهد. از آن جمله همه آنها که از او درس علم و دانش، سربازی و جانبازی آموخته‌اند بخاطر دارند که چگونه روی این اصول پافشاری می‌کرد که:

«...من میل دارم ایران لاقبل بسا

حفظ مرزهای فعلی خود کشوری بتمام معنی مستقل و عاری از هر نوع نفوذی باشد. عقیده دارم که باید دست طبقه حاکمه جبار و خوخور کونی از اداره امور این اجتماع کوتاه بشود... و سرنوشت و مقررات ایرانی بدست اکثریت ملت باشد. مخصوصاً سعادت‌نمندتر خواهیم بود اگر احساس کم روزی دست دلان استعمارطلب انگلستان از محیط ایران کوتاه شده و قاطبه این ملت بستانی و کهن از شر دخالت این دولت آزادیخواه! راحت گردیده‌اند. جوانان روشنفکر و میمن‌پرست باید فقط کنج دل خود را بمهر ایران اختصاص دهند و برای سرافرازی و بقای ملت و کشور باستانی ایران جانبازی و فداکاری کنند، روس و انگلیس یا هر ملت دیگری برای ما بیگانه است، ما باید فقط و فقط حافظ منافع ملت ایران باشیم...»

باین ترتیب برای قهرمان ملی ایران، بیگانه، بیگانه است، و نیایستی هیچ دولتی و هیچ ملتی جز دولت و ملت ایران حاکم بر سرنوشت ایران و ایرانی باشد. او این اندیشه‌های میمن‌پرستانه را در همه‌جا و در کلاس درس تشریح نمود و تا پای جان از آن دفاع کرد. همه خاطراتی که از او باقی است و آنچه بصورت کتاب و یادداشت به میراث رسیده است برای آنها که با آگاهی به رسالت تاریخی خود عاشقانه در راه رهایی خلق‌های ایران از یوغ استعمار و استثمار مبارزه می‌کنند بهترین سرمشق قداوم انقلابی است. از او میتوان بهترین درس وقت‌شناسی و انضباط شهامت و شجاعت و بویژه وحدت تئوری و عمل را آموخت. او برآستی در مبارزات رهایی‌بخش بعنوان رزمنده راه آزادی و دموکراسی شخصیت انقلابی جهانی دارد.

از آغاز در میان و دامان توده، در روستای سامن ملایر بدنیا آمد، در میان توده بزرگ شد، با توده فکر کرد و برای توده بشهادت رسید. بشهادت تاریخ راهی که او در شرایط یاس روحی نیروها برگزید در درخشش نام و خون او همواره ادامه می‌یابد. ■



## بریتانیای کبیر یا بریتانیای فقیر

برمی‌انگیزد....

خانم تاچر هیچیک از هم‌جنسان خود را به همکاری دعوت نکرده است. عجیب‌تر آنکه ادوارد هیت سیاستمدار کهنه کار و نخست‌وزیر اسبق بریتانیا در کابینه خانم تاچر شرکت ندارد.

در صورتیکه اگر خانم تاچر ادوارد هیت را بعنوان وزیر خارجه خود بر می‌گزید، وی شاید می‌توانست با تجارت سیاسی ممتدی که دارد گره‌گشای مسائل سیاسی بین‌المللی او باشد. ازسوی دیگر تاچر و هیت می‌توانستند مکمل یددیگر باشند. بدانجهت که تاچر بعنوان جناح راست حزب محافظه کار و هیت بعنوان جناح چپ این حزب می‌توانستند به فعالیت‌های سیاسی خود ادامه دهند. به‌احتمال زیاد خانم تاچر ضربه‌ای را که چهارسال پیش در انتخابات حزب محافظه‌کار از رقیب خود هیت خورد نمی‌تواند فراموش کند و بهتر می‌داند که دور از شتر بخوابد و خواب اشفته نینهد.

نخست‌وزیر جدید بریتانیا «لرد کرینگتون» را که قبلاً وزیر دفاع بود به عنوان وزیر امور خارجه و امور شورهای مشترک‌المنافع برگزید.

کرینگتون بدون شك با مسائل بین‌المللی بسیاری روبرو خواهد بود. شاید اولین اقدام او بررسی اوضاع و پیدا کردن

نفر زن نخست‌وزیر کشور می‌شود. براساس يك سنت انگلیسی زن‌ها حتا به‌نماینده‌گی مجلس نیز انتخاب نمی‌شدند. در سال ۱۹۵۸ برای اولین بار زن‌ها به‌مجلس لردها راه یافتند (مجلس لردها، هزار نفر عضو دارد که با حداقل روزانه ۲۷۵ نفر می‌تواند رسمیت داشته باشد. مجلس عوام ۶۳۵ نفر عضو دارد که ۵۱۶ نفر از انگلستان، ۳۶ نفر از ویلز، ۲۱ نفر از اسکاتلند و ۱۲ نفر از ایرلند شمالی انتخاب می‌شوند). بدنبال انتخاب مارگارت تاچر بعنوان نخست‌وزیر انگلستان، جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا تلفنی به او تبریک گفت و به‌او وعده کمک و همکاری داد.

ژیسکاردمتن رئیس جمهوری فرانسه هم به او تبریک گفت و قول داد که از این پس از نقش سیاسی زنان بیشتر پشتیبانی خواهد کرد.

آلکسی کاسیگین نخست‌وزیر شوروی نیز تلگرامی «توام با اکراه» برای نخست‌وزیر جدید انگلستان فرستاد و اظهار امیدواری کرد که روابط دو کشور گسترش یابد.

خانم تاچر بلافاصله پس از انتخاب شدن به‌نخست‌وزیری کابینه بیست و دو نفری خود را تشکیل داد، کابینه‌ای که اگر چه ظاهراً متعادل به نظر می‌رسد ولی درعین حال ترکیب آن سؤال‌های زیادی در ذهن

پیروزی خانم مارگارت تاچر رهبر حزب محافظه کار در انتخابات بریتانیا کاملاً قابل پیش‌بینی بود. اعتصاب‌های اتحادیه‌های کارگری، و بدنبال آن دست از کار کشیدن چهل هزار نفر کامیونداران، کارکنان بیمارستان‌ها، رانندگان لدموتیو و بالاخره رفتگران و قبرکنان انگلستان در زمستان گذشته این کشور را با چنان بحرانی روبرو ساخت که دولت کارگری جیمز کالاهان نخست‌وزیر انگلستان را درآستانه سقوط قرار داد.

از اواسط زمستان که موج نارضائی در بریتانیا ابعاد تازه‌ای بخود گرفت روز به روز از محبوبیت جیمز کالاهان کاسته شد و خانم مارگارت تاچر رهبر حزب محافظه کار طرفدار بیشتری پیدا کرد. بالاخره در انتخابات انگلستان خانم تاچر موفق شد با اکثریت قابل توجهی که در سیزده سال گذشته در انگلستان سابقه نداشت رقیب خود را شکست دهد و برکرسی صدارت بریتانیا تکیه زند. نتایج کامل انتخابات نشان داد که حزب محافظه‌کار در مجلس عوام ۴۳ کرسی بیشتر از حزب کارگر بدست آورده است. در تاریخ انگلستان این اولین بار است که يك زن بعنوان نخست‌وزیر این کشور قدم به خانه شماره ۱۰ داونینگ استریت می‌گذارد و مهتر آنکه این اولین بار است که در اروپا يك

راه حلی برای مساله رودزیا باشد. کرینگتون بعنوان یک وزیر میانه‌رو شهرت دارد و انتخاب او اعضاء دست‌راستی حزب محافظه کار را که طرفدار ادامه تحریم رودزیا هستند خشنک ساخته است. قابل توجه آنکه سیاست خارجی خانم تاچر و لرد کرینگتون کاملاً مطابقت ندارد و ممکن است در آینده سبب بروز درگیریها وعدم تجانس فکری شود.

ایجاد رابطه نزدیک با جامعه اقتصادی اروپا یکی دینگر از هدفهای حکومت جدید انگلستان است (رهبران حزب کارگر با عضویت انگلستان در جامعه اقتصادی اروپا مخالف بودند).

محافل سیاسی اروپا پیروزی حزب محافظه کار را نشانه خوبی برای اولین انتخابات مستقیم پارلمان اروپائی که دهم ژوئن (۲۵ خرداد) آغاز خواهد شد می‌دانند.

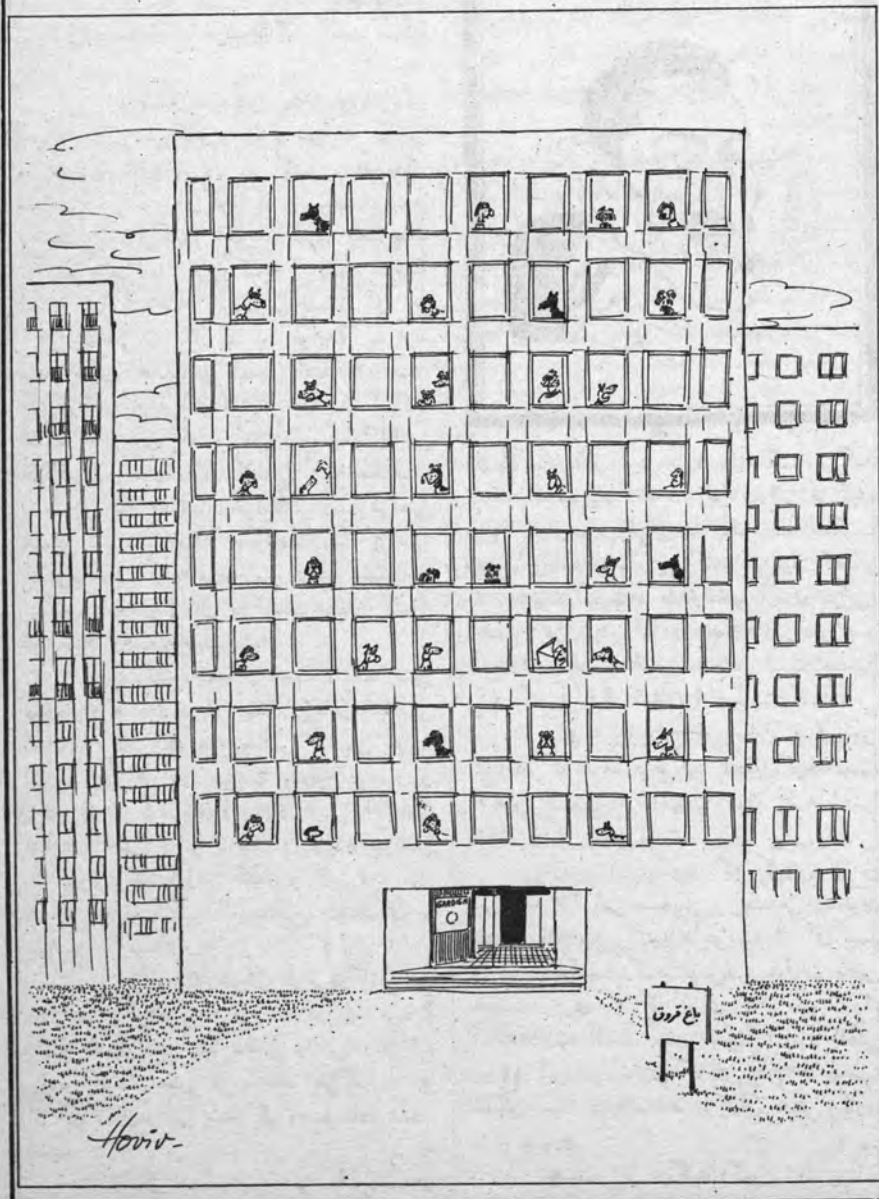
همین امیدواری برای اروپائیان وجود دارد که انگلستان به سیستم ارزی اروپا ملحق شود.

از دیگر شخصیت‌های برجسته کابینه خانم تاچر باید از «ویلیام وایت‌ل» نام برد. وی بعنوان وزیر کشور برگزیده شد. وزیری که وارث هزاران مشکل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دیگر خواهد بود. خانم تاچر با شعار «کاهش مالیاتها» بر طرفداران خود افزود، شعاری که در پیروزی او بی‌تأثیر نبود.

لازم به یادآوری است که با تمام انتقاداتی که به حزب کارگر می‌شد، جیمز کالاهان نخست‌وزیر کارگری موفق شد به میزان قابل توجهی تورم را کاهش دهد. دولت جدید علاوه بر آنکه وعده کاهش مالیاتها را داده افزایش بودجه‌دفاعی کشور را نیز اعلام داشته است.

انتخاب این سیاست اگر چه می‌تواند برای اقتصاد بیمار انگلستان داری مسکنی باشد ولی دیر یا زود اثر دارو از بین خواهد رفت، تورم رو به افزایش خواهد گذاشت، بیکاری آشکار و پنهان سبب بروز ناآرامی خواهد شد و بر «مادام تاچر» همان خواهد رفت که بر جیمز کالاهان... شکست خانم تاچر در طرحهای اقتصادی انگلستان، بریتانیای کبیر را تبدیل به بریتانیای فقیر خواهد کرد.

ح - مبشر



# چهره عبوس ترکیه در آینده‌ای نه چندان دور

اگر غرب، خاصه آمریکا، درس‌هایی از انقلاب ایران آموخته باشد، باید توجه بیشتری به ترکیه که از لحاظ اقتصادی و سیاسی به تنگناهای هراس‌انگیز افتاده است، بکند؟

فرضیه «دومینو» در مورد این مساله صدق نمی‌کند و میان شرایط کنونی و تحولات تاریخی در دو کشور، نمی‌توان شباهتی قایل شد. آن‌گونه که «بولنت اجویت»، نخست‌وزیر ترکیه، اخیراً گفت: «هرچند ناآرامی‌هایی در هر دو کشور وجود داشته است، اما شباهت‌ها مصنوعی است، آن هم اگر شباهتی در کار باشد. حوادث ایران، یک جنبش همگانی است که در جهت دموکراسی و آزادی بیشتر صورت گرفته است، حال آن که در ترکیه، دموکراسی هم‌اکنون وجود دارد. کسانی که مخالف رژیم ترکیه هستند، خواستار دموکراسی بیشتر نیستند، بلکه خواهان دموکراسی کمتری هستند. مذهب‌زدایی، ریشه عمیقی در ترکیه دارد. و مکان بازگشت به یک کشور غیر مذهبی، مطرح نیست.»

این گفته، ممکن است تا اندازه‌ی ساده‌لوحانه باشد، اما یک ارزیابی منطقی است. در حالی که هیچ جنبش اسلامی بنیاد-گرایانه‌ی که از حمایت وسیع برخوردار باشد در ترکیه وجود ندارد، این احساس فزاینده حتی در میان جوانان دیده می‌شود که نفوذ غرب، ارزش کمتر و کمتری در حل مسایل هراس‌انگیز اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ترکیه دارد.

از زمانی که رهبران غربی در کنفرانس عالی در «گوادولوپ» قول دادند یک برنامه کمک اضطراری چند ملیتی را برای ترکیه پیاده کنند، بیش از سه ماه می‌گذرد، اما از آن زمان، حتی یک لیره هم داده نشده است.

سازمان همکاری و توسعه اقتصادی



در پاریس، این برنامه را هماهنگ می‌کند و «ضیاء مغرینو گلو»، وزیر دارایی ترکیه، اخیراً به پاریس پرواز کرد تا بکوشد هماهنگ‌سازی برنامه را تسریع کند، او برای گفتگو با «هلموت اشمیت»، صدراعظم آلمان غربی، رهسپار بن شد، اما با دست‌های خالی به آنکارا بازگشت «اشمیت» مایل است تضمین کند که ترکیه کمک را دریافت کند.

برای «اجویت»، غیر قابل قبول‌ترین شرایطی که غرب بر ترکیه تحمیل کرده است، کاهش ارزش لیره ترک است که اخیراً بسیار تنزل یافته است.

«اجویت» می‌گوید که کاهش ارزش لیره، به ناآرامی سیاسی و اجتماعی بیشتری خواهد انجامید. آنچه «اجویت» از آن بیم دارد، آن است که این، به پایان یافتن نخست‌وزیری او که برای ۱۷ ماه ناآرام ادامه داشته است، منجر شود. اما، با کاهش ارزش لیره یا بدون کاهش آن، «اجویت» ممکن است قادر نباشد تا زمان خیلی زیادی دوام بیاورد.

نخست‌وزیر ترکیه اکنون یک برنامه

جدید را برای نجات اقتصادی آغاز کرده است که به وام‌های غربی تکیه ندارد. او اعلام کرده است که «ترکیه می‌تواند روی پاهای خود بایستد، حتی اگر هیچ کمک خارجی نگیرد.» «اجویت» جسورانه اعلام کرده است که خودداری غرب در ارائه کمک اقتصادی، ممکن است «تأثیری» بر روابط خارجی ترکیه داشته باشد.

این گفته‌ها ممکن است چیزی بیش از سخنوری پوچ یک سیاستمدار ناامید نباشد. اما «اجویت» می‌داند که ترکیه نمی‌تواند از لحاظ اقتصادی روی پاهای خود بایستد، او همچنین می‌داند که در وضع تضعیف شده کنونی او، «تأثیری» که وی و حکومت‌اش می‌توانند بر امور خارجی داشته باشند، بسیار محدود است.

اما آنچه رهبران غربی، خاصه «جیم کارتر»، رئیس‌جمهوری آمریکا، باید بر رسم کنند. آن است که اگر ترکیه مانند ایران به انقلاب روی آورد، چه حادثه‌ی انفاز خواهد افتاد. علت‌ها کاملاً متفاوت خواهد بود، اما اهمیت «استراتژیک» و حیاتی ترکیه به آن معنی خواهد بود که تأثیر انقلاب بر خاورمیانه و موازنه قدرت جهانی، خردکننده خواهد بود.

در این لحظه، «اجویت» به نحو نامعلوم با آن چیزی حکومت می‌کند که او حکومت نظامی با «چهره انسانی» می‌خواند. اما اگر «اجویت» سرنگون شود، دیگر انسانیتی در کار نخواهد بود. سرنگون شدن او، به آسانی روی تواند داد. حکومت نظامی تحت حکومت جانشین «اجویت» که ممکن است از سوی چپ‌گرایان تندرو یا به احتمال بیشتر از سوی راست‌گرایان افراطی به قدرت برسد، چهره‌ی خواهد داشت که خونین و غیر انسانی خواهد بود. و چهره‌ی که به برزیدنت «کارتر» و غرب تقسیم نخواهد کرد.

کوتاه‌شده از «عرب‌مانت»

کنفرانس وزیران امور خارجه کشورهای اسلامی از سه‌شنبه هفته گذشته در شهر «فاس» مغرب آغاز به کار کرد. مهمترین حادیه قبل از آغاز کنفرانس، تصمیم به «تعلیق» شرکت مصر در کنفرانس بود که مورد قبول اکثر شرکت کنندگان در کنگره قرار گرفت. بسیاری از شرکت کنندگان قبلا اعلام کرده بودند که در صورت حضور مصر از کنفرانس خارج خواهند شد. وزیر امور خارجه مصر به این مناسبت اعلامیه‌ای منتشر کرد که در آن آمده است: «مصر مسئولیت تمام کشور-های اسلامی را به آنها خاطر نشان می-سازد. تعلیق شرکت مصر در کنفرانس اسلامی با اصول منشور کنفرانس مغایرت دارد». در پایان اعلامیه اضافه شده است که هیئت مصری هر لحظه برای شرکت در کنفرانس آمادگی خواهد داشت.

در دستور کار کنفرانس بررسی مسائل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قرار داشت سازمان اسلامی برگزار کننده کنفرانس ۴۴ عضو دارد که از آنجمله ۴۴ کشور عضو اتحادیه عرب، نیجریه، جامعه

شکل فوق و بازوی ۱ و ۲ آن به خصوص به امریکا اطمینان می‌داد که روابط محرمانه بین مقامات دو کشور تحت کنترل بوده و چیزی به‌خارج درز نخواهد کرد.

و مردم متحیر می‌مانند که آقای دکتر یزدی مدعی ساخت جامعه توحیدی، (مصاحبه با کیهان)، چگونه عینا از همین الگو استفاده می‌کرد؟ که اگر فعال‌بودن یکی از بازوهای آن یعنی بازوی ۱ بوسیله دکتر سنجابی فاش نمی‌شد این الگو یقینا همچنان برقرار می-ماند! اگرچه با توجه به اهداف جنبه ملی خود جای سؤال است که چرا دکتر سنجابی در بدو امر، و شروع دخالت‌های دکتر یزدی مسئله را به اطلاع مردم ایران نرساند و آنقدر صبر کرد تا وقتی در مبارزه قدرت شخصی مغلوب شد آنوقت به افشاکری پرداخت. ولی آیا الگوی مورد استفاده آقای دکتر یزدی بشکل زیر، توحیدی بود؟

## چشم‌انداز جهان

مسلمان قبرس، جبهه موروی فیلیپین نیز به عنوان ناظر در کنفرانس شرکت می-کنند. دهها سازمان بین‌المللی از جمله سازمان وحدت آفریقا و یونسکو، و چندین انجمن اسلامی نیز نمایندگانی به «فاس» فرستاده بودند.

اولین کنفرانس سران اسلامی (رباط سپتامبر ۱۹۶۹) بعد از آتش سوزی جنایتکارانه مسجدالاقصی در ۲۹ اوت ۱۹۶۹ تشکیل شده بود.

سپس کنفرانس اسلامی جده در ماه مارس ۱۹۷۵ تشکیل شد که به ایجاد دبیرخانه دائمی سازمان کشورهای اسلامی در جده (تا آزادی بیت‌المقدس) تصمیم گرفت.

هدف اصلی سازمان اسلامی فعالیت در جهت «احیای جهان اسلام و همکاری کشورهای عضو در همه زمینه‌ها، حمایت از جنبش فلسطین و آزادی بیت‌المقدس» است. در اساسنامه سازمان کنفرانس اسلامی احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی اعضاء

فعال بودن بازوی ۱ که وسیله دکتر سنجابی فاش شد ولی در مورد فعالیت بازوی ۲ آیا طی این مدت از روابط ساواک با سیا و موساد و روابط محرمانه بین ایران و امریکا چیزی به‌خارج درز کرد؟ و آیا ملت ایران در جریان امور قرار گرفت؟ آیا انحصاری کردن کادر غیر قابل نفوذ بازوهای ۱ و ۲، با مسئله اسناد رشوه‌گیری اعضاء کنگرس امریکا که مسکوت ماند و مقفود شد و خبر انتخاب وکیل شخصی دکتر یزدی برای بررسی قراردادهای ایران و امریکا صورت محکم‌تر بخود نمی‌گیرد؟

و کجا است اعتراض‌های بنی‌صدر ثورسین جامعه توحیدی نسبت به تمرکز قدرت فوق که تمام وعده‌ها و ادعاهای ایشان را نقش بر آب نموده؟

آیا با سئوال‌های متعدد فوق و ابهامات

لازم شمرده شده است.

## اتریش

یکشنبه گذشته رای دهندگان اتریشی برای سومین بار پیاپی اکثریت آراء خود را به‌نفع برونوکرایسکی به‌صندوقها ریختند. صدر اعظم اتریش خیال ندارد تغییر فوری در برنامه حکومتی خود بدهد. حزب سوسیالیست کرایسکی در این انتخابات ۷۵ صدم درصد آراء بیشتری نسبت به انتخابات گذشته به‌دست آورد.

موفقیت کرایسکی به‌زعم تمام نظر-خواهی‌ها و حدس و گمان کارشناسان، و بعد از يك رشته شکست پیاپی برای احزاب چپ اروپا، تعجب بسیار برانگیخت.

بعد از شکست اولاف‌پالمه در سوئد در سال ۱۹۷۶ و بعد از شکست اخیر جیمز کالاهان انتظار می‌رفت که کرایسکی نیز قربانی رونق بازار سوسیال دمکراتها در اروپا بشود.

آنچه اتریشیها را به سوی کرایسکی جلب می‌کند، سه ویژگی حکومت اوست که استقرار ثبات، امنیت و تداوم آن است.

موجود، نقش تاریکی و ابهام در ایجاد جو موجود حاکم برفضای فکری مردم ایران، توجیه نمی‌شود؟ و آیا آنانکه صدای پای فاشیزم را می‌شنوند اکنون حس نمی‌کنند که این صدا از کدام‌سو و بنفع چه کسی دارد می‌آید؟

(الف) - در دیاگرام ۱ دخالت ارتش و نیروهای انتظامی در داخل کشور به‌خاطر اعتقاد و پاور افراد آن نسبت به صحت عمل خویش بعنوان وظیفه ملی و مبارزه با دشمن و در جهت (حفظ منافع ملی) و در اجرای دستور فرماندهان صورت می‌گرفت.

(ب) - در مورد بازوی اجرائی در دیاگرام (۲) فقط نقش الگوئی از نظر توجه به‌سریست قبلی آنان آقای دکتر یزدی مورد نظر بوده نه عملکرد پاسداران.

(۱) - بعلت لزوم تعدیل در مفهوم جمله مزبور ترجمه جمله با تغییر کوچکی همراه است.



# فرار اشرف دهقانی و سختگیری زندانبانان

خاطرات زندان - قسمت آخر



برای صرف نهار و شام به سالن غذاخوری زندان که در انتهای سالن ۳۰۰ متری واقع بود رفتیم. چند نفر از بچه‌های ما در آشپزخانه برای پخت و پز و تقسیم و امور دیگر مربوط به آن نظارت کامل داشتند. این نظارت نه برای ما بلکه بیشتر برای زندانیان عادی بود. مسئولین زندان از جیره غذای آنها می‌زدند. برای جلوگیری از این حق‌کشی، بچه‌های ما چند نفر از صبح تا شب به صورت داوطلب بر کلیه امور آنجا نظارت داشتند. این رفتار سبب می‌شد زندانیان عادی را بر علیه ما بشوراندند. عده‌ای از آنها را وادار می‌کردند تا بما بد و بیراه بگویند. برای صرف غذای هر بند نوبت مقرر تعیین شده بود. از ساعت یازده و نیم تا دو بعدازظهر همه زندان غذای خود را خورده بودند. آشپزخانه سلف سرویس بود. ظروف غذا به شکل یک سینی بود که با فروافتادگی‌ها و برجستگی‌هایی در روی صفحه جای چند ظروف بزرگ و کوچک

در آورده بودند.

در بیرون زندان قزل حصار محوطه بزرگی برای ورزش وجود داشت. آیین محوطه دارای یک تور والیبال چند خوک برای پرش و یک زمین فوتبال بود. دیوارهای بلند این محوطه را از بیابان‌های اطراف جدا می‌کرد. به فاصله‌هایی نزدیک بهم در بالای دیوار برج نگهبانی و نورافکنهای قوی نصب شده بود. هر بند در هفته یک تا دوبار می‌توانست از این زمینها استفاده کند. در مورد ما این قانون کمتر رعایت می‌شد. تنها هر وقت با ما روابط حسنه‌ای داشتند نوبت زمین ورزش را هم رعایت می‌کردند. درگیری ما با پلیس بر سر شکل اداره آشپزخانه، رفتن به زمین ورزش و رعایت نوبت ملاقات در هفته بود. برای بدست آوردن این خواستها همیشه با پلیس در جنگ بودیم. روزی ملاقات را قطع می‌کردند و زمانی دیگر رفتن به سالن غذاخوری و زمین ورزش را. یکی از پربحث‌ترین کمونهای که تا

آن زمان دیده بودیم همین بود. روزها و ساعت‌های زیادی وقت ما برای مقابله با پلیس و بدست آوردن این خواستها در بحث و جدل داخلی صرف می‌شد. عده‌ای معتقد به عدم درگیری با پلیس و تن دادن به این تضيیفات بودند و اکثریت مقاومت و پایداری را لازم می‌دانستند. این درگیریها آنقدر ادامه پیدا کرد تا اسفند ۵۱ که عده‌ای از کمون انشعاب کردند. انشعاییون در این موقع از گروه معتقد به عدم مقابله با پلیس بودند. این امر ما را در مقابل پلیس ضعیف می‌کرد. افراد کمون سیاستشان را در مورد پی‌گیری و فشار به پلیس ادامه دادند. برای بدست آوردن ملاقات در عید ۵۲ مدت‌ها با پلیس درگیر بودیم - تمام اسفند ۵۱ را صرف چانه زدن با این مسئله کردیم. تقاضای ما از پلیس این بود که از روز اول عید تا ۱۳ فروردین حق ملاقات داشته باشیم. اما پلیس این زمان را ۴ تا ۵ روز در نظر گرفته بود. روزهای زیادی از

ماه اسفند را پشت در بند جمع و شروع به خواندن سرود می‌کردیم. صبح و عصر در ساعات مقرری دست به این کار می‌زدیم. با این تاکتیک مسئولین زندان را وادار کردیم تا برای آخرین بار با نمایندگان ما به گفتگو بنشینند. خواستهای دیگر ما اجازه استفاده از آشپزخانه و زمین ورزش بود که مدتی بود رفتن به آن را برای ما ممنوع کرده بودند. دلیل آنها در مورد آشپزخانه این بود که شما زندانیان عادی را بر علیه ما تحریک می‌کنید. این ادعا وسیله‌ای بود تا پای ما را به آنجا قطع کنند و راحت بتوانند حق زندانیان عادی را از آنها سلب کنند. با نظارت بچه‌های ما در امور آشپزخانه سودجویی و کشتن رفتن‌ها دیگر ممکن نبود. زندانیان عادی از حمایت می‌کردند ولی هرگونه راه‌های تماس بین ما را بسته بودند. ذرواقع ما را در بند هم زندانی کرده بودند. حتی زمانی که به بیمارستان می‌رفتیم برای جلوگیری از تماس با زندانیان عادی قبلاً آنها را از بیمارستان خارج می‌کردند. سرانجام نماینده ما توانست با رئیس زندان توافق کند که در ایام سال نو به مدت یک هفته مداوم هر روز اجازه ملاقات داشته باشیم. در مورد سالن غذا-خوری و زمین ورزش توافقی حاصل نشد. سال نو را با امکاناتی که در دست داشتیم جشن گرفتیم. پنج روز فروردین طبق قولی که به ما داده بودند ملاقات برقرار بود. روز ششم فروردین ملاقات را قطع کردند علت این امر فرار رفیق اشرف دهقانی از زندان قصر بود. ما که از موضوع خبر نداشتیم نسبت به قطع ملاقات خود اعتراض کردیم. بطور سر بسته گفتند که چند نفر از زندان قصر فرار کرده‌اند. اما وقتی برای ما روشن شد که فرار رفیق اشرف واقعیت دارد کوتاه آمدیم. پس از واقعه فرار زندان قصر امکانات زندانیان را محدودتر کردند. ساعت ۴ بعدازظهر روز ۱۳ فروردین صدایم کردند و گفتند که وسیله‌ات را جمع کن. به شیراز انتقال خواهی یافت. طبق معمول بچه‌ها در دو طرف راهرو صف کشیدند و با زدن دست از آنها خداحافظی کردیم پس

از انجام تشریفات در دفتر زندان سوار یک جیب ارتشی شدیم. دست چپ مرا با دست یک گروهان مسلسل بدست که در کنارم نشسته بود دست‌بند زدند. یک سرگرد با اسلحه کمربندی پشت سرم بود. سربازی جیب را روشن کرد و به‌طرف تهران پراه افتادیم. ساعت نزدیک به ۷ بعدازظهر جلوی گاراژ ایران‌پیما واقع در خیابان سوم اسفند بودیم. از جیب پیاده شدیم. در حالی که هنوز دستم به دست گروهان وصل بود! از عرض خیابان گذشتیم و سوار اتوبوسی مسافری شدیم مسافران کنجاوانه نگاهمان می‌کردند. من و گروهان روی یک صندلی دست‌بند بهم نشستیم. سرگرد در صندلی پشت سر ما تنها نشسته بود. نزدیک به دو

ساعت از قزل‌حصار تا اینجا را طی کرده بودیم. در این فاصله من با سرگرد کمی حرف زده بودم به‌او گفتم که من چیزی از زندانم نمانده و حتی اگر اهل فرار هم باشم حالا دیگر خیلی دیر شده است. به‌سوالات من که کی و با چه وسیله‌ای به شیراز می‌رویم جواب نمی‌داد. خیلی مراقب من بودند. قبل از اینکه اتوبوس حرکت کند روزنامه‌ای از آنها خواستم که برآورده کردند چند کلمه حرف زدم که از ادامه آن جلوگیری کردند. حسن آباد قم اتوبوس برای صرف شام توقف کرد.

بعداز پیاده شدن مسافرها ما سه‌نفر هم از اتوبوس پیاده شدیم به سالن غذا-خوری رفتیم. مردم متوجه ما بودند. بعداز صرف شام به دستشوئی رفتیم. توالی در گوشه‌ای از حیاط باز قرار گرفته بود. در موقع شام دست‌بند را از دستم گشوده بودند، گروهان و سرگرد مرا در میان گرفته بودند به‌دستشوئی که رسیدیم گروهان جلو در ایستاد و سرگرد پشت دیوار زیر پنجره‌ی توالی رفت. تمام شب را بیدار بودند. صبحانه را در سرودشت صرف کردیم. خیلی به‌خودشان می‌رسیدند. صبحانه را با تخم‌مرغ و کره و مریا و عسل از خود پذیرائی کردند. به‌دختر و پسری که

در صندلی جلو نشسته بودند حالی کردم که من زندانی سیاسی هستم و از تهران به زندان عادل‌آباد منتقل می‌شوم. دختر پرسید از کدام گروه هستی. بعد از معرفی خود او چند نفر از بچه‌های گروه ما را که اهل شیراز بودند می‌شناخت، او شیرازی و دانشجو بود. سرگرد دانش درآمده بود گفت اینها هم از جمع شما هستند؟ گفتم نه. گفت حق حرف زدن را نداریم. اتوبوس در یک گاراژ بیرون شهر توقف کرد. دختر و پسر از من خداحافظی کردند. سوار تا کسی شدیم و به زندان عادل‌آباد رفتیم. سرگرد می‌گفت به محض تحویل تو به دفتر زندان به تهران برمی‌گردیم. آنها از این ماموریت پول خوبی می‌گرفتند. با همه مسئولیتی که این کارها داشت آنها از تکرار آن دریغ نمی‌کردند. می‌گفتند کار ما این است. پس از تحویل من به دفتر زندان بلافاصله مرا به بند زندانیان سیاسی بردند. در اطاقی بچه‌ها دور من جمع شده بودند و طالب خبرهای جدیدی از من بودند. مهمترین خبر فرار رفیق اشرف دهقانی از زندان قصر بود که آنها از آن بی‌خبر بودند.

#### در اینجا خاطرات زندان پایان

می‌یابد. آنچه‌در زندان شیراز گذشت در شماره ۹ مجله، یعنی درست نخستین شماره‌ای که پاورقی خاطرات زندان را شروع کردم، چاپ شده است.



# Le Monde

Fondateur : Hubert Beuve-Méry

Directeur : Jacques Fauret

on > du Sud-Liban | Annonce de déclaration

Iran

LA LUTTE POUR LE POUVOIR A TÉHÉRAN

Les deux principaux «hommes de confiance»  
de l'ayatollah Khomeiny sont en semi-disgrâce

نوشته و  
ترجمه «بیدار»

## آزادمنشان ایرانی، آماج تاخت‌ها

روشنفکران ایرانی می‌ترسند در کنار انقلاب‌گران سنت‌زده، آینده‌ی نداشته باشند...  
آن‌جا که دموکراسی هرگز وجود نداشته، مردم نیاموخته‌اند فکر دیگران را حرمت نهند...  
در تظاهرات اول ماه مه، چهارگروه سیاسی اصلی ایران، نمایش‌های عددی مساوی دادند...  
نماینده کارگران: رادیو-تلویزیون به طرز خشم‌انگیزی با ما رفتار کرده است  
میتینگ توده‌ی‌ها، روز اول ماه مه در میدان امام حسین پایان گرفت  
اعضای دولت بازرگان، خبر قطع رابطه با مصر را از رادیو شنیدند!

«لوموند» فضای تنفسی است. نویسندگان متخصص و کادر آگاه دارد. از این گذشته، گزینه‌ی‌ها از فرزاتگان جهان، نوشته‌های خود را برای چاپ به آن می‌سپارند. گرچه درهای آن به روی همه نظرها و تمایل-ها باز است، مسئولیت‌گزینی‌ها را احساس می‌کند، به مکانیسم انتخاب اصلح مجهز است و ارتجاع را از

«لوموند» را سرسری نگیریم. «لوموند»، نمی‌گوییم که صدای آزاد حقیقت است، نمی‌گوییم روزنامه‌ی‌ست صددرصد اشتباه‌ناپذیر و بیگانه با خطا. اما جدی‌ست، تا بخواهید جدی‌ست. تعصب نمی‌ورزد، افراط نمی‌کند. خطاهای خود را، به محض آنکه دریابد، تصحیح می‌کند.

نوآوری باز می‌شناسد، و افراط را از اعتدال.

به دور از مبالغه، هر شماره آن، یک کلاس جامعه‌شناسی است و هر مقاله آن، چیزی نوپردانستی‌ها می‌افزاید.

از آن‌جا که «لوموند»، گرفتار ملاحظه‌های مشکوک نیست و آزادانه وار می‌اندیشد، دیکتاتورها از آن نفرت دارند. شاه از آن نفرت داشت، زیرا «لوموند» ملاحظه نمی‌کرد. شاه از آن می‌ترسید، زیرا «لوموند» به نحوی زبان‌گشوده «اوپوزیسیون» ایران شده بود.

«لوموند» جنایت‌های شاه و ساواک را پرده‌پوشی نمی‌کرد. ارگان سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر شده بود و نتایج بازپرسی‌ها و تحقیق‌های آن‌ها را درباره حضور سیاه‌اختناق در ایران یکایک منتشر می‌کرد که یکی از آن‌ها مقاله بسیار افشاگرانه‌ی بود که دو سال پیش در حقوق‌دان برجسته درباره تبهکاری‌های نهبان و آشکار شاه زیر عنوان «بناجیب‌ترین رژیم دنیا» نوشته بودند. «لوموند»، نمی‌گوییم خیرخواه ماست، اما نقطه نظرهایش در خور تامل و بررسی‌ست، به آسانی نمی‌توان از داوری‌های آن گذشت و با این استدلال بدوی و کور که هر چه غربی است، دور انداختنی‌ست، آن را نادیده گرفت.

«لوموند» تبسج تغییره‌است، هواسنج گرماها و سرماهای افکار عمومی است. دیکتاتورها هستند که از روش «لوموند» نفرت دارند. دیکتاتورها نمی‌خواهد هواسنجی باشد که برودت زود آیند سقوطشان را

# ایران انقلابی از دید گاه «لوموند»

نشان دهد.

در فرانسه می‌گویند:

وقتی لحن «لوموند» تغییر می‌کند، باید غور کرد و دید کجای کار غلط است. وقتی «لوموند» بوی استبداد می‌شنود باید دید کدام روش و کدام سیاست، خودکمه بوده است. «لوموند»، سال گذشته در همین روزها با آیت‌الله خمینی به‌عنوان رهبر اوپوزیسیون مذهبی ایران مصاحبه‌یی کرد که اعتراض به حکومت شاه را چون بانگ بلندی به دوردست‌های جهان برد. این نخستین مصاحبه‌ی یک رسانه غربی با آیت‌الله خمینی بود. پیش از آن، جهان، چنین نامی نمی‌شناخت. این «لوموند» بود که وسعت‌گیری زود آیند دامنه اعتراض را شناخت و با مصاحبه‌ی یک صفحه‌ی‌اش با رهبر مذهبی، دنیا را آماده شنیدن صدای انفجارها کرد و مجموع رسانه‌های جهان را متوجه ساخت که بانگ اعتراضی در نجف می‌خواهد همه‌جاگیر شود.

این است که می‌گوییم «لوموند» را نباید سرسری گرفت و نکته‌گیری‌ها و تحلیل‌های آن را باید به‌عنوان علامت وجود بیماری در نگریست.

«لوموند» را نباید سرسری گرفت. یک سال از مصاحبه «لوموند» با آیت‌الله خمینی می‌گذرد. ببینیم امروز، پس از یک سال، هواسنج گرماها و سرماهای افکار عمومی، نظرهایش بر چه مدار است و تعبیر-هایش بر چه منوال.

از نقدهای «لوموند» نهراسیم. نقدهای «لوموند» را به‌طعن و لعن نگیریم، خشک‌اندیشی‌اش را کنار بگذاریم. به‌جای نفرین کردن «لوموند»، در

خود و در روش‌های خود بنگریم شاید روش‌های خود ما، سزاوار نفرین است.

بار دیگر: «لوموند» معیار و ملاک نیست، اما نوشته‌هایش شایان بررسی است از «لوموند» نترسیم. دیکتاتورها از «لوموند» می‌هراسند، دیکتاتورها از کلام آزاد می‌ترسند و اصل آزادی کلام را تحریم می‌کنند. خودشان را تحریم می‌کنند.

آزادی نمی‌میرد. از در برانی‌اش از پنجره سر می‌گشاید. آن کسی که از خود می‌ترسد و به‌حقانیت فکرش اطمینان ندارد، از آزادی هراس دارد. کسی که به‌خود بیمناک نیست و اندیشناک شکست تزهایش نیست، می‌گذارد دیگران هم تزهینند. او شب‌گور اندیشه خوشی نیست. خر زهره نیست که جابه‌گل‌های دیگر تنگ کند. می‌داند گل است و می‌گذارد گل‌های دیگر هم بشکفند.

\*\*\*

اکنون ترجمه پاره‌هایی از مقاله‌ها و گزارش‌های یک ماهه اخیر «لوموند» را که از تهران گزارش شده است و برخی از آن‌ها نوشته «اریک رولو»، نویسنده و گزارشگر نامدار «لوموند» است، با هم بخوانیم قسمت دوم این مقاله در هفته آینده به‌نظر تان خواهد رسید.

● آزادمنشان ایرانی، آماج تاختها...

آزادمنشان و رقی‌خواهان که بازگشت به دموکراسی را توصیه می‌کنند آماج حمله‌های هرچه بیشتری می‌شوند. مجاهدان انقلاب اسلامی (سازمانی که به کرات، راست تندرو توصیف شده است) در یک نمایش

● يك سال از مصاحبه «لوموند»

با آیت‌الله خمینی می‌گذرد...

● «لوموند»، تب سنج تغییرها،

هواسنج گرماها و سرماهای افکار

عمومی...

خیابانی، کسانی را که «درمیانه می‌مانند و می‌کوشند از هر دو طرف بهره بگیرند»، محکوم کردند و این چنین، نخست‌وزیر، بازرگان را هدف ساختند. رئیس حزب جمهوری اسلامی که این «میان‌روان» را «کمونیست» قلمداد کرد، گفت که جایی برای آن‌ها در ایران نیست. یکی از رهبران جبهه ملی دموکراتیک می‌گوید: «در کشوری که دموکراسی در آن هرگز عملاً وجود نداشته است مردم نیاموخته‌اند فکر دیگران را حرمت نهند.»

در گیروداری که سانسور در مطبوعات نوشتاری هر چه سنگین‌تر و فشار آورتر می‌شود و روحانیان با دقت و وسواس، برنامه‌های رادیو - تلویزیون را زیر نظر دارند، روشن-فکران دموکرات که نقش مهمی در نبرد برای رعایت حقوق بشر در رژیم پیشین ایفا کرده‌اند، می‌ترسند در کنار انقلابیون سنت‌گرا، آینده‌ی نداشته باشند...

... ابراهیم یزدی، دایمی‌ترین هدف اوپوزیسیون پیشروست که او را به‌عنوان «مرد امریکاییان» می‌کوهد.

(لوموند ۲۱ آوریل)

## on > du Sud-Liban | **Après la déclaration**

### • IRAN

**Le référendum a été perturbé  
ou boycotté dans les provinces réclamant l'autonomie**

### ● چهار نمایش همسنگ...

تظاهرات چندگانه‌یی که سه‌شنبه اول ماه مه، جشن نخستین «بهار آزادی» را پس از یک ربع قرن نشانه زد، به‌درستی، بر تنوع و تعدد نیروهای سیاسی ایران دلالت می‌کرد که بر سر جلب نظر کارگران با یکدیگر نزاع دارند، نیز بر اتحادهای سیاسی حکایت داشت که بنا بر مشابَهت‌ها یا نفرت‌های مشترک، پدید آمده است.

میتینگ‌گی که به سرپرستی حزب جمهوری اسلامی در میدان امام حسین (فوزیه پیشین) برپا شد هواداران آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله طالقانی را نیز گرد آورده بود.

میتینگ‌گی که در مجتمع صنعتی کرج سی کیلومتری پایتخت برگزار شد گرد هم آیی مجاهدان خلق و مسلمانان پیشرو بود.

از دو نمایش خیابانی در میانه تهران، یکی به همت حزب توده (کمونیست مسکو-گرا) برپا شده بود، دیگری به کوشش سازمان‌های گوناگون مارکسیست - لنینیست مستقل.

این چهار تجمع، طبق برآوردهای پاره‌یی از ناظران بی‌طرف، وسعتی بالنسبه مساوی داشتند: هر یک چند صد هزار تن را گرد آورده بودند.

هر یک از آن‌ها با شعارهای روزشان و ترکیب اجتماعی‌شان مشخص می‌شدند. در نمایش سیاسی، مارکسیست - لنینیست‌ها، بیکاران گروه گروه آمده بودند و به نظر می‌رسید دانش‌آموزان جوان دبیرستان‌ها، دانشجویان، روشنفکران، دارندگان مشاغل آزاد معلمان و استادان، تفوق عددی دارند.

در خط سیر، جوانان بلوچین‌پوش،

روزنامه‌ها، جزوه‌ها و بیانیه‌های سازمان‌هایی را که در نمایش خیابانی شرکت داشتند، پخش می‌کردند: تروتسکیست‌ها، کمونیست‌های چین‌گرا، جبهه ملی و دموکراتیک متین‌دفتری، اتحادیه زنان، سازمان نوپدید بیکاران، سندیکاهای مختلف دیگر و صد البته، فداییان خلق...

شعارهای منقوش بر پارچه‌ها به امپریالیسم پرخاش می‌کردند، ملی کردن شرکت‌های وابسته به سرمایه‌های خارجی را درخواست می‌کردند، شناسایی حق اعتصاب را می‌خواستند، نیز شرکت کارگران را در تدوین قانون اساسی و آزادمنش سازی رسانه‌های گروهی را... آقای «اسد»، یکی از گردانندگان سازمان بی‌کاران که کارگر جوان لاغری بود با چهره تکیده، خشمگین به ما گفت: «رادیو - تلویزیون به طرز نفرت‌بار و خشم‌انگیزی با ما رفتار کرده است.»

او افزود: «رادیو، تلویزیون، گاه ما را به‌عنوان قنبل و بی‌عار و ناکس به افکار عمومی معرفی کرده، گاه به‌عنوان ضد انقلابی، و تا آن‌جا پیش رفته که ما را به دختران خوشگذرانی تشبیه می‌کند که بی‌کار شده باشند و غرامت بیکاری، و نیز کار بخواهند.»

آقای «اسد» که دولت بازرگان را مسئول سرفروشت رقت‌بار بیکاران می‌داند، حتی از برزبان آوردن نام آیت‌الله خمینی خودداری می‌کند و به این توضیح قناعت می‌کند که: «ما حق دخالت در امور دولت را برای روحانیت به رسمیت نمی‌شناسیم.»

### ● احتیاط رهبران حزب توده

دومین نمایش چپ (توده‌یی) که از سوی «کمیته هماهنگ‌سازی سندیکاها» برگزار شده بود و تقریباً نیمی از سازمان

های کارگری تهران را در خود جمع داشت. با شعارهای اقتصادی و سیاسی، در مجموع شبیه به شعارهای مارکسیست، لنینیست‌های مستقل، شکل گرفت، منتها بایک استناد. پلاکاردهای بی‌شمار، بر قولد جمهوری اسلامی درود می‌فرستادند. نکته‌یی که به همان اندازه با معنا بود که نمادی (سمبولیک) این که: نمایش خیابانی توده‌یی‌ها در میدان امام حسین پایان گرفت، همان جا که میتینگ گروه‌های اسلامی برگزار شد. این عمل، منطبق بود با سیاست حزب توده که از اعضا و هواداران خود دعوت کرده بود در رفتارندوم اخیر، «آری» بگویند. ضمن آنکه خود را متعهد ساخته بود برای دادن «محتوایی مترقی» به جمهوری اسلامی نو بنیاد، بیکار کند. رهبران توده که بیشترشان به تازگی از تبعیدی درازمدت در اروپای شرقی بازگشته‌اند منتهای احتیاط را به خرج داده بودند. آن‌ها در رژه شرکت نکردند و هم‌زمان‌شان بدون پلاکارد یا پرچم‌های مشخص راه‌پیمایی کردند. یکی از گردانندگان «کمیته هماهنگ‌سازی سندیکاها»، و دبیر سندیکای کارگران ساختمانی، در تشریح روشی که این کمیته در نمایش خیابانی برگزیده، اظهار داشت: «ما نسبت به روحانیت مسلمان عقده نداریم. ما خیلی پیش از آن‌ها با رژیم مبارز می‌جنگیدیم. تعداد شهدای ما برای این گواهی می‌دهد. همه می‌دانند اعتصاب همگانی‌یی که ما بخصوص در مناطق نفتی به راه انداختیم، تعیین کننده و سرنوشت ساز بود و حکم مرگ نظام شاهنشاهی امضاء کرد زنگ ناقوس می‌گوید وقت آن است که طبقه کارگر به تمامی خود را دموکراتیک خود را مطالبه کند.»

● مجاهدان خلق، یار همه کارگران جهان  
مجاهدان خلق «مسلمان‌های مترقی»

که قصد دارند به حزبی کارگری «پرو-لتاریایی» تبدیل شوند، در کوتاه مدت، هدف دیگری ندارند.

با این وصف، شعارهایی که درنمایش سیاسی خویش در مجتمع صنعتی کرج به اهتزاز درآوردند، سرشتی بسیار ریشه‌ی‌تر داشت.

برپلاکاردهای آن‌ها، قول‌هایی از قرآن و کتب مقدس دیگر به چشم می‌خورد، از جمله: «هیچ چیز از آن انسان نیست، جز آنچه حاصل رنج دست‌های اوست»، «شور-بختی یک گروه، ناشی از توانگر شدن گروه دیگر است»، «ثروت‌های روی هم انباشته، بدون غضب و سلب حق امکان‌پذیر نیست»، «برای ایجاد جامعه‌ی بی‌طبقه دوش به‌دوش بجنگیم»، مجاهدان خلق که عمیقاً مذهبی‌اند چون نمی‌خواستند نه به‌مارکسیست‌ها شباهت برند، نه به مسلمانان سنت زده بر آن شدند که جداگانه تظاهرات کنند، و چنانکه آقای منصور، یکی از سخنگویان‌شان، به ما گفت، اعلام داشتند که نه‌تنها با طبقه کارگر ایران، بلکه همچنین با «همه کارگران در سراسر جهان» همبسته‌اند.

### ● ضد کمونیسم تلخ...

مسلمان داریم تا مسلمان... مسلمانانی که به دعوت حزب جمهوری اسلامی در میدان امام حسین تجمع کردند، با ضد کمونیسم تلخ‌شان مشخص می‌شدند. برخی از آفیش-های‌شان اعلام می‌کرد: «مارکسیست‌ها، عوامل شاه هستند»، «مرگ بر منافقان» (منافق، واژه‌ی‌مت که بر همه مخالفان اطلاق می‌شود). پلاکاردهای دیگری خاطر نشان می‌کرد که کارگران باید «در خدمت ملت و خدا» باشند. جمعیت که اساساً از لایه‌های میانی جامعه (مغازه‌داران، افزارمندان، کارمندان و تعدادی کارگر) تشکیل می‌شد، توده چشم‌گیری از زنان چادری را در خود داشت

که از فرق سر تا نوک پا، سیاه‌پوش بودند. گروهی از تظاهرکنندگان، بی‌گمان حتی معنای اول مه را نمی‌دانستند. بیانیه‌هایی که امضای ناشناس «مسلمان‌ها» را داشت و ده دوازده روز پیش در این‌جا پخش می‌شد، جشن کارگران را به‌عنوان جشن «کمونیست‌ها» محکوم می‌کرد. چنین می‌نماید که حزب جمهوری اسلامی، پیش از آنکه تصمیم بگیرد نمایشی در رقابت با نمایش گروه‌های چپ برپا دارد، دستخوش تردیدهای بسیار بوده است.

رهبر حزب، آیت‌الله بهشتی، بلند و باریک، با ریش انبوه فلقل نمکی که به طرزی ممتاز به‌زبان‌های آلمانی، انگلیسی و عربی صحبت می‌کند، از پرسش ما تعجب می‌کند: «یک جشن کمونیستی؟ ابهامی در اذهان پیش آمده. اول ماه مه نخستین بار در سال ۱۸۸۶ در شیکاگو جشن گرفته شد.» و با برقی از دشمنی در چشم‌هایش می‌افزاید: «درحقیقت، این یک جشن آمریکایی است... به‌زعم آیت‌الله بهشتی، سندیکاها، ملت را دچار تشتت می‌سازند. او عالمانه می‌افزاید که برای «آزاد ساختن کارگران از ستم کارفرمایان» باید شورا (سوویت)‌های کارگری اسلامی ایجاد کرد، و به‌زبان انگلیسی تصریح می‌کند: «شورا (سوویت)-های واقعی».

### ● اختلاف قم با تهران...

... در این میتینگ، هانی‌الحسن، نماینده دائمی سازمان آزادی‌بخش فلسطین در تهران، ملقب به «سفیر فلسطینیان»، در نقطه‌ی به‌زبان عربی، تجلیلی گرم از آیت‌الله خمینی به‌عمل آورد، زیرا «وی با اعلام قطع روابط سیاسی با مصر، هدیه‌ی گرانبها به ما داد».

نماینده «یاسر عرفات»، این چنین، نامستقیم به‌دولت بازرگان می‌تاخت که با

چنین گسستی موافق نبود چهل و هشت‌ساعت پیش از انتشار «فرمان» پدرسالار قم، وزیر خارجه به‌ما گفت که «مساله قطع روابط با مصر مورد بررسی‌ست.» به‌نظر می‌رسد که دولت بازرگان، می‌خواست از مصر، در برابر نفوذ عراق که در جنوب ایران، در خوزستان، اعمال می‌شود و زنه متقابلی بسازد. در خوزستان، جمعیت‌های عرب‌زبان، خودمختاری می‌خواهند.

رئیس دیپلماسی ایران به‌ما می‌گفت: «نادیده نمی‌گیریم که از جمله، عوامل بغداد برای علم کردن اقلیت عرب‌علیه دولت مرکزی دسیسه می‌کنند.»

به هر صورت، اعضای دولت بازرگان، خبر قطع رابطه با مصر را از رادیوشنیدند! برخی از آن‌ها درنظر داشتند به‌نشان اعتراض به «دخالش آشکار» در امور دولت، استعفا دهند. با این همه، از این‌عمل‌منصرف شدند، زیرا برآورد می‌کردند که تشتت در کشور پیش از آن گسترده است که آن‌ها بتوانند به‌خود اجازه دهند در آزمایش قدرت با رهبر معنوی انقلاب درگیر شوند.

از یک مرجع موثق شنیدیم که تصمیم قطع رابطه، با انگیزش «جلود»، رئیس هیات نمایندگی لیبی که اکنون رسماً از ایران بازدید می‌کند، گرفته شده است. آیت‌الله خمینی در پاسخ به نامه‌ی که سرهنگ قذافی برای او نوشته است گسست رابطه با مصر را اعلام کرد.

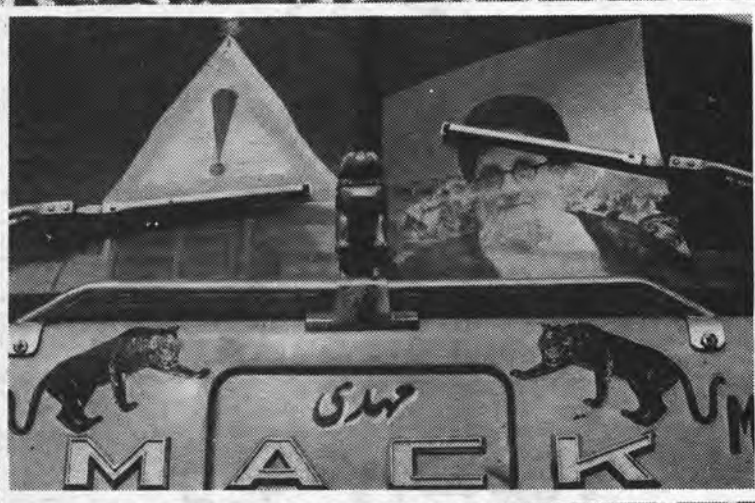
### ● بهانه تندروران...

تشنج‌های سیاسی که مجموع اوضاع را نشانه می‌زند ممکن است با ترور آیت‌الله مرتضی مطهری که روزنامه مستقل «آیندگان»، او را از قول ترورکنندگان رئیس شورای ناشناس انقلاب معرفی کرده، شدت گیرد... مسئولیت ترور این شاگرد و دوست دیرین آیت‌الله خمینی را که از شخصیت‌های



بارز جنبش اسلامی سنت‌گرا بود، سازمان  
نهان‌کار «فرقان» (به معنی قرآن) برعهده  
گرفته است. در این سازمان که اسلام‌بدون  
روحانیت را می‌خواهد، ممکن است عوامل  
محرک، رخنه کرده باشند. چپ، در مجموع،  
اظهار می‌دارد که بیم آن است که این‌گونه  
تروها، برای بی‌افکندن یک نبرد خونین،  
ظاهرا برضد تروریسم، و باطنا برضد همه  
مخالفان، بهانه به دست تندروان اسلامی  
دهد. (لوموند سوم مه)

● در شماره آینده: ازتشیع  
جنازه، یک فضای ضد کمونیستی حساب  
شده به‌وجود آوردند.





### هشدار زندانیان

سیاسی رژیم شاه به مردم ایران:

# فاجعه‌ای در شرف وقوع است!

ما همواره در بارهٔ دسایس ارتجاع هشدار داده بودیم، ازین پس نیز از افشاکری دست برنخواهیم داشت تا ملت ایران بداند دست ارتجاع از آستین چه کسانی بیرون می‌آید و آنها که به انواع حیل می‌کوشند نفوذ و حاکمیت امپریالیسم را در این مرز و بوم قوت بخشند کیانند و چه سیاست‌هایی هستند که می‌خواهند از امپریالیسم بین‌المللی بخاطر ضرباتی که بدست ملت مبارز ایران خورده است دلجوئی کنند!

ترور شخصیتی مذهبی و سیاسی چون آیت‌الله مطهری امری بی‌مقدمه و ناگهانی نبود. کفایت نگاهی کوتاه به وقایع چند ماه اخیر ایران بیفکنیم تا دریابیم چگونه ارتجاع میکوشد با سوء استفاده از عقاید و عواطف پاک مردم به نیت شوم خود جامعه عمل ببوشاند. همان دستی که آتش جنگی خانمان برانداز را در کردستان براه انداخت و دهها تن از مردم بی‌گناه را به آتش و خون کشید، همان دستی که وقایع اسفناکیز گنبد را آفرید، همان دستی که در نقده آتش افروخت و هم‌اکنون در تدارک توطئه‌هایی مشابه در سایر شهرهای کردستان است، همان دست نیز نیمه‌شب از آستین فاشیستهای وطنی و حامیان داخلی امپریالیسم بیرون آمد و بر سپاه شهدا، شهیدی دیگر افزود.

این بذرفناق و کینه را چه کسانی درین آب و خاک می‌افشانند؟ همانکسان که اکنون عجولانه به برداشت ازین بذرافشانی ننگین مشغولند! همانها که می‌خواهند با منحرف کردن اذهان مردم از اصل ماجرا، ایران را به حمام خون بدل کنند. و خود و اربابان بیگانه‌شانرا به یکباره از سر مبارزین

راه آزادی رها سازند. مانند آن سارقی که بهنگام فرار خود نیز فریاد می‌زد: آئی دزد! مگر جوان، این عامل شکنجه و مهرهٔ اصلی ساواک در اعترافاتش در دادگاه انقلاب از توطئهٔ شومی که رژیم منفر پهلوی به‌مراه ارتجاع و امپریالیسم بین‌المللی برای نابود کردن مبارزین راه آزادی طرح‌ریزی کرده بودند پرده برداشت؟ مگر شانمن بوجود چنین توطئه‌هایی اشاره نکرد؟ امپریالیسم همان توطئه ایرا که در اندونزی و شیلی و دهها جای دیگر در رابطه با قتل‌عام آزادی‌خواهان اجرا کرد، میخواهد در ایران نیز تدارک ببیند.

آیت‌الله طالقانی، که بحق میتوان او را پدر زندانیان سیاسی و اصولاً مبارزین راه آزادی دانست، در سخنرانی خود در مدرسهٔ فیضیه قم بدرستی آستینی را که دست ارتجاع از آن بیرون میاید نشان داد. او گفت که خطر از جانب چه گروه‌هایی متوجهٔ ملت ایرانست. حال که این دسیسه از پرده برون افتاده است و ارتجاع با نسبت‌دادن اتهامی شرم‌آور بطوری گنگ و نامستدل به مبارزین، در سر سودای نابود کردن آزادی و آزادخواهی را می‌پروراند، بر همهٔ هم‌میهنان است تا با افشاکری همه‌جانبه و پایمردی، ارتجاع را در این نقشهٔ شوم ناکام گردانند. هیتلر نیز با به آتش کشیدن مجلس آلمان و متهم ساختن کمونیست‌ها باین عمل، و قتل عام ایشان، چنان ارتجاع سیاهی را در جهان پایه ریخت و چنان فجایعی ببار آورد که بشریت تا ابد از آن شرم دارد.

ما از همگی هم‌زنجیران و نیز کلیهٔ آزادخواهان ایران صمیمانه خواستاریم در

### زهر ا - ر - مشهد

خانم زهرا - از مشهد ضمن نامه‌ای نوشته‌اند آنها که تا به حال در پشت پرده بوده‌اند، و هیچ قدم مثبتی در این راه برداشته‌اند، بلکه افکار پوچ و بیسوده‌ای در مغز و فکر ما فرو کرده‌اند، حالا به برکناری پیروزی انقلاب صدای خود را بلند کرده و جوانانی را که سالهای سال زیر شکنجه و ظلم و بیداد آن سفاک بوده‌اند با چوب تکلیف می‌رانند و حتی پا را از این هم فراتر گذاشته خلق قهرمان و مبارز ما را بر علیه آنها می‌شورانند.

وی آنگاه نتیجه می‌گیرد دشما اگر نمی‌دانید بدانید که همین چهارتا چیز فرنگ رفته لوس و متجدد بودند که هنگامی که شما در خواب ناز فرو رفته بودید، بیدادگاههای شاه خلق را فریاد می‌زدند برای خلق و مردمی که به آنها عشق می‌ورزند، خون خود را نثار می‌کردند.

### سازمان امت اسلامی

نامه‌ای به امضای سازمان امت اسلامی رسیده است دربارهٔ چه کسی آیت‌الله مطهری را ترور کرده. در این نامه می‌خوانیم جبهه دشمنی که این عملیات مذبحخانه را انجام داد از سه گروه تشکیل می‌شود:

۱- استعمار و صهیونیسم که منافع خود را بعد از انقلاب اسلامی در ایران در خطر دیدند.

۲- کشورهای ارتجاعی و دیکتاتورهای وابسته که از انقلاب اسلامی هراس دارند و از رسیدن تجربیات و روح انقلابی به خلقهای آن کشور بیمناکند. مانند رژیم بعث عراق.

۳- گروههای چپ و کمونیسم که پایگاه و انگیزه‌های موجودیت خویش را به از پیروزی انقلاب اسلامی از دست دادند. تهران مصور: همه باهم پیش از آنکه گروهی را متهم کنیم بکوشیم قاتل امت اسلامی را بیابیم. آنگاه همه چیز روشن خواهد شد.

## من رابطه با فرح نداشته‌ام

### مجله گرامی تهران مصور

در شماره ۱۵ - سال ۳۷ مورخه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ آن گرامی مجله داستانی تحت عنوان «من معشوق اشرف بودم» خواندم و با کمال تعجب اسم خود را به غلط جزو اسامی حاضران در آن میهمانی کذائی یافتم.

شاید اغلب خوانندگان مجله که این داستان را خوانده‌اند آنرا باور کرده‌اند. حق هم دارند، چون به قول علماء آنچه را که ممکن الوقوع است ابر هم واقع نشده باشد می‌توان به عنوان یک حقیقت پذیرفت و بلاشک هر چه راجع به بی‌بند و باری اشرف و خاندان پهلوی و وابستگان درباری ایشان گفته شود ممکن الوقوع است. بنده نیز به طریق اولی، اگر نام خود را به اشتباه در لیست حاضران نیافته بودم آنرا در بستم می‌پذیرفتم ولی خوشبختانه باید اعتراف کنم که بنده جز خوشاوندی که جبر تولد بر من تحمیل کرده است هیچ نزدیکی و رابطه‌ای با فرح نداشته و هرگز در ضیافتها و میهمانیهای او یا اطرافیان، حتی میهمانیهای رسمی حاضر نبوده‌ام، چه رسد به یک چنین میهمانی خاص. تاکنون رنگ کوکائین را هم به رمغ حرفه ورشته‌ام که در جهت هنریست و به تصور خیلی‌ها منجمله نویسنده داستان جزء لاینفک زندگی اهل هنر است ندیده‌ام و با عرض معذرت باید خدمت ایشان عرض کنم که مشروب هم نمی‌خورم و در تمام زندگی خود حتی لب به سیگار نیز نزده‌ام. لذا تصور میکنم که بمن حق بدهید اگر در صحت داستان ایشان یا خالی از غلو بودن آن شک نکنم. چون بهترین راه تحقیق در صحت یا سقم مطالب یک نوشته این است که آدم اول به مطالبی که آگاهی کافی دارد مراجعه کند. اگر آنرا خالی از سبب و اشتباه یافت می‌تواند بقیه مطالب را نسبتاً با اطمینان خاطر بخواند ولی اگر در آن قسمتها یا اشتباه فاحشی مواجه شد حق دارد که به بقیه مطالب نیز با تردید بنگرد،

حال در مورد داستان ایشان بنده این اندازه می‌دانم که قسمتی که مربوط بخود من است درست نیست، پس حق دارم که با وجود ممکن الوقوع بودن این ماجرا لااقل در جزئیات آن شک بکنم.

البته بنده احتمال می‌دهم که نویسنده مثل بیشتر اشخاص قشری که صرف خویش و قومی را بخصوص در جائی که پای یک شخص متنفذ در میان باشد، دلیل رابطه نزدیک و تشابه افعالی و اخلاقی بین افراد می‌دانند، دچار اشتباه شده و تصور کرده است که چون فامیل بنده «دیبا» است و با فرح نسبتی دارم قاعدتا می‌بایست در تمام شئون زندگی او شریک بوده و در آن میهمانی حضور داشته باشم و شاید بدین جهت بدون آنکه بنده را بشناسد وبدون هیچ دوستی یا دشمنی شامل لطف خود ساخته و در جرگه میهمانان تحصیل کرده و قرو تمیز فرح قرار داده است، در صورتی که خوشاوندی دلیل هیچ چیز نمی‌تواند باشد و به عیان می‌بینیم که خیلی‌ها حتی با افراد فامیل خود هم رابطه یا شباهتی ندارند چه رسد به اقوام دور.

در واقع این قضاوت سطحی یکی از گرفتاریهای جامعه ما و منشاء آن، باید اقرار کرد، که همان نور چشم بازی و قوم و خویش پروری گذشته است. حال آنکه اگر امروز معلوم شود که کسی با داشتن اقوام متنفذ سوء استفاده نکرده و با وجود داشتن فرصت خود را از نزدیکی با آنها و آلودگی دور نگه داشته است، نه تنها نباید به صرف خوشاوندی با آنها مورد اهانت و بی‌مهری قرار گیرد که باید مورد تفقد و اعتماد واقع شود.

در هر حال بنده از کسی که به قول خودش معشوق اشرف بوده و در آن زمان نان عیاشی خود را می‌خورده و امروز می‌خواهد نان وصف آن را بخورد انتظار ندارم که پایبند حقیقت و امانت قلم باشد تا هنگام ذکر نام اشخاص قدری به حافظه خود فشار آورد و یا بخود زحمت تحقیق بدهد.

ولی طبعاً آنچه را که راجع به راه کشف صحت و سقم مطالب یک نوشته متذکر شدم درباره کل مطالب یک مجله هم صادق است و راستی جای تاسف است که اعتبار و شهرت یک مجله مسئول و وزین در اثر درج مطالب بدون امضای افراد غیر مسئول که آبرو و حیثیت اشخاص را به علت بی‌تفاوتی خود نسبت به این مفاهیم دستخوش هوی و هوس و بی‌توجهی و غفلت خویش می‌کنند مخدوش گردد. آنهم در این ایام تهمت و افترا که نیاز جامعه و انتظار افراد از مطبوعات مسئول جلوگیری از شایعات و اتهامات بی‌اساس است، چون موقمی که بازار اتهامات و شایعات رونق گرفت و نام اشخاص منزله و بی‌گناه هم از روی عمد یا سهو به میان کشیده شد جدا کردن صحیح از سقیم و صالح از فاسد دشوار خواهد گشت و لازم به توضیح نیست که چنین وضعی به سود مفسدین تمام خواهد شد. لذا از آن مجله گرامی انتظار دارم که این نامه را که حاوی تکذیب اتهام وارده به اینجانب است درج نماید و چنانکه مایل باشد مختار است که در آن باره و یا حتی سایر شئون زندگی بنده بطور کلی تحقیق کند و ببیند که آیا وضع زندگی من می‌تواند گواه چنین نزدیکی با فرح باشد یا خیر و در صورتی که عدم صحت مطلب ذکر شده در داستان کذائی را دریافت مطلب مربوط به بنده را تکذیب کند و چنانچه قادر به تحقیق و اثبات این امر نیست خواهشمندم که در آینده بحکم وظیفه اجتماعی و اخلاقی اقدام به درج مطالبی که ممکن است حیثیت و آبروی اشخاص بی‌گناهی را لکه‌دار کند ننماید، یا لااقل از ذکر نام کسانی که فساد و تبکاری آنها «ظاهر من الشمس» نیست خودداری کند چون چنین عملی موجب رواج کینه توزیهای شخصی و اتهامات دروغ و لجن‌مال کردن افراد منزله و آشفته شدن بازار خواهد گشت.



شماره ۱۳۶  
**توفان**  
 نشریه دانشجویی و فرهنگی

**تفرقه اندازی در صفوف خلق بسود کیست؟**

**مسئله گران و حل آن**

**توربینی**

**مسئله سوزاها**

معرفی نشریه ها و روزنامه های تازه - ۴

# نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب

توفان

هفته نامه توفان «ارگان سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان» است. این هفته نامه که معمولا در چهار صفحه چاپ و منتشر می شود، دید خاصی نسبت به مسائل ایران و جهان دارد. با شوروی و حزب توده شدیداً مخالف است و آنها را فریبکار و پشت کنندگان به منافع طبقه کارگر قلمداد می کند. در یکی از شماره های توفان ضمن اشاره به هزینه یک نشریه چهار صفحه ای، تاکید شده است که حزب توده نشریات متعدد و چاپخانه مجهز در اختیار دارد و این همه از دولت سر ولینیمت روبراه است. توفان همواره دارای یک سرمایه است. در سرمقاله شماره ۱۴۶ توفان «دوره سوم» تقسیم مردم به «کمونیست و غیر کمونیست»، «زن و مرد» و تبعیض حقوقی درباره زنان، «نحوه برگزاری رفراندوم»، «در خطر قرار گرفتن آزادی مطبوعات» تلاشهایی در جهت تفرقه اندازی در صفوف خلق قلمداد شده است.

موضعگیری های این هفته نامه آشکار می کند که دست اندرکاران انتشار آن، شناخت درستی از مسائل ایران ندارند و مسائل جامعه ما را به درستی درک نمی کنند.

در پای صفحات این هفته نامه معمولا شعارهایی به چشم می خورد. در یکی از شماره های توفان، شعار «کارگران و خلقهای ستمدیده جهان متحد شوید» نوشته شده است. چنین به نظر می آید که از نظر سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان خلق در برگیرنده طبقه کارگر نیست و کارگران جدا از خلقها، طبقه مشخصی را تشکیل می دهند. قیمت توفان ۱۵ ریال است و از چاپ و کاغذ نسبتاً خوبی برخوردار است.

**رنجبر**

رنجبر ارگان مرکزی سازمان انقلابی است. در دومین شماره این نشریه نوشته شده است، «سازمان انقلابی ثمره مبارزه طولانی و بفرنج اعضاء و کدرهی حزب توده ایران علیه ایدئولوژی، سیاست و رهبری خیانتمکار آن بود» این سازمان مدعی مارکسیسم، لنینیسم است و خود را بخشی از جنبش آگاه کارگری و انقلابی ایران می داند. با مطالعه این نشریه می توان گفت که سازمان انقلابی با حزب توده دشمنی عمیقی دارد و شوروی را یک کشور امپریالیستی قلمداد می کند. رنجبر همچنین دولت تره کی

در افغانستان را وابسته به شوروی می داند. مبارزه مسلمانان افغانستان بر علیه رژیم کمونیست را می ستاید. سازمان انقلابی رژیم کمونیست افغانستان را که با کودتای نظامی علیه داود خان در سال ۱۳۵۶ روی کار آمد، یک کودتای روسی می داند و اعتقاد دارد که شوروی شریانیهای حیات افغانستان را به خود وابسته نموده است.

در رنجبر ظاهراً از چین انتقاد نمی شود و به نظر می رسد که سازمان انقلابی هواداران سیاست چین و معتقدان به کودتای سه جهان باشد. رنجبر به قیمت ده ریال فروش می رسد و هر هفته یکبار منتشر می شود.

**«جرس برای دهقانان»**

نخستین شماره دوره سوم «جرس برای دهقانان» باشعار مستحکم باد اتحاد زحمتکش شهر و روستا منتشر شد. در مطلبی که عنوان «سخنی کوتاه با خوانندگان عزیز» در این شماره جرس نوشته شده، آمده است «جرس برای دهقانان نشریه ای است مستقلاً ملی، به تمام معنی دموکرات و طرفدار آزادی اندیشه و مبادله آزادانه فکرها و عقیده و بنابراین ناکفته پیداست که روزنامه ایس

ناشر افکار و مدافع حقوق کارگران، دهقانان زحمتکش و روشنفکران متعهد و انقلابی، اما جرس در همین شماره در مطلب دیگری که تحت عنوان «سازمانهای مدافع دهقانان در برابر بیداد پهلوی‌ها و زمینداران بزرگ» نوشته، ضمن برشمردن نام «حزب سوسیال دموکراتهای ایران»، «همت»، «حزب کمونیست ایران» و سرانجام «حزب توده ایران» به عنوان سازمانهای مدافع دهقانان با نوعی زیرکی ویا شاید فراموشکاری از برخی سازمانهای دیگر که طی سالیان اخیر جانانه در راه احقاق حقوق پایمال شده زحمتشان ایران و از جمله دهقانان مبارزه کرده و می کنند راز جمله سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران، سخنی به میان نیاورده است. بی تردید از سوی يك نشریه مستقل، ملی و دموکرات چنین اقدامی به گونه‌ای نقض دموکراسی و یکسویه‌نگریست. اما انتشار «جرس» امیدافزین است، از این نظر که به هر ترتیب نشریه‌ای ویژه دهقانان ستندیده ایران منتشر می‌شود که در آن مشکلات و مسائل دهقانان و «دهقانی» می‌تواند بررسی شود. رهنمود داده شود و در جهت تحلیل پیوند میان دهقانان و کارگران قلاشهری صورت گیرد. زبان جرس ساده و مطالب آن در اولین شماره خواندنی است. در سرمقاله جرس تحت عنوان «دولت انقلاب و دهقانان» به وظایف دولت موقت دربرابر مسائل و مشکلات دهقانان و شیوه احیای کشاورزی ناپود شده اشاره شده است و از جمله نوشته شده است «باید ترتیبی داده شود که عده‌ای از دهقانی که برابر بیکاری و گرسنگی به شهرها کوچ کرده‌اند، با تشویق دولت به کانونهای کشاورزی بازگردند» در بخش دیگری از جرس شعری از «محمدعلی افرشته» شاعر توده‌ای و رزمنده سالهای سی با عنوان «دهاتی» چاپ شده که خواندنی است، درپای صفحات اولین شماره جرس شعراهائی در حمایت از دهقانان و از جمله «دست غاصبان و غارتگران از روستاهای ایران کوتاه»، «همه بدی‌های دهقانان به مالکان بزرگ، بانکها و رباخواران باید لغو شود» چاپ شده است.

مقرری حزب توده، خبر ورود چندتن از رهبران حزب توده، مطلب مربوط به سازمانهای مدافع دهقانان، شیوه بررسی مشکلات و مسائل دهقانان و... براین احتمال

می‌افزاید که جرس نیز یکی از ارگانهای وابسته به حزب توده است. قطع جرس متوسط و قیمت آن ده ریال است.

### خلق مسلمان

«خلق مسلمان» ارگان حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران است و به مسائل امروز جامعه ما با دید این حزب می‌نگرد. مخالف انحصارطلبی و مدافع «رهبری جمعی» است و شناخت و شناساندن اسلام، به عنوان مذهب وایدئولوژی رهائی‌بخش مستضعفین جامعه، در آن جای ویژه‌ای دارد.

«خلق مسلمان» که با قطع متوسطی چاپ می‌شود، همواره دارای یت سرمقاله است که مهمترین مسائل روز در آن مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در یکی از سرمقاله‌های این نشریه «تحت عنوان وظیفه ما پس از استقرار جمهوری اسلامی» ضمن اشاره به رفراندوم و رای اکثریت جامعه در تأیید جمهوری اسلامی، نوشته شده است: «اینک که این پیروزی بدست آمده است، باید هوشیار باشیم وحدت کلمه و آرمانمان را حفظ کنیم و اجازه ندهیم، بعضی مزدوران سرسپرده با ایجاد تردید و شک در دل‌های ما به ضد انقلاب یاری رسانند، وظیفه امروز ما دهها بار مشکلتز از زمانی است که بطور مستقیم با رژیم فاسدگذشته مبارزه می‌کردیم.» در همین شماره «خلق مسلمان» در مقاله‌ای تحت عنوان ضرورت شناخت انسان، نوشته شده است «هم بورژوازی وهم مارکسیسم که هر دو در مادی‌گرایی انسان چه در عمل و چه در ایدئولوژی، اشتراک دارند... در نهایت به يك نوع تلقی از انسان، زندگی انسان و جامعه انسانی منتهی می‌شوند». البته باید توجه داشت بورژوازی و مارکسیسم دومقوله دقیقاً جدا از یکدیگرند و به هیچوجه نمیتوان آنها را يك کاسه کرد. بیانیه‌ها و فعالیت‌های آیات عظام و بویژه آیت‌اله العظمی شریعتمداری در نشریه «خلق مسلمان» جای ویژه‌ای دارد و مطالب ایشان سخنان، بیانیه‌ها و اظهار نظراتشان معمولاً در صفحات اول این نشریه به چاپ می‌رسد. کاغذ «خلق مسلمان» خوب واز چاپ‌مناسبی نیز برخوردار است. این نشریه به قیمت ده ریال به فروش می‌رسد.

### نهضت زنان مسلمان

«نهضت زنان مسلمان» نشریه‌ایست که

با ایدئولوژی اسلامی مسائل مربوط به زنان و مشکلات امروز ایران را مورد بررسی قرار می‌دهد. این نشریه در شماره فوق‌العاده ویژه روز کارگر ضمن طرح شعار «در اسلام کار مالکیت می‌آورد نه زور» و «لیس انسان الاماسعی» پیامی به وزارت کار درج کرده که در آن خواستار حقوقی برای کارگران شده است. این پیام نشان می‌دهد که دست اندرکاران این نشریه تنها خواستار اصلاحاتی به نفع کارگران هستند و به مسائل مربوط به آنها به طور بنیادی نمی‌پردازند. مثلاً نوشته شده امیدواریم که وزارت کار در مورد بهداشت کارگران را یاری کند. در همین شماره از یکی از شهدای گروه توحیدی صف (عباسعلی احمدی) که در جریان بمب‌گذاری در رستوران خوانسالار دست داشت تجلیل شده و این اقدام ضربه محکمی برپیکر امپریالیسم امریکا و رژیم طاغوتی قلمداد شده است و باز در همین شماره در مقاله با عنوان «دین آفیون ملت‌ها» به مارکسیست‌ها به شیوه تبلیغی ماتریالیست حمله شده است و آمده است «این روش مخصوص مادیون نبوده، بلکه رهبران و مبلغین کلیه مکاتب و مسالکی که در آنها خبری از محتوی نبوده و دچار فقر علمی یا فلسفی بوده‌اند، چاره‌ای جز انتخاب «جارجونجال تبلیغاتی» به جای هر گونه بحث و استدلال علمی نداشته‌اند» در این نشریه شعر و پیامها و بیانیه‌های افراد و جمعیت‌های مسلمان نیز به چاپ می‌رسد. این نشریه از چهره‌های دولت موقت انقلابی و بویژه برخی چهره‌های جنجال آفرین از جمله دکتر یزدی شدیداً دفاع می‌کند و مطبوعات با گرایشهای چپ را مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد. قیمت این نشریه ده ریال و قطع آن متوسط است.

### همبستگی مذاهب اسلامی

بجتهای علمی و اصلاحی بیست تن از پیشوایان تشیع و تسنن، چاپ دوم در ۳۷۶ صفحه منتشر شد. ترجمه ونگارش عبدالکریم بی‌آزارشیرازی  
انتشارات امیر کبیر

# پراکنده‌ها

آمار چه می‌گوید:

- مارک تواین گفته است: تختخواب خطرناک‌ترین چیزی دنیاست، چون ۹۵ درصد مردم در آنجا می‌میرند.

- آمار تیمارستانها نشان می‌دهد که در آنجا مردان ۴۵ درصد بیش از زنان هستند. البته کسی نمی‌پرسد چطور مردها کارشان به آنجا کشیده، از دست کی؟

- در سانفرانسیسکو در هر ساعت یک انسان زیر ماشین می‌رود - بیچاره آن یک انسان! بولتن کارخانه‌یی نشان می‌داد که در آن ۱۵۰ مرد کار می‌کنند و ۴ زن. سرانجام دوتا از مردها با آن دو زن ازدواج کردند.

نتیجه آماری: ۴ درصد مردان کارخانه با ۱۵۰ درصد زنان همان کارخانه ازدواج کردند!

- می‌دانید چرا همیشه زنها از مردان هم‌سن خود، دست‌کم ۱۰ سال پیرتر به نظر می‌آید؟ چون زنها همیشه دست‌کم ده سال از سن خود را کم می‌کنند.

شاه و منصف



■ سؤال - تصور می‌کنید این دو نفر در ساحل کیش قدم زنان چه می‌گویند؟  
جواب - اولاً دونفر نیستند سه نفرند، ثانیاً محمود منصف به‌شاه می‌گوید اگر ۲ میلیارد دیگر هم بدهی برای یک کیش دیگر می‌سازم که پاک مات شوی!

تلفن‌های خوانندگان

□ خرج تلفنی سازمان رادیو تلویزیون بالا رفته است. می‌دانید چرا؟

- چون دائم از اتاق نوربخش، جنب اتاق قطب‌زاده به‌روزنامه‌ها تلفن می‌کنند و به عنوان خواننده روزنامه یا مجله به‌مطالب آنها درباره تلویزیون و قطب‌زاده اعتراض می‌کنند.

نسبت آقای طباطبائی و کارترا

■ جلو آقای طباطبائی، از معاونان فعلی شرکت نفت را یک شب که به‌خانه می‌رفت در راه گرفتند. چون در اتومبیلش بی‌سیم داشت. او پس از معرفی خود توانست اطمینان آنها را جلب کند، برای اطمینان بیشترشان، کتابچه یادداشت خود را بیرون آورد و روی برگه‌ای از آنها مشخصات خود را نوشت.

فردا صبحش او را به کمیته فراخواندند، و تاکید کردند فقط چند سؤال و جواب. هرچه اصرار کرد درباره چه؟ نتیجه‌یی نداد، خلاصه پس از چانه زدن بسیار گفتند: باید بیایید و نسبت خود را با آقای کارتر بگوئید.

- آقای کارتر؟

- بله. آقای کارتر!

- من طباطبائی هستم، او کارتر است چه نسبتی؟

- تشریف بیاورید، عرض می‌کنم. سرانجام آقای طباطبائی به کمیته می‌رود و معلوم میشود سوءتفاهم از آنجا ناشی شده که او روی برگه یادداشت کارتیه

- جواهرساز معروف فرانسوی - مشخصات خود را نوشته و فرستاده است. آخر فرانسوی‌ها کارتیه را می‌نویسد: Cartier مهندس ریاضی و سردبیری

□ مهندس عبدالله ریاضی، رئیس ۱۳ ساله مجلس شورایی! که نه از نشانه‌های عدل مظفر بلکه عدل آریامهر بوده علاوه بر همه‌ی خدماتی! که به ایران کرده است، یک خدمت مشعشع دیگر نیز دارد که در دادگاه رسیدگی به‌اعمال او از قلم افتاد. او در تاریخ پارلمان در جهان نخستین کسی است که هم رئیس مجلس بود و هم ویراستار (سردبیر) چرا که هر وقت نمایندگان از غربال ساواک رد شده مجلس نیز از دهانشان می‌پرید و سخنی می‌گفتند که نمی‌بایست بگویند، او صورت جلسات مجلس را ادیت می‌کرد و با نظر ناطق آن قسمت را می‌زد و صورت جلسه ادیت شده و گاه دوباره نویسی شده، به‌چاپ می‌رسید. برای این کار حقوقی هم نمی‌گرفت، باز بگوئید آن بیچاره تقصیر داشت!

ثلث ایق به‌جای بیق!

■ در خبر است که اتفاق ناگواری برای مثلث رخ داده است، که باعث ناراحتی و رنجش ملت شریف ایران شده است. بنی‌صدر، عملاً خود را از مثلث کنار کشیده و جای خود را به‌امیرانظام داده و در نتیجه شده مثلث «ایق» به‌جای «بیق»!

- پیدا کنید مساحت مثلث را!

□ معلم - دوتا از نماینده‌های معروف شکسپیر را نام ببرید  
شاگرد - رومئو و... ژولیت

هویدا و استاد سلمانی!

■ این آقای که نشست زبردست



□ این آقای چاق که اینجا شماره مخصوص مجله پانوراما درباره اسلام با آرم «الله اکبر» را نگاه می‌کند، جوشوانکومو رهبر سیاهان زیمبابوه است، البته یکی از رهبران که به فیض دیدار شاه مخلوع نیز برای دریافت کمک نایل آمد. اما اصل کار خلاصت که گروهی را برای دریافت کمک دوباره از جمهوری اسلامی ایران به تهران فرستاده است.



نظر اندازد و لقبی شایسته شاه‌شاهن یابد. روزی استاد با عجله تلفن کرد که یاقتم. علم فرستاد او را آوردند. علم - خب، استاد چه یافتید؟ پورداود - بهترین را... بهترین! پهو (بروزن کدو)

- پهو؟ فقط همین؟  
- بله. این لغت در پارسی به معنی...  
- بسیار خوب، اما این را من عرض نمی‌کنم خودتان، وقت می‌گیرم، به عرض برسائید. ظاهراً علم از بهت بیرون نیامده بود و از ترس، پورداود پیرمرد را دم چت فرستاد. پورداود معتقد بود که این لقب علاوه بر آن که به جهت معنی خود متناسب با قواعد زبان پهلوی که حکم می‌کرد در جمله سعودی باشد و در پایان فرودی می‌خواند. چرا که «اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه» تمام رو به سر بالائی داشت از نظر آوای کلمات. و «پهو» یک مرتبه سقوط را باعث می‌آمد. بدنبود اگر امروز ما می‌گفتیم «پهو، چه آدم سفاکی بود» و می‌توانستیم با کلمات: کدو... عمو... لبو... سبو... گلو... پتو... و... شعرهایی بسرائیم. خوشبخت پورداود که عقل رققا به او نرسید، و گرنه آبرویش می‌رفت!

□ این مرد خائن به تازگی یک بطر ویسکی غیر تقلبی پیدا کرده به دوستان خیر نداده و دارد به تنهایی می‌خورد، هر کس او را یافت به «کمپته» معرفی کند و مزدگانی دریافت دارد!

البته او از جمله کسانی است که گول شایعات تازه در مورد «۳۰۰۰ بطر ویسکی به قیمت بطری ۵۰۰ ریال!» دیا ۲۵۰۰ تا به قیمت بطری ۱۰۰۰ ریال» و شایعات مشابه آنرا گوش نداده است.



استاد سلمانی فریدون هویدا، سینماشناس و منتقد فیلم و نویسنده (البته به زبان فرانسه) ایرانی است و سفیر شاهنشاه اریامهر! در سازمان ملل، که می‌بایست هنگامی که سر بی‌مویش را اصلاح می‌کردند نیز ویلن‌ملایمی در نوشش می‌زدند تا جابشان در ان زمان نیز از فضای هنری دور نیفتد. مثل اخوی که تا ساعتی پیش از اعدام نیز آخرین کتابهای فرانسوی را می‌خواند. پهو، به جای آریامهر

□ وقتی امیراسدالله علم در صدد برآمد تا برای ولینعمت خود لقبی بتراشد و پیش از آن که رضازاده سفق نبب چوودانی «اریهمبر» را بتراشد، از استاد مرحوم پورداود حواست که در متون اصیل پارسی

# اردشیر و طرح شاه

اردشیر محمص، برای دنیا نامی آشناست. نامی که در دوران اختناق نیز وسیله‌ی بیانی نیرومند پیدا کرده بود، برای آنچه در دل داشت، چه رسد به حالا. از روزهای انقلاب ناگهان پندها، گویی، از دستهای هنرمند او برداشته شد. نشریات جهان، بسیاری از نشریات جهان در انعکاس رویدادهای ایران از طرحهای اردشیر مدد گرفته‌اند.

اردشیر برای ایران موهبتی است، در انتظار آن باید بود تا طرحهای بعد از مرگ برشاه، او را ببینیم.

در طرحهای اردشیر، نرم و جاندار و پرتحرک شاه موجود نحیف و حقیری است که در یک کلام جنون قدرت دارد (آن تاج مضحك!). اصولاً هراسانی برای اردشیر یک سمبل است، یک نشانه، نشانه ازدرونی که اردشیر در پی شناخت آن درون است. و این شناخت نه ناگهانی که آرام آرام صورت می‌گیرد. او گویی سالهای سال در کمین بوده است، در همه‌ی مراسم پر جبروت آن سفاک او را می‌یابید، هر سخنش را زیر نظر داشته و سرانجام به‌طرحی از او رسیده که در آن ضعف، سیاهدلی، جنون فرعونی باهم گنجانده شده است.

طرحهای مرگ برشاه اردشیر را به‌نقل از مجله Voice امریکائی می‌بینید.



ای برادر از تشی

0  
N  
/

مرگ برشاه



بازم بگو نواره... نواره که پا نداره...  
نهضت ادامه دارد...



This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

[www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing](http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing).

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.